



Ketabton.com

اختصار وقایع

مهم هفته

کابل ۶ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بنا بدعوت اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران برای یک مسافرت رسمی و دوستانه ساعت یکونیم بعد از ظهر روز ۶ ثور توسط طیاره مخصوص عازم تهران گردیدند . رهبر ملی ما حین ورود به میدان هواپیسی بین المللی کابل با بناغلی محمد نعیم ، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ، اعضای کمیته مرکزی و هیات کابینه ، جنرا لیا و صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری عده ای از شخصیت های دولتی ، پیشو نستانی ها و سفرای کبار کشور های متعابه مقیم کابل و اعضای سفارت کبرای ایران که برای وداع حاضر بودند خدا حافظی کردند .

۷ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم شب در ضیافتی اشتراک کردند که از طرف اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران بافتخار شان در قصر نیاوران ترتیب شده بود .

بناغلی محمد داؤد ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه به قصر نیاوران مواصلت نموده و در مدخل قصر از طرف اعلیحضرت شاهنشاه و علیا حضرت ملکه ایران استقبال گردیدند و با تفق هم به تالار پذیرایی های قصر تشریف بردند .

پس از صرف شام بناغلی رئیس دولت و صدراعظم به معیت اعلیحضرت شاهنشاه ایران کنسرتی را استماع نمودند که از طرف هنرمندان وزارت فرهنگ اجراء گردید .

۸ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ده قبل از ظهر روز ۸ ثور بوقت محلی با اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران در قصر نیاوران ملاقات و مذاکره بعمل آوردند . این مذاکرات در یک فضای دوستی و صمیمیت که همزه روابط برادری دو کشور همسا به است صورت گرفت و در آن راجع به مسایل مورد علاقه تبادل نظر بعمل آمد .

۸ ثور :

بعضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت هشت شب بوقت تهران روسای هیات های سیاسی مقیم تهران توسط رئیس کل تشریفات شاهنشاهی در تالار کاخ گلستان معرفی گردیدند .

عکس اول :

هنگام معرفی رؤسای هیات های سیاسی ، ذوات معیت بناغلی رئیس دولت و صدراعظم سفرای کبیر دو کشور و رئیس کل تشریفات وزارت امور خارجه ایران نیز حاضر بودند .

۹ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت نه صبح بوقت محلی بناغلی امیر عباس هویدا صدراعظم و بناغلی عباس علی خلعتبری وزیر امور خارجه ایران را در اقامتگاه رسمی شان در قصر گلستان پذیرفتند . درین ملاقات بناغلی رئیس دولت و صدراعظم با صدراعظم و وزیر امور خارجه ایران روی روابط ذات البینی و مسایل متعلقه مذاکره کردند .

۸ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت سه و نیم وقت تهران در قصر گلستان محصلان افغانی را در حالیکه فضای سالون مملو از شور و احساسات جوانان افغان در برابر رهبر انقلاب شان بود پذیرفتند .

۸ ثور :

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم از قسمت های مختلف کارخانه موتر سازی ایران ناسیونال دیدن کردند . هنگام بازدید بناغلی رئیس دولت و صدراعظم متخصصین موترف در هر قسمت توضیحات ارائه میگردند .

۹ ثور :

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بعد از انجام مذاکرات توسط طیاره مخصوص از تهران وارد اصفهان شدند و در میدان هوایی آنجا از طرف بناغلی اکبرزادوالی ، قوماندان قوای عسکری و سایر شخصیت های محلی با گرمی استقبال گردیدند و اصفهان در نزدیک طیاره طی بیانیه بناغلی رئیس دولت و صدراعظم را خیر مقدم گفته و متعاقبا بناغلی محمد داؤد در حالیکه والی و قوماندان قوای عسکری اصفهان به معیت شان بودند مراتب سلام و احترام گارد تشریفات را قبول و آنرا معاینه کردند . درین وقت موزیک سرود ملی افغانستان و ایران را نواخت .

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم بعد از ظهر همان روز از میدان شاه بنای عالی قابو و مساجد جامع شاه و مسجد لطف الله که از آثار معماری قدیم این شهر است دیدن نمودند همچنان هنر های ملی شهر اصفهان مورد بازدید بناغلی رئیس دولت و صدراعظم قرار گرفت .

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم و اعلیحضرت شاهنشاه ایران در میدان هوایی مهرباد سلام گارد تشریفات را قبول می نمایند .

عکس دوم :

از مناظر پذیرائی بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در تهران .





زیبا بی از سر زمین غرب

رقص آبهای شتا بنده

شاعر بزرگ انسان دو ست

کلید شهر میامی به مدیر مجله میرمن
داره شد

زبان عکس ها

کشور بیست هزار نفری

دختریکه روی تصارف ساعت ساز شد

گل شمشاد پرپر شد

روز همبستگی کارگران سرا سر
جهان

ستاره زیبا ییکه میخواهد از
افغانستان دیدن کند

دینار په در شل کی

کوشانی ها در تاریخ افغانستان

لحظات در تصویر

سر نوشت دوزاده طفل بی گناه

اوناسیس وزنپایش

افغانستان سرزمین دلخواه توریستان

بعد از سقوط سیگون

روز های سال جرقه ایست که از انقلاب در خرم افکار تاریخ و سیاه افتساده بسی التفاتی های را می سوزد که از چنین منابع تیره و نار جوانه می زد و محرومیت و فقر عسرت و ادبار زندگی را برین طبقه شریف مولدو کریم النفس تحمل میکرد این عوامل در حریم جهش های انقلابی ارزیابی شدو باساس خدمت به اکثریت مردم ، نظام مردمی ما به منظور خدمت به کارگران یا آن عناصر - یکه معماران واقعی بنیان اقتصاد جامعه و تانمین کننده رفاهیت ها و وسایل راحت زندگی مادی و معنوی برای جوامع بشری هستند از همان طلایه تفوق و پیروزی ، مفکوره ها و طرحهایی را عملی و بی ریزی نمود که نتیجه آن در زندگی کارگران با برخورد اری متناسب به شرایط و امکانات موجود از وسایل و حقوق مادی و معنوی حیات امروزی ، مشهود و رو با - تکشاف است چنانچه تعیین حداقل مزد کارگر ، تعیین ساعات کار در هفته مطابق به قوانین جاری در کشور های راقیه ، تثبیت استحقاق کو پراتیف و استفاده از حقوق تقاعد جهت تضمین زندگی آینده کارگران و پرداخت مزد اضافی برای کار اضافی از قسمهای مثبت و نخستین است که جهت رهنمونی حیات کارگری به معراج تحصیل حقوق و امتیازات آنان ، بر داشته شده است .

این حرکت و نیت مثبت نظام ملی و مردمی ما از همان آغاز با عکس العمل مثبت طبقه کارگر کشور ما و وطنپرستانه و صمیمانه استقبال شدو ما خبر هایی را بخاطر داریم که از خدمت اضافی بدون تقاضای مزد و معاش اضافی کارگران حکایت میکند و نتیجه آن در بلند رفتن سطح تولید در کلیه موسسات و فابریکه های صنعتی و تولیدی آشکار گردید . اینک که بار دیگر در سال دیگر از روز مجل کارگر استقبال میکنیم ، اخلاق انقلابی و احساسات و تعقل و وطنپرستانه بهمه ما حکم میکند ضمن عرض تبریک روز کارگر به کارگران سرتاسر کشور ، یکبار دیگر خیال و خاطر ، ضمیر و باطن خود را باین حقیقت معطوف سازیم که وطن ما در آستانه زندگانی نوینی قرار دارد و در عبور ازین مرحله به گام صادقانه ، خدمت توأم با ایثار و فدا کاری و زحمت کشی بدون توقع و پاداش بیش از حد نیاز دارد و تمنای این امر بیشتر از طبقه ایست که چرخهای تولید و صنعت در اختیار دست و بازوی توانای آنانست گسا نیکه باید ملتفت باشند دست و بازو ییکه بحکم فطرت سلیم ، دماغ و فکر منور و وطنپرست و صدیق ، صادقانه در کار باشد مزد و پاداش آن در محاسبه و سنجش های انقلابی از قلم نمی افتد و در میزان عدالت جمهوری جوانان ما از وزن و تقدیر فراموش نمیگردد .

به تمنای پیروزی ها و فتوح فراوان برادران کارگر .

پیک ژوندون

دولت در جمله نخستین اقدامات خویش حداقل دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کار ، کارگران تعیین خواهد کرد . اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت .

از بیانات رئیس دولت

پنجشنبه ۱۱ ثور ۱۳۵۴ - ۱۹ ربيع الثاني ۱۳۹۵ اول می ۱۹۷۵

روز کارگر در فروغ انقلاب

اول می که مصادف است با روز کارگر همه ساله بحیث یک روز جهانی از طرف کشور های جهان به نیکی استقبال میشود . در کشور ما که بعد از یک تحول بزرگ و تاریخی ، در روشنایی اهداف ملی انقلاب ، قدم بقدم ارزش های دیمو کراتیک منزلت واقعی مییابد و بخاطر حفظ کرامت انسانی و تقدیر از اعضای کریم و شریف جامعه نو جهانی مبلول میگردد با تجلیل از روز کارگر که اینک در تقویم زندگی ما موقع آن تعیین شده است در واقع احترام و یاد آوری از عناصری بعمل میاید که حیات قیمتدار آنان ، نیروی جسم و دماغ آنان ، هنر خلاق دست و بازوی آنان ، عرق ریزی ها و مجاهدات آنان در جهت آبادی و معموری وطن ، در جهت تعالی و ترقی ، در جهت خدمت به نوع انسان و سر انجام بمنظور تمثیل رمز حیات ، مظهر غلت غایی و اصلی آفرینش انسان ، واقع میگردد .

بهین ترتیب تجلیل از روز با عظمت کارگر بگونه تنبیه و تئویر برای ارواح افکار ایست که در دام عقال و سکون محصور مانده و از

درک ناموس تحول و تغییر که کار و حرکت آنرا افاده می نماید غافل افتاده اند . مطالعه گذشته و حال ملل جهان ، ارزیابی انکشافات رفاهیت ها و ترقی مردم جهان ، تحلیل ماهیت اصلی پیشرفت برق آسای صنعت و تکنولوژی معاصر ما را بحقیقت مقام و منزلت کار و کارگر در تانمین سعادت انسان و اعتلا و معموری جهان بهتر آشنا میسازد .

در کشور ما که رکود و رخوت متمادی با دینامیزم انقلاب شکست در امواجی که ازین شکست پدید میاید فرصت ها بسود مردم و به نفع کشور مهار زده می شود ، جهت حصول مقاصد و مرامهای ملی و مردمی شیوه ها و پرنسپ های دیمو کراتیک روز بروز پهناور تر و گسترده تر برز زندگی مردم احاطه مییابد و با این امر است که طلسم های کهنه باطل می شود و واقعیت ها تبارز میکند ، تصورات خرافی و افکار بی مایه از قاموس زندگی ملی ما طرد می شود بصیرت و بینایی ، حقیقت و راستی مردم ما را از رستگاری ها و بهره مندی ها نوید میدهد .

تجلی روز و نام شریف کارگر در قطار

بعد از سقوط

سیگون

وقایع

مهم

سیاسی

مفید

دیروز سیگون بدون استعمال قوه سقوط کرد جنرال مین با مین بزرگ تسلیم بلاشرط ویتنام جنوبی را بحکومت موقت انقلابی ویتنام جنوبی اعلام کرد و از عساکر حکومت سیگون تقاضا نمود که دست سلاح نزنند . جنرال مین همان شخصی است که رژیم نکودیم دیم را در سال ۱۹۶۹ از بین برد بعد از ۳ ماه از بین رفت و مدتی در تایلند به تبعید گذرانید و بعد به ویتنام برگشت به حیث رئیس جبهه بی طرف ها با تیم مخالف بسود علیه بیعدالتی و فساد در ویتنام مبارزه میکرد و در آن سرزمین شہرت و علاقمندانی داشت .

وی پوره میدانست که عصر وانتیو گذشته و با گذشتن عصر وانتیو عصر مدامد خله و کمک امریکا نیز پایان یافته و دیگر به هیچ صورت امکان مقاومت در برابر قوای حکومت موقت انقلابی ویتنام وجود ندارد بنا بر آن کوشش برای مقابله با انقلاب بیون جز قتل و خونریزی بیشتر و جز ادامه فجایع بشری در آن سر زمین مفهومی نخواهد داشت .

در انتظار خروج امریکا نیان :

امریکا نیان بعد از شکست های پیهم قوای سیگون و مخصوصا بعد از سقوط بنوم بن پایان موجودیت خود را در ویتنام پذیرفته بودند ولی طبعاً وجود قوه امریکا در ویتنام منبع خطر تصادم احتمالی بود که در ویتنام تصور میرفت .

بناء قوای حکومت موقت انقلابی کمبود یا منتظر خروج کامل قوای امریکا و مشاورین و اتباع امریکا در ویتنام بودند .

امکان يك حمله وسیع و همه جانبه و فیصله کن بعد از خروج امریکائی ها به سیگون به شدت انتظار میرفت .

موقعیکه عزیمت امریکا نیان بشدت ادامه داشت حکومت سیگون خواهان متارکه و مذاکره و حل صلح آمیز مساله ویتنام شدند ولی بمباردهمان میدان هوایی سیگون جواب قاطعی داده که باین پیشنهاد داده شد .

متعاقب آن برای تسلیم بلاشرط حکومت سیگون از طرف قوای حکومت موقت انقلابی ویتنام مطالبه بعمل آمد .

وتسلیم سیگون باین مطالبه متعاقب ختم عزیمت آخرین دسته از اتباع امریکا در سیگون صورت گرفت . موازنه قوه :

تا دیروز موازنه قوه بین قوای حکومت انقلابی ویتنام و حکومت سیگون بکلی از بین رفته بود .

انقلابیون بر ۲ بر ۳ تمام خاک ویتنام جنوبی مسلط شده و بر ۳ تمام نفوس ویتنام جنوبی تحت تسلط انقلاب بیون در آمده بود بیش از ۲۰ ایالت ویتنام جنوبی در دست انقلاب بیون قرار داشت قوای انقلابی در اطراف سیگون به ۱۳۰ هزار نفر میرسید که بصورت روز افزون با پشتیبانی و همراهی مردم ویتنام جنوبی به تعداد آن افزوده میشد .

در حالیکه تعداد قوای حکومت سیگون ۶۰ هزار نفر بود که با روحیه مضطرب و فقدان ذخایر اسلحه و با نفرت و انزجار مردم و خوف از نداشتن پشتیبان وحامی رو برو بودند . اندیشه :

خوف و اندیشه که در ویتنام جنوبی با شکست های پیهم سیگون ایجاد شده بسود با رویه قوای حکومت موقت انقلابی ویتنام جنوبی و اظهارات رجال و زعمای انقلابی در مناطق تصرف شده آهسته آهسته از بین رفته است .

از بین بردن این اندیشه ها حس اعتماد مردم را بحکومت انقلاب بیون ویتنام زیاد کرده خواهد کرد .

نگوین هونو رهبر انقلابیون ویتنام ضمن بازدید اخیر خود از همبستگی مردم ویتنام با وجود اختلاف فکر و نظریه بین شان احیاناً وجود داشته باشد ذکر کرد و يك گفته ۳۰ سال قبل هوجی من را بیاد داد ، هوجی من گفته بود: (پنج انگشت دست های ما یکدیگر شباهت ندارند ولی هر پنج انگشت در يك دست جمع شده اند)

این قبیل اظهارات بذات خود دعوتیست برای همکاری و زیست با همی و قبول واقعیات کنونی در ویتنام جنوبی .

اتحاد ویتنام :

اتحاد ویتنام هدف دیرین انقلاب بیون است ، اولین سوا لیکه بعد از تسلیم شدن سیگون در ویتنام عرضی وجود میکند اتحاد ویتنام شمالی و جنوبی است که از آرزو های هوجی مین و همه انقلاب بیون ویتنام بود .

تجلیل سالگرد هوجی من بتاریخ ۱۹ می که انتظار میرود در سیگون صورت بگیرد ، در واقع آغاز این اتحاد است میرمن تی بین وزیر خارجه حکومت انقلابی ویتنام اخیراً از این اتحاد سخن زد و عملی شدن آنرا که موازی حل يك سلسله مسایل صورت میگیرد متذکر شد .

اما این آرزو یست که بالا خره تحقق یالته و با وجودیکه گفته میشود حکومت بیطرف

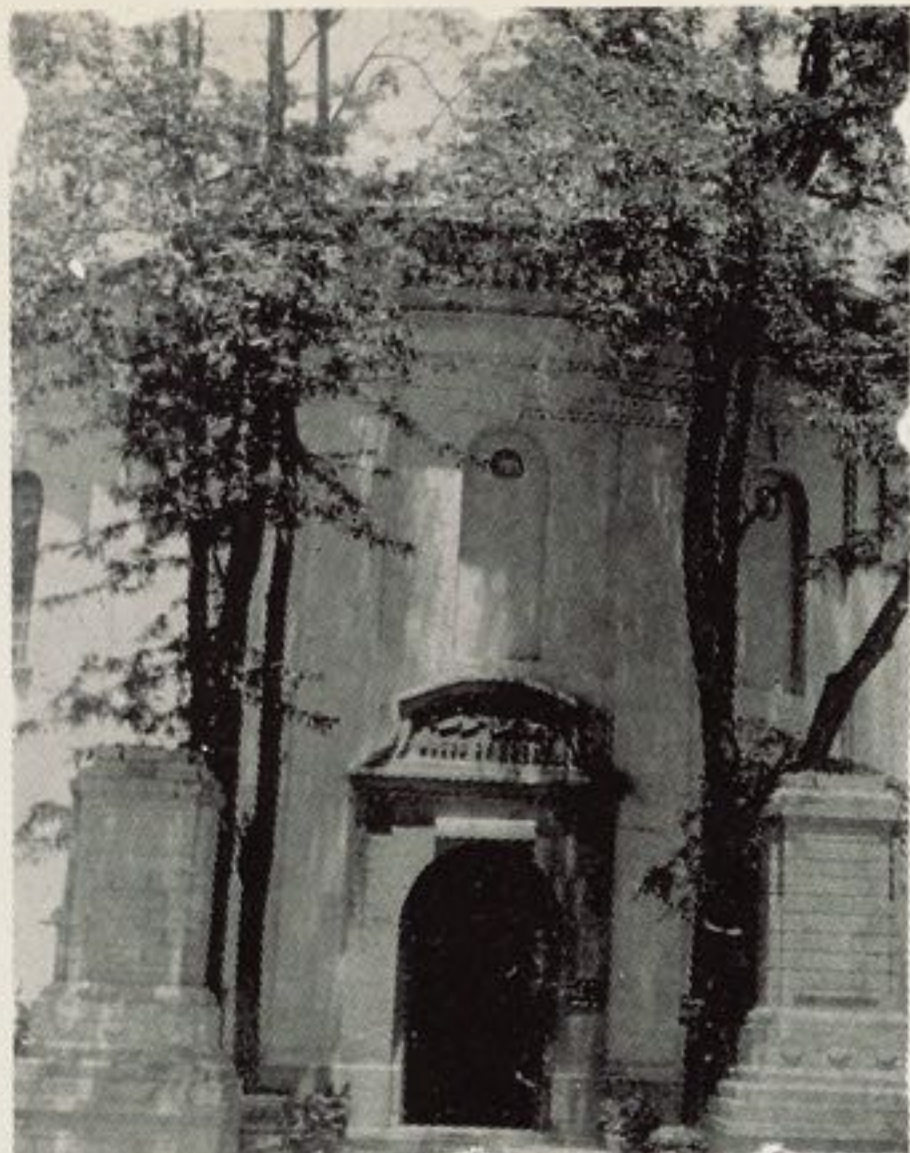
در ویتنام جنوبی رویکار خواهد آمد اتحاد ویتنام يك جزء اساسی هدف های هر حکومت خواهد بود که در آن سر زمین تشکیل شود .

پایان فجایع جنگ ویتنام و مشغولیت ۲۰ ساله امریکادر ویتنام آغاز يك دوره دیگری در آنسر زمین پنداشته میشود که در واقع

تأثیر همه جانبه آن در هند چین و ممالک همجوار هند چین و در نقاط دیگر جهان تبارز خواهد کرد .

ازگک سراب

گنج کابل



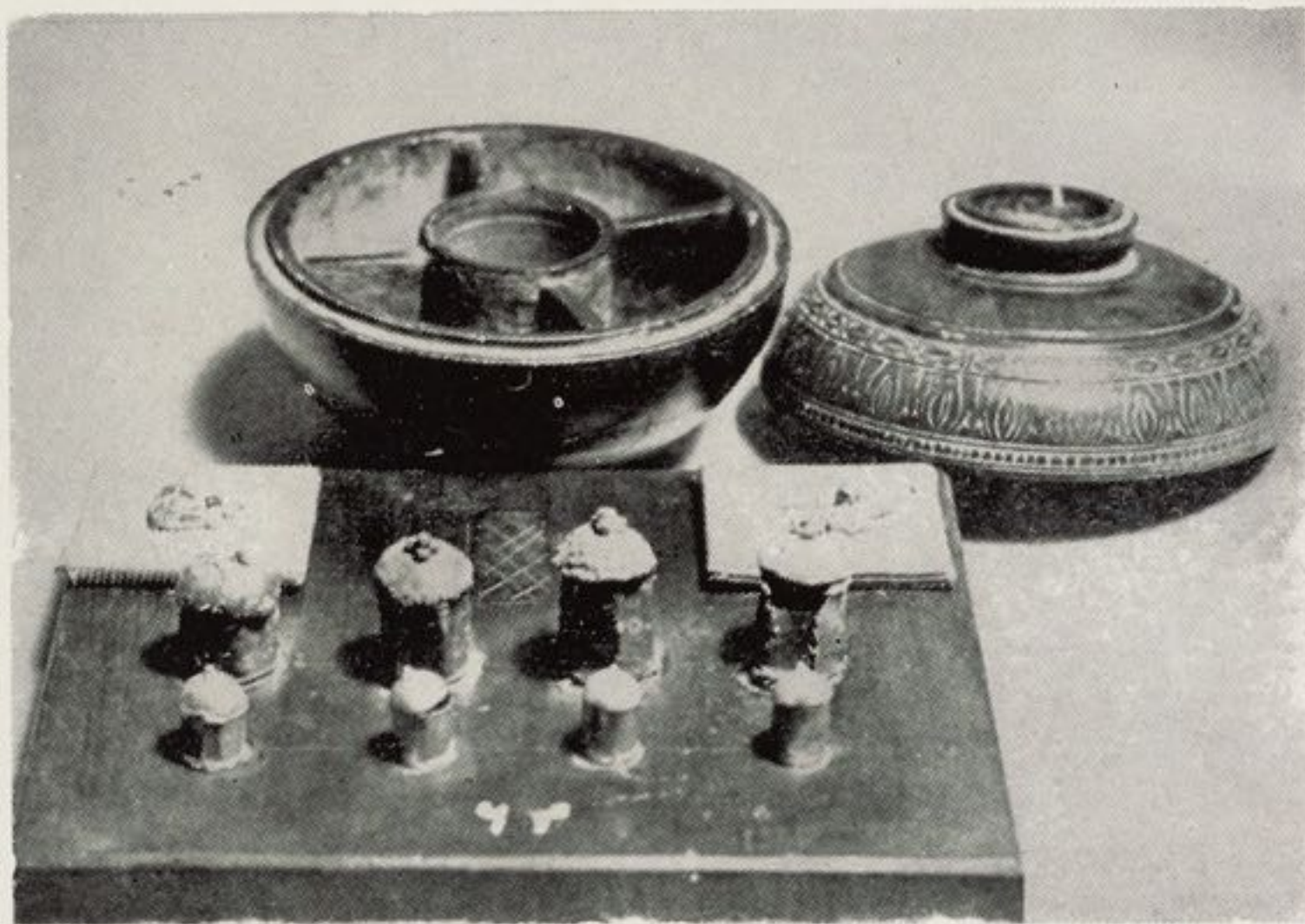
نمایی از مدخل موزیم کابل

کرده اند: نمونه های هند سی گلداز، نقوش خرماتما، تصویر تنه قج و امثال آن شلو مبرزه با ستان شناسی فرانسوی، در مورد این مسکوکات نوشته است: «سکه های چمن حضورری کابل نسبت به مسکوکات قدیم هند، بیشتر به مسکوکات قدیم یونان شباهت دارند. از خود می توان پرسید که البته این ها میله های قالبی متعددی هستند که با معیارهای نقود یونانی بیشتر از دود اسکندر، ساخته شده اند.

در کتاب رهنمای موزیم پیرامون ساختمان این سکه ها نوشته شده که نشر نقود نقره یونانی، منحصر به قلمرو هخامنشیان نبوده بلکه ازین حدود، قدم فراتر نهاده است. نشر معیارهای نقود نقره یونانی، توأم با معیار دیگری بوده است، چنانچه شمس های قالبی معیار (پرسیک) در کابل از زمان های قبل از اسکندر واز تکسیلا کمی بعد تر بوده است.

درین کتاب تذکر رفته که: معیار (فنیقی) مقدونی در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، موجودیت آن را، در ایالات مختلف این سرزمین شهادت می دهد و در قرن سوم در هند از طرف خاندان «موریا» ضرب

این نقود بحالت شمس های قالبی (میل های قالبی) در آورده شده اند و به اساس نظرات علمای باستان شناسی، آثار یکه از گنجینه کابل بدست آمده، درای مشخصات جدیدیست، که آن ها را از روی اشکال آن به دسته های زیرتصنیف



یکی از غنایم باستانی کشور ما که در موزیم کابل موجود است.



نمی گویم که در پرده بنشین به کوه و دشت صاف و ساره بنشین

در پهنای سال ۱۳۵۲



۲- میزان:
مرحله اول پروژه آب آشامیدنی صحرا قریه
زیار تجاه ولسوالی گذره افتتاح گردید.

۷- میزان :
مجلس عالی وزراء تعدید سیاست استقرار
قیم را تصویب نمود*

۴- میزان :
قرار داد صدور ده هزار تن سنگ بیرایت
از افغانستان به اتحاد شوروی، در کابل عقد گردید.

۱۴- میزان:
سنگ تهادت درباره شخصیت مولینا جلال الدین
محمد بلخی و کارنامه های این عارف بلند پایه
کشور آغاز گردید*

سنگ تهادت عمارت لیلیه لیسه خوشحال
خان، گذاشته شد.*

اسناد همکاری بین افغانستان و اتحاد شوروی
برای آماده ساختن استفاده و انتقال نفت معدن
اکگوت واحدات یک تصفیه خانه به ظرفیت سالانه
یکمصد هزار تن، در کابل به امضاء رسید.

۲۱- میزان :
برای یکمصد و هفتاد خانواده مستحق در
پروژه جدید آبیاری غوربند، زمین توزیع گردید*

سالگره نزول قرآن عظیم الشان ، ضمن
احتفالاتی تجلیل گردید*

۲۸- میزان:
وزیر معادن و صنایع، دستگاه بودریرایت
بلخمری را افتتاح نمود.



قرار داد همکاری منحصراً شوروی ، در
امور سروری معادن و جیالوجی افغانستان ،
برای سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ در وزارت
معادن و صنایع عقد گردید .

۴- سنبله :
به اساس مشی دولت جمهوری ما یکپزارو
دوسد و نصت جریب زمین ، به یکمصد و پنج
خانواده بی زمین ، در وادی هلمند توزیع
شد .

۱۱- سنبله :
سنگ تهادت عمارت گلنیک حیوانی ، ولایت
پروان توسط والی آنجا گذاشته شد .

۱۲- سنبله :
پروتوکل کمک های بلا عوض تخنیکي اتحاد
شو روی در ساحة هوا شناسی افغانستان
در مسکو به امضاء رسید .

وزیر پلان افغانستان ، قرار داد مر بوط به
فرضه و مساعدت بلاعوض عراق را ، بسه
افغانستان ، امضاء کرد .

یکپزار و چهار صد و هشتاد جریب زمین
دیگر در پروژه وادی هلمند ، به خانواده های
بی زمین توزیع گردید.

۱۵- سنبله :
موافقتنامه قرانز یتی بین دولت جمهوری
افغانستان و دولت شاهنشاهی ایران ، در
وزارت تجارت به امضاء رسید .

۱۶- سنبله:
لیسه زراعت ولایت فراه که با صرف شش
ملیون و ششصد هزار افغانی اعمار گردیده
است ، توسط والی فراه افتتاح گردید .

یک فابریکه جدید نخ تابو در جوار فابریکه
نساجی سید مرتضی به مصرف چهل و پنج
ملیون افغانی ، افتتاح گردید .

۲۰- سنبله :
قرار داد خریداری سیزده هزار دوک نخ
تابو و چهار صد پایه ماشین بافت و ماشینری
ملحنه آن برای فابریکه نساجی بلخ ، بسه
ظرفیت تولیدی ده ملیون متر پارچه در سال
که بالغ بر دو صد و ده ملیون افغانی میشود ،
در کابل به امضاء رسید .

از بالا به پائین

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
موقمی که بایکی از قضات درقصر ریاست
جمهوری مصافحه می نمایند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
موقمیکه وزیر خارجه حکومت اتحاد ملی
کمبودیا را درقصر ریاست جمهوری پذیرفته
و باوی صحبت می نمایند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
هنگامیکه دوکتور کیسنجر وزیر خارجه ایالات
متحده امریکا را پذیرفتند.

اوناسیس وزنهایش



اوناسیس در تمام طول عمر خود بخوابند .
به آنچه علاقه داشت پول بود. اینکه این پیرمرد یونانی يك انسان ساعی این پول را چگونه بدست بیاورد برای و زحمتکش بود اما از طرف دیگر آنچه و بی تفاوت بود. با پوم میتوا- او میخواست بدان نایل نمیکردید. نیست همه چیز را بدست آورد از قبیل زیرا او یک سرمایه دار فوق العاده زن، کشتی، جزیره و احترام و حیثیت اکنون که از جهان چشم پوشیده بار دیگر موضوع زنها و پولهای وی در مطبوعات جهان مورد بحث و گفتگو است مقاله ذیل که از شترین ترجمه میشود مطالب جالبی دارد باره این مرد باز میگوید .

قبل از مرگ :

اوناسیس اکثرا از خواب بیدار میخواست و بار دیگر در بسترش دراز میکشید و این بگونه زنها منصرف ریبان هامبورگ بود که مشتری بان خویش را هر ساعت میبیدند. اونا سیس از ناخیه کارهای تجارته خویش همیشه نارام بود زیرا پیوسته تلفون اطاقش بصدا می آمد که وی ناگزیر بود فوراً جواب قاطع بطرف مقابل بدهد .
این کارها برای نامبرده هیچ وقت بحیثیت يك قربانی تلقی نمیکردید او خودش عقیده داشت که «اگر در طول یکسال شبانه سه ساعت کمتر به خوابی در یک سال شش هفته کمایی میکنی» و به این ترتیب پیشرفت بزرگی در کارهای پدید خواهد گشت. حقیقت این بود که او کمال ارزش داشت که هر وقت و همیشه جلو باشد ولو که به هدف مطلوب خویش رسیده میبود .
اما ژاکلین آخرین همسرش بیدار خوابهای شبانه شوهرش را بیپرده میبنداشت و لهذا به منظور حفظ زیبایی و قشنگی خویش را از ماده ۱۹ و ۱۷۰ قرار داد نکاح خط استفاذه میکرد. حسب این مواد زن و شوهر حق داشتند در اطاقهای جدا گانه

اوناسیس با معشوقه اش - ماریا کالاس در یکی از کشتی سوارهای مشترک شان در عرشه کشتی کریستانا در همین مسافرت بود که ماریا کالاس از کف جیووانی بدر رفت .

و با عرضه نرخهای مناسب منافع خوشوقتی او افزوده میشد. چنانچه بعد از جنگ عمومی اول و دوم از همان اول مرحله باشامه اقتصادی خویش دریافت که جهان سخت نیازمند انرژی خواهد گشت لهذا به تاسیس یک قافله بزرگ سفاین نفت کش برزد سود سرشاری بدست آورد .

تانکها از سرمایه دیگران :

شما خواننده محترم چه فکر میکنید؟ آیا و ناسیس سرمایه دار دلاوری بود که تانکرها را سرمایه خود تعمیر میکرد و به این ترتیب سرمایه خودش را به بخت و طالع میسپرد؟ آیا وقتی تانکرهایش آماده حمل و نقل میشد میترسید که مصرف خرجش را بپوره نخواهد کرد؟

و ازین ناحیه خساره بر میداشت؟ و آیا این اندیشه او را زنجیر میداد که اگر تانکرهایش متوقف گردد و سرمایه اش را کد خواهد ماند؟ البته برای یک سرمایه دار دیگر همه این سوالات وارد و جالب بود ولی برای اوناسیس این حرفها مفهومی نداشت.

ژوندون



اوناسیس بنا بر توصیه خودش در جزیره اسکور پیون بخاک سپرده شد. نامبرده جزیره موصوف را در سال ۱۹۵۹ خریداری و آنرا بشیوه قشنگی در آورده بود .

رخ داد که برخی به نفع و برخی هم به ضرر او ناسیس بود و اینک یک پیک برای شما بر می‌شمیریم .
 مساعد برای اونا سیس این بود که در روزهای بحر بیماری توفانی شدیدی رخ داد در آن شوهر ماریا کالاس بیمار شد و ناگزیر گردید در یک کابین کشتی بستری شود و اونا سیس و ماریا کالاس برعکس ازین دریانوردی حظ فراوان بردند و در خلا لایسن بقیه در صفحه ۵۶



وقتی که اونا سیس در پاریس تحت عمل جراحی قرار گرفت ژاکلین مرتبا به عیادتش میرفت درین عکس کریستانا دختر اونا سیس با مادرانند رش ژاکلین عازم شفا خانه دیده میشوند .



اونا سیس با موسسات سازنده تانکرها قرار دادهای طویل المدتی عقد کرد و بعد این قراردادها را به بانکها و موسسات بیمه رویت داد و برویت اسناد مذکور از شخصیت تا هشتاد فیصد از بانکها قرضه بدست آورده در حالیکه پوره آگاه بود که این از پهلوی آن منافع سر شاری بدست تانکرها به کار انتقال مواد سوخت خواهند پرداخت و وی بدون تردید خواهد آورد. وقتی همه این مراحل طی میشد بسا ختمان تانکر مسا میپرداخت .
 ربعی که از قرضه به بانکها تادیه میکرد همیشه یک بخش کوچک منافی را تشکیل میداد که از کار حمل و نقل مواد سوخت تانکرها بدست می‌آورد .
 در سال ۱۹۵۰ این یونانی زرنگ برای بدست آوردن سر ما یه بیشتر قدمی فراتر گذاشت به این معنی که در سال مذکور به تاسیس بزرگترین و عصری ترین بحریه صید و هیل اقدام نمود. ساز ماندهی این بحریه به کمک و تجربه نخستین شرکت صید ماهی و هیل المان صورت گرفت. شرکت موصوف کارشناسان لایقی داشت .
 خلص اینکه او ناسیس به هر کاری دست میزد نفع سر شاری از آن کار بدست آورد درین کار نیز سود بیشماری نصیب شد . اما دفعتا در سال ۱۹۴۵ یکی یکبار دروازه جهنم بروی اونا سیس باز گردید زیرا سفا یسن صید ماهی وی در آبهای دست بفعالیت زدند که دولت پیروا ترا جزو قلمرو خود اعلام کرده بود . در نتیجه بیسن ملاحان اونا سیس و محافظین ساحلی پیرو تصادمی در گرفت و در نتیجه سفا یسن او ناسیس مدتی در بندرگاه پیرو توقیف گردیدند . مشکل اونا سیس وقتی جدیتر شد که یک ملاح نارویژی شایع ساخت که سفا یسن صید ماهی اونا سیس پنج صدو هشتاد و یک عدد ماهی و هیل را بصورت غیر قانونی صید کرده و این شکار هم خارج از تاریخ معین شکار بعمل آمده است . برای اونا سیس البته در دسر بزرگی بشمار میرفت مخصوصا که خود اونا سیس در ایالات متحده امریکا به اتهام فرار از مالیه و اینک سفا یسن خود را از پرچم کشور های دیگری جا زده تحت تعقیب بود .
 شما چه فکر میکنید آیا او خود را درین ماجری مقصر میدانست و آیا وجدانا احساس رنج میکرد؟ برعکس هیچگونه تاثیری برایش دست ندارد . زیرا سرمایدار شارلاتان یونانی که بحریه شکار ماهی خویشرا به شش

مليون دالر خریده بود به هشت رنیم مليون دالر بالای جاپان بفروش رساند و به این ترتیب خود را از جنجال مالیه امریکا و تعقیب دولت پیرو نجات داد . در همین موقع بود که اونا سیس با تینا ازدواج کرد که دو کودک ازین ازدواج بدنيا آمد و در سال ۱۹۴۸ الکساندر و در سال ۱۹۵۰ کریستیان چشم بجهان کشوند با تولد هر دوی آنان ثروت سرشار دیگری بسرمایه اونا سیس افزوده شد ولی در هر صورت در زمان کودکی شان طوری نبود که غبطه دیگران را برانگیزا ند . زیرا پدر شان تازه بدنبال زنان پر ماجری میرفت . چنانچه در سال ۱۹۵۷ وی در ونیز با ماریا کالاس آشنا شد . این زن در انوقت همسر حیوانی بود شخصیکه او را به اصطلاح کشف کرد و به شهرت رساند . چند ماهی ازین برخورد سپری نشده بود که اونا سیس زن و شوهر را دعوت کرد به کشتی معروفش کریستانا بیا یند . در همین جا بود که حیوانی اشتباهی را مرتکب شد که جبران آن دیگر برایش مشکل بود و اشتباه عبارت ازین بود که نامبرده دعوت اونا سیس را پذیرفت .
 با آمدن ماریا کالاس و شوهرش به کشتی کریستانا اتفاقاتی جالبی



دكتور بزواك وزير معارف هنگاميكه از لوحه مكتب امانى برده را بر ميدارد.

در پهنای سال ۱۳۵۳

۱- عقرب:

۲۲- سنبله :

دومین جلسات منطقه چهارم شبکه مخابراتی آسیا در کابل افتتاح گردید.
موافقتنامه مساعدت بلاعوض معادل یکصد و چهل و هفت میلیون یین کودک-سیماوی با جاپان، امضاء گردید.



۱۱- عقرب: شوروی برای ساختمان کالری های شاهراه سالنگ امضاء شد.
موافقتنامه تحقیق مشترک در ساحه باستان شناسی بین افغانستان و جاپان در کابل عقد گردید.

۱۱- جدی: سال بین المللی زن با پیام پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم طی محفلی در کابل تندیاری تجلیل گردید.

۲- قوس: پروتوکل همکاری تخنیکي در ساحه نفت، بین دولت جمهوری افغانستان و جمهوریت عراق، در کابل عقد گردید.

۶- قوس: موافقتنامه تجارتي، برای انکشاف بیشتر روابط تجارتي، بین افغانستان و کاناډا، در وزارت تجارت به امضاء رسید.

۱۱- قوس: پروتوکل تجارتي بمنظور توسعه تجارت، بین جمهوریت افغانستان و چکوسلواکیا در وزارت تجارت به امضاء رسید.

۱۴- قوس: سنگ تهادت عمارت وزارت اطلاعات و کلتور توسط پوهاند دكتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور و پناغلی غوث الدین فایسق وزیر فواید عامه، در جوار عمارت مطابع دولتی گذاشته شد.

۱۵- دلو: اداره انکشافی ملل متحد، معادل بیش از ده میلیون دالر مواد غذایی به افغانستان کمک بلاعوض می نماید.

۲۰- قوس: موافقتنامه قرضه چهارده ملیون دالر، مربوط به تمویل مصارف اسعاری، ساختمان دروازه های پرچاوه بند کجکی، از طرف هیات مدیره بانک انکشاف آسیایی تصویب شد.

۱۷- دلو: ریفرم بنیادی معارف افغانستان در معرض قرار داد دو نیم ملیون روپل قرضه اتحاد اجرا قرار گرفت.



رئیس پلان وزارت معادن و صنایع و مستشار اقتصادی سفارت کبرای شوروی هنگام امضاء اسناد همکاری بین افغانستان و اتحاد شوروی

روز همبستگی کارگران سراسر جهان

وحل پروبلم های زنان کارگر

در افغانستان

نوشته : راحله راسخ

دوین سال است که اول ماه (می) روز همبستگی کارگران سراسر جهان رسماً از جانب دولت جمهوری افغانستان تجلیل می‌گردد و برای نخستین بار است که در تقویم سال، اول ماه (می) را مثل همه کشورهای مترقی جهان بنام روز کارگر یادداشت نموده‌اند.

دولت جمهوری افغانستان از همان آغاز بنیاد نیک خدمت به کارگران ایجاد دموکراسی واقعی را بر مردم افغانستان وعده داده و در بیانیه خطاب به مردم این تصمیم از طرف رئیس دولت و صدراعظم بشاغلی محمد داؤد علماً تحلیل و چنین ابراز شده است.

((دولت جمهوری در جمله نخستین اقدامات خویش حداقل دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعت کار، کارگران تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت.))

بنابراین هدف و آرزوی عالی رئیس دولت افغانستان درین زمینه یعنی تعیین حداقل مزد کارگران در مقطع امکانات زمانی و تعیین ساعات کار کارگران از جمله کارهای اولیه ای بود که شکل عملی را بخود پیدا نموده و بنابر همین تصمیم تبعیضی را که از لحاظ ساعت کار از زمان های دور موجود بود از بین برده

و اضافه کاری کارگران را همراه به روز های تعطیل پرداخته و کار شاقه و جبری یعنی بیگاری را رسماً منقضی نموده است.

در بیانیه خطاب به مردم افغانستان باز هم درباره زندگی اجتماعی کارگران ارشاد گردیده است :

« دولت قانون مترقی و دموکراتیک کار را بمنظور اصلاح و بهبود شرایط کار و تأمین مسئولیت حقوق فردی و اجتماعی کارگران صنعتی و زراعتی وضع و تطبیق خواهد کرد.))

به ارتباط تعیین اوقات کار و لغو کار اجباری و بیگاری و اجرای معاش اضافه کاری کارگران و ایجاد کمیته های وسیع و همه عسای صحنی در آینده می‌توان از عان کرد که در اهداف عالی دولت جمهوری توجه جدی نسبت به وضع زندگی کارگران بعمل آمده و با اصلاحات بنیادی که در ساختمان آینده وطن در نظر است همراه با همه مردم افغانستان کارگران نیز در فضای آرام و آسوده ای زندگی خواهند نمود و دولت جمهوری ضمن تصمیمات و اقدامات انسانی در حیطه امکانات و وسایل دست‌داشته توجه به حیات کارگران داشته و در حصه لغو کار کودکان و سالخورده گان نیز عملاً گام‌های جدی برداشته که از توجه و دید درست نسبت به وضع کودکان یعنی آنانی که آینده به ایشان تعلق داشته و سالخورده گان که عمری در خدمت وطن بوده اند سر چشمه می‌گیرد.

همچنان ماکولات برای همه کارگران در سراسر کشور که سابقاً برای همه کارگران میسر نبود چاره سازی شده و اجرای کوپون

در همه محله های کارگر نشین در نظر گرفته شده و ماها نه پنج سیر آرد کوپونی برای کارگران داده می‌شود.

اگر از توجه و نظر داشتی که در حصه زندگی کارگران بعمل آمده بگذریم دولت جمهوری افغانستان در حصه زنان کارگر که با مشکلات و پرابلم های گوناگون محیطی و اجتماعی عسی در فابریکه های وطن به کار مشغول اند نیز دقت و توجه جدی معطوف داشته، تسهیلات قابل یاد آوری در زمینه فراهم نمودن که از جمله رخصتی ایام بار داری و بعد از ولادت با اجرای معاش اصلی را می‌توان یسار آورد.

از سوی دیگر تصمیمی درباره اینکه زنان کارگر در معادن به کار نه پردازند و کارهای ثقیل به ایشان داده نشود از جمله ایجاد شرایط خوبی است که زنان کارگر مهالک دیگر بخاطرش سالها به مبارزه پرداخته اند. ازین گذشته قابل یاد آوری است که زنان کارگر مثل مردان کارگر در کارهای محوله باسر فرازی و برده باری در عقب ماشین های غول بیکر قرار گرفته و در تولید ملی سهیم اند که از جمله از کار زنان کارگر در فابریکه های نساجی کشور می‌توان یاد آورد.

همینطور هم در عقب ماشین های نان پزی سیلو ها و کربین های انتقال پلیت ها و منتاز کاری ساختمان های جدید سهم فعالانه داشته و به هموطنان خدمت می‌نمایند.

به ارتباط آنچه گفته آمد جا دارد به مناسبت برگزاری روز کارگر در افغانستان ضمن تبریکی

و شادباش این روز به زنان و مردان کارگروطن مختصراً از تاریخچه روز کارگر یاد آوری بعمل آید.

در سال ۱۸۸۶ روز اول ماه می کارگران شیگانو ایالات متحده نسبت تعیین ساعات کار و اعتراض بخاطر اخراج کارگران از کار به تشکیل اجتماعاتی پرداختند.

بعد از سال ۱۸۸۹ بنابر پیشنهاد کارگران امریکا و تصویب کنفرانس بین المللی کارگران اول ماه (می) عیسوی بحیث روز کارگر برسمیت شناخته شد که بعد از آن همه ساله در کشورهای جهان این روز بنام کارگران تجلیل می‌شود و خواسته های کارگران هر کشور توسط کارگران مطرح می‌شود.

با اینکه بیشتر از نیم قرن و کمتر از یک قرن از آنروز می‌گذرد به تعداد کشور های که این روز را برگزار می‌نمایند افزایش بعمل می‌آید شادیم که در افغانستان عزیز نیز ازین روز پرافتخار رسماً تجلیل می‌شود.

لطفاً به صفحه ۱۸ مراجعه شود

قصه‌ای از غصه‌ها

تهیه و ترتیب از مریم محبوب

بدون پر کویی و بدون حاشیه
پردازی قصه امرا برای تان تحریر
میکنم.

دوماه از آن شب سپری میشود.
گفتم دوماه، یعنی مشکل من از همان
دوماه قبل آغاز یافت و روزها این
مشکل مرا با خود مشغول ساخت.
گرچه مشکلم را با همه دوستان
نزدیک و صمیمی ام در میان گذاشتم
ولی متأسفانه سر انجام به در-
ماندگی گرایید و نتوانستم گره از
مشکلم بکشایم. ناچار خواستم تا
شما به فریاد من برسید و مرا ازین
تنگنهای خفه کن که نابودم خواهد
کرد نجات بدهید.

آن شب طبق معمول عده زیادی از
دوستان نزدیک و جوانان هم سن و
سالام به منزل مامی آمدند من که
شخصاً علاقه مند این گونه پارسی
ها و جوش و خروشها بوده و هستم
و چون شبهای دیگر شیکترین لباسم
را پوشیدم. تا اندازه سرو صورت مرا
آرایش ملایم و دخترانه دادم و منتظر
ماندم. تا آنکه مثل همیشه مجلس
ساعت هشت شب آغاز یافت. تا -
گفته نباید گذاشت که در گذشته‌ها
یعنی آن زمانیکه اصلاً از پارسی و شب
نشینی در خانه ما خبری نبود. دختر
کمرو و خجالتی بیش نبودم. زمانیکه
میخواستیم با جوانی از اقارب احوال
پرسی کنیم اولاً حدس میزدیم که این
احوال پرسشی از خود شهادتی بکار
دارد. ولی بعداً احساس کردم که ز
زدیف دیگر همسایانم بدور هستم
ناگهانی هوس کردم که باید من هم
به مثل دیگران لباس بپوشم. به
مجالس بروم و مهمانی بدهم خود را
آراسته بسازم و ازین قبیل گپ‌ها.
این مفکوره زمانی در ذهنم ایجاد شد
که احساس کردم دیگران از من کناره
گیری میکنند و در عین حال شادتر و
سرحال تر از من هستند. و آن زمان

شروع صنف دوم پوهنخی بود.
این مسئله را با مادر و پدرم که تا
اندازه ذهن روشن دارند در میان-
گذاشتم. پدرم موافقه نمیکرد. مادرم
نیز جمله مخالفین سر سخت این
گونه پارسی‌های است که بالاخره جز
پشیمانی و ندامت نتیجه ای ندارد.
زیاد کوشیدم که بتوانم با دلایل
منطقی آنها را قانع بسازم. این-
اندیشه روز بروز سنگین تر از گذشته
در خیال و خاطر جان می‌گرفت و مرا
و میداشت تا هر روز مادرم را به
اصطلاح «تق» بزدم. و بالاخره موفق
شدم تا بر آنها پیروز گردم و قرار
برین شد که بعد از یکماه چنین
مجلس‌های اما مختصر تر و اقتصادی
تر به منزل ما برپا شود و من هم
با اقبال با دختران خاله و کاکایم
به پارسی‌های که دعوت میشدند بروم.
چون فرزند ناز دانه و ناز پرور فامیل
هستم بالاخره قبول کردند. باور
کنید آن روز آن قدر خوشحال بودم که
احساس میکردم همه دنیا را برایم
بخشیده اند. و بدین گونه مسند در
محل شب نشینی‌ها راه یافتیم
و توانستم خود را منحیت دختر جوان
معاشرتی تبارز دهم. روزها و روزها
و شب‌ها یکی بعد دیگر آمدند و رفتند
و در مرور ایام این مجالس بزرگتر
و بلاوقتر میشد. پدر و مادرم بدون
دخالت در کارهای من و بدون پرسش
و جویان مرا گذاشته تا آنجائیکه
دل میخواست به تشکیل دادن چنین
مجالس از دیگران سبقت بگیرم.
آن شب هم طبق معمول عده ای از

دوستان نزدیک و جوانان همیشه
به منزل ما رجوع کردند همه جای را
خنده و هلهله بود از درو دیوار
شاری و نشاط می بارید فضای اطاق
مما از عطرهای گوناگون رعشه
آور بر شده بود.
اوایلیم موسیقی با خنده ها و غلغله
ها در هم می آمیخت. بوی سر گیج
کننده ای سگرت همه را در خویش
غرق ساخته بود. من هم برای بدیاری
بیشتر مهمان‌ها این طرف و آن میرفتم
شاد و سر مست خوشحال و خندان
و بی خبر از دنیای دیگران... اما...
ناگهان دو نگاه به مثل دو تیر از کمان
رها شده مرا از پا افکند و احساس
کردم می‌خواهد مرا ببلعد و نا بودم
کند. چهره اش به کلی بیگانه و نا
آشنا بود. برای اولین مرتبه او را در
منزل مان میدیدم. هر چند فکر
کردم تا شاید بتوانم او را بشناسم
موفق نشدم تنها و آرام در گوشه -
بی‌خریده بود و هاله از دور غلیظ
سگرتش چهره اش را از نظر مخفی
میداشت.
وقتی احساس کرد هدف تیر -
نگاهش قرار گرفتم با حرکت نا-
محسوس و بازر نکردنی خود را بسوی
دیگری مشغول کرد و طوری وانمود
ساخت که به موسیقی گوش فرامی
دهد. چون از یک جانب مهمان گفته
میشد و از جانب دیگر نسبت به
سایر بیگانه تر بود بیلزوم نبود که

نزدش میرفتم و با او آشنا میشدم. به
همین علت و کششی عجیبی که در
حالت نگاهش نهفته بود مرا واداشت
تا هر چه زود تر با او آشنا شوم.
در تصمیم خود مردد بودم. هیچ
نمیتوانستم باور کنم که چنین زود و
باسیری شدن چند ثانیه گرفتار
مردی شده باشم که بکلی بیگانه و نا
آشنا جلوه میکرد.
بالاخره با قدرت باور نکردنی به
طرفش کشانده شدم. وقتی دستم
را به عنوان آشنایی فشار میداد و ریا-
فتم که چقدر خوشحال است از اینکه
من بسویش رفته بودم. بهر حال
شروع آشنایی ما که بعد ها طوفان
های ویران کنی را در پی داشت از آن
شب بود. بعد هاهم یکی دیگر خورد را
یاد رستوران و با تیلیفونی ملاقات
میکردیم. او مصمم تر از روزهای اول
پافشاری میکرد که باید باهم ازدواج
کنیم. مردی شیرینی به نظر میرسید
خوش صحبت و متین بود. بالاخره
پدرمادر دوستان همه و همه از این
افتضاح و رسوایی با خبر شدند و در
همه جا پخش شد که ما و میخواستیم
نامزد شویم. هنوز وسایل مقد ماتنی
شیرینی خوری آماده نشده بود که
دریافتم به چه خلای عظیمی افتاده‌ام.

بیا که

بریم

به مزار



سالنگ زیبا وشاعرانه در مدخل دره باین منظره بدیع مسافراخوش آمدید میگوید .

ما دوستانی که در هفته گذشته با آن
ما معرفی شدید سفر شمالی را آغاز کردیم.
این سفر طولانی از چاریکار آغاز یافت . قصه
گل غندی را در هفته گذشته برایتان گفتم .
اینک که راهی مزار شریف هستیم دلم می
خواهد ، شما هم خواننده های محترم ژوندون
درین سفر با ما همراه باشید .

همراه باشید تا از طبیعت زیبا لذت ببریم و
بپتر با مناطق شمالی سر زمین خود آشنا
شویم .

ساعت هفت صبح است . آفتاب تازده
سر کشیده همه جا را شاعرانه ساخته است.
در سمت راست سرک راه هوفیان بارغوان زار
خود، دل را اذدل خانه بیرون می آرد. دوستان
درچشمان من تعجب رامشاهده می کنند و من
برای اینکه خیلی هم نادیده و نا آشنا با
سرزمین خود معرفی نشوم ، سر خیم
می اندازم.

آرام آرام زیبایی هارا سنگ های خارای
خورد و بزرگ نابود می سازد البته بسمت چپ
سرک پروان سرسبزی دوام دارد، اما در
قسمت راست سرک خاك هارا کنار هم
انباشته اند. دوستی بدادم میرسد و از پروژه
آبیاری پروان که زیر کار است نام میبرد.

موتر شرکت حاجی یعقوب با سرعت
سرسام آوری پروان راپشت سر میگذارد
و باسوی جبل السراج می رویم . پل متک را
آشنا میابیم . بیادم می آید که دوستان زیادی
از فامیل ما نسوار پل متک می انداخته اند و از
اینرو با اینکه از پل متک می گذریم ، بیگانگی
همیشگی رادر خود احساس نمی کنم .

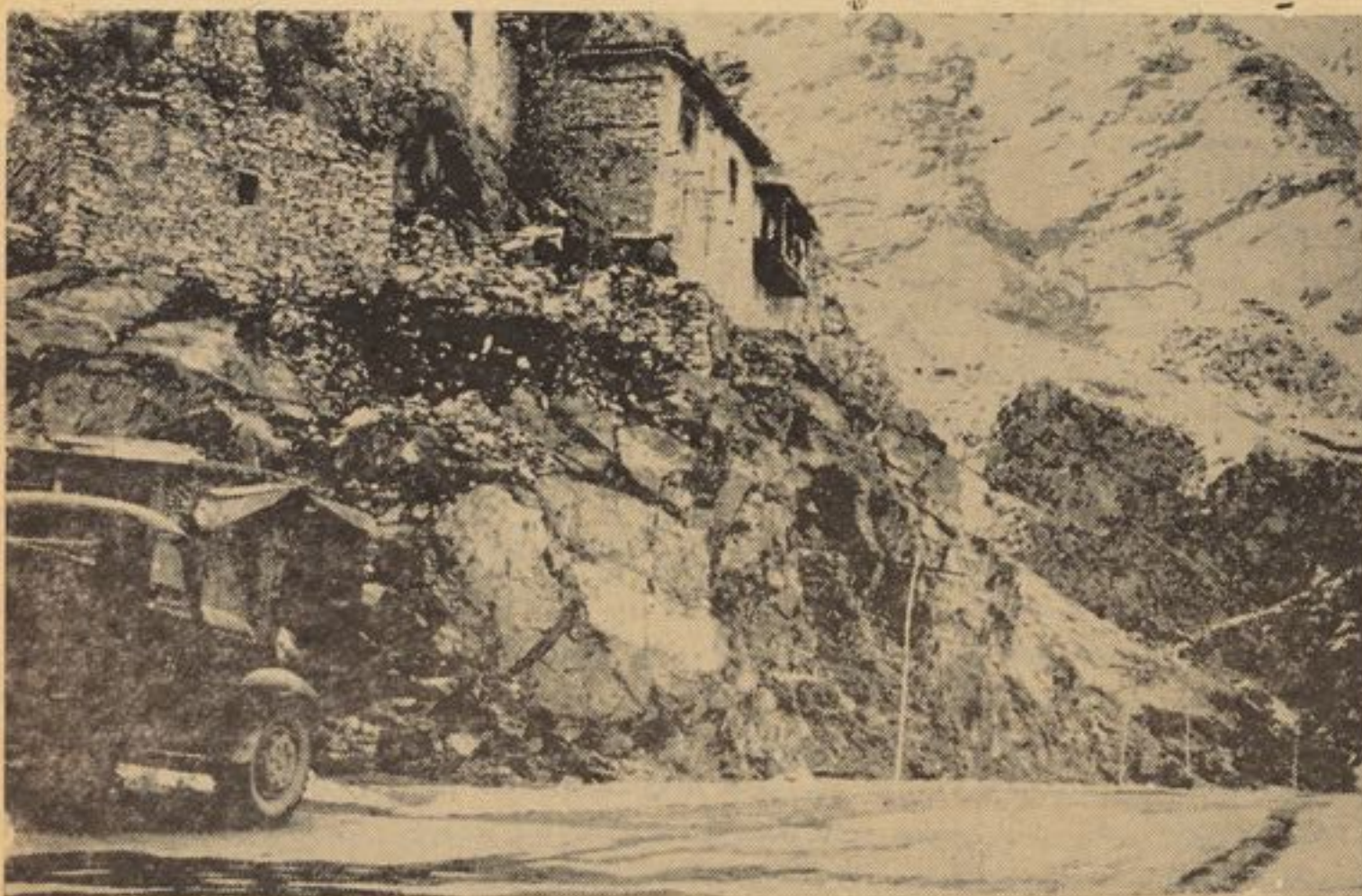
یکزمانی قصه های زیادی از دره سالنگ
شنیده بودم. این دره را واقعا درخور قصه
وستایش می یابیم. موتور مانندک سرعت خود را
می بازد و من فرصت این رامی یابم که بپتر به
دامنه های کوه و دریای خروشان که از سمت مقابل

مسافرین درسکوت دلپذیری قرار دارند. شاید
آن هاهم حس می کنند که نادرست خوا همد
بود، تا طبیعت به این زیبایی راباگفتگوی
معمولی معاوضه کرد .
دریا آرام آرام بسترش راعمیق ترمی سازد
در حالیکه سرک در کنار کوه باز هم نادیده کار
می کند ادامه دارد. بالاخره این سرک در آنجاها،
چونیکه سه نوع کوه راجشم می بیند و آن عا
عبارت از کوه های خاکی و سنگی کوه های
نیمه برقی و کوه های پربرف است مدفون
ورق بزنید

است نباشد، می توان گفت که طبیعت اینجا را
برای زیبایی آفریده است.
جاده ارتفاع میگیرد. دریاتند ترمی شود.
علامات زندگی آهسته آهسته آغاز می یابند.
عده رادر تلاش زندگی میابیم . پسران که گویا
رونده مکتب اند . دسته جمعی از سرک به بایان
می آیند. بعضاهم عدنازین متعلمین روی پلچک
هانسته و گرم قصه گویی دیده می شوند. از
همسفرم میپرسم که اسم مکتب آنها را بگوید.
او مکتب متوسطه سالنگ رامعرفی میکند.
موتر بنزه خیلی آرام حرکت می کند

ماجریان دارد نظر بدوزم یک طرف سرکوه سر بفلک
کشیده موترا را مشایعت می کند و بطرف
دیگر دریا که در کناره های آن درخت های
تون و چنار شانده شده است دیده می شود.
خانه هارا از سنگ می یابم و طبیعت رابا آنکسه
خشن حس می کنم ، خیلی رومانیتیک وشاعرانه
می یابم.

زراعت آرام آرام کم میشود ، فقط درخت
ها و بعضا یگان کردخاکی که در کنار کوه
قرار دارد دیده می شود اگر وجود خانه های
کوهستانی که یکی تقریبا بالای دیگر اعمار شده



مردمی که باسختی های سالنگ باخنک ها و برقیاری های آن آشنای قدیم اند در کمره ایان خانه سنگی زندگی دارند .

میدانیم که خنده های مابفاظر اشعاری است که خواننده آن هارا (شاه فردگویان) می خواند.
لب لعلش بوسیدم بمن گفت
که ای ناقابل ناکرده کار آهسته آهسته
موتر ماسالنگ راعقب میگذازد. از تونل های
سربسته و سرباز می گذریم. تونل سربسته
را ۱۸۰ چراغ کمشش عدد آن سبز است روشن
می کنند.

دوستان تذکر میدهند که سالنگ ۲۴ ساعت
زیر مراقبت عمل حفظ و مراقبت سالنگ قرار
دارد و من هم گفته های آنها را قبول می کنم
چون در اینجا و آنجا عساکر قوای کار و حفظ
و مراقبت رومی بینم.

برف در طول راه، در کنار های سرک دیده
می شود و دوستان تبصره می کنند که برف
حتی در ماه های جویا هم می بارد.
عکاسی هارا به بازگشت میگذرم، چه فکر
میکنم که اگر از عهده یادداشت ها و تبصره هام
برایم کاری مهمی را از پیش برده ام.

اینک سواری هارای طرف دیگر سالنگ
می شوند کوه هاپر از جنگلات و دریا دو باره
همسفر مامیشود. دوشاخ و حتی نانزدیک های
خنجان توجه مسافری را آهنگ های دل
انگیزی جلب می کند در چهره ها نگاههای اثر
خستگی و ناراحتی سفر دیده می شود بعضاهم
قطعی های نضوار دست بدست میگردند.

در خود هم احساس اندکی ناراحتی می کنم.
دوستان خموش اند. راننده تندروی را آغاز
کرده است. جاده از بالای به پایان میرسد
یکبار متوجه میشوم که قسمت های بالایی خنجان
رسیده است و با برك زدن موتور يك تكری نضوار
در موتور از یکی بدیگری پاس داده میشود.

موتر زود حرکت می کند. بوی نضوار
فضای موتور را آلوده می سازد. سرودهای محلی
ختم می شوند. سرک که آرام آرام مارا از کناره
های دریا و سربیزی هابه پایان میبرد به وادی
سربیزی تری هدایت می شود.

حیوانات، روی سرک قهریده می شوند.
بعضا مردم هم در اینسو و آنسو بنظر میخورند
دوستم می گوید که خنجان رسیده.

امیدوارم خواننده عزیز خورده نگردد که او
رادر خنجان رها می کنم، ادامه این سفر تنها در
هفته آینده برای مامیسر خواهد شد. عکس
هاییکه می بینید همه رادر راه بازگشت تهیه
دیده ام از طرف باد و باران و از جانبی هم
تندرانی های موتوروان کمتر مجال عکاسی را
بمن داده است امید می کنم تظه هاپسندافتند.

موتر تند رو او را نه شنوند.
صدای هم آهنگ فضای موتور را بر می کند
گفتم که بهای بوسهات چندان است
گفتا که بهای بوسه ام صدجان است
دوچوکی عقب تراژ من دوسیه سر رولج
نشسته اند که خنده ها ستریوی شان خلای
مونوتون بودن آهنگ های هم آهنگ را که از
تیپ ستریوی موتور برون می آید بر می کند. در
واقع من هم با آن هایکجای خندم و همی ما

بحث می کنند من به رفیق پهلویی ام نظر
می اندازم و با وجود اینکه در دلم خیلی گفتنی
دارم دلم نمی خواهد سکوت را در هم
بشکنم.
در ایور موتور خیلی پر ذوق و در واقع شوقی
کاملی است در لحظاتی که از کسی صدایی
بلند نمی شود، حلقه تیپ راروی تیپ ریکاردر
(گست) می گذارد. در واقع او بداد سوا ری
هامی رسد تا شخی سالنگ و ناله های ماشین

می شود.
آبادی ها، خانه ها و کردهای گل آلود فقط
آنجا به نظر می خوردند که طبیعت اند کسی
با مردم سر لطف داشته است.
سرک مار بچان در دل کوه جای میگیرد. کوتل
شختر شده می رود درون موتور من و
دوستانم و همی مسافری احساس سردی
می کنیم. از عقب موتور صحبت دو دوستی
شنیده می شود که از سالنگ و سرمای سخت آن

افغانستان، در آغاز قرن چهارم قبل
از میلاد انتشار یافته است.
گنج تپه مر نجان:
در جریان حفاریات دیگری که در
سال ۱۹۳۳ در تپه مر نجان صورت
گرفت و درین حفاریات هیات باستان
شناسان فرانسوی حصه داشتند در
پای زینه معبد بودایی «امیانی» بر ۱ ز
سکه بدست آمد.

در داخل این امیان دوازده سکه
طلایی، کو شانو ساسانی، به شکل
جام، سه صدو شصت و هشت
سکه نقره بی از رخم (درهم) های
ساسانی وجود داشت.
راول کوریل با ستان شناس
معروف که این سکه ها را مطالعه
کرده عقیده دارد که یکی ازین مسکو-
کات طلایی کو شانو ساسانی بود
و متعلق به بهرام دوم (۲۷۳-۲۷۵
میلادی) می باشد.

ده عدد آن به یک حکمران ناشناس
منسوب شده و یک سکه باقیمانده،
از روی نوشته اش تشخیص گردیده
که متعلق به «اور میزد» است.

نکته جالب دیگر این است، که
هنوز زبانی که بروی این مسکو کات
نوشته شده، شناخته نشده و رسم الخط
این زبان، از الفبای یونانی اشتقاق
یافته است.

تو ماس با ستان شناس دیگری،
عقیده دارد، که این رسم الخط و زبان
بنام «تخاری» یاد میگردیده است.
در باره مسکو کات نقره این گنجینه
که در رخم های ساسانی است، اظهار
عقیده شده که سه صدو بیست و
شش دانه آن، از شاهپور دوم،
(۳۱۰-۳۷۹ میلادی) بیست و هشت
عدد آن از اردشیر دوم (۲۷۹-۳۸۳
میلادی) و چهارده عدد آن از شاهپور
سوم (۳۸۳-۳۸۸ میلادی) می باشد.



بقیه ص ۵۰

گنج کابل

این سکه ها صورت می گرفت
معیار «اتیک» پس از یک بر خور
ورقابت با معیار قبلی، در زمان
امپراتوری اسکندر رو یکار آمد و
با وجود دو ران مختصر معیار قبلی
در زمان «سیلو سید» و بعد ها در
وقت «اوتی میند» در باختر حفظ
گردید، ولی به هیچ صورت از
هندو کش قدم فرا تر نگذاشته
است.
در نشریه های موزیم، در مور
معیار چهارم نوشته شده که شامل
نقود هند باختر است، که در اوایل
قرن سوم قبل از میلاد رواج یافته
است. این نقود از ابداعات ستیلا
کنندگان «اوتی میند» هند بشمار
رفته است.
گنجینه چمن حضوری کابل، که
آثار و نقود آن، در موزیم حفظ
گردیده، از پر ارزش ترین قسمت
های باستانی است، که تاریخ و فن
آن، مقارن لشکر کشی های اسکندر
خوانده شده است. اسکندر در حوالی
سال ۳۸۰ قبل از میلاد، درین مناطق
به لشکر کشی پر داخته بود.
طوری که معلوم شده، سلسله تمام
مسکو کات اتنی که با چشم الهیه
«اتنه» بصورت نیمرخ نشان داده
شده است، به همان تاریخ می رسد،
گنجینه کابل شاهد انتشار مسکو کات
یونانی در قلمرو هخامنشیان در مشرق
بوره است، که در سر زمینی

این سکه ها صورت می گرفت
معیار «اتیک» پس از یک بر خور
ورقابت با معیار قبلی، در زمان
امپراتوری اسکندر رو یکار آمد و
با وجود دو ران مختصر معیار قبلی
در زمان «سیلو سید» و بعد ها در
وقت «اوتی میند» در باختر حفظ
گردید، ولی به هیچ صورت از
هندو کش قدم فرا تر نگذاشته
است.
در نشریه های موزیم، در مور
معیار چهارم نوشته شده که شامل
نقود هند باختر است، که در اوایل
قرن سوم قبل از میلاد رواج یافته
است. این نقود از ابداعات ستیلا
کنندگان «اوتی میند» هند بشمار
رفته است.
گنجینه چمن حضوری کابل، که
آثار و نقود آن، در موزیم حفظ
گردیده، از پر ارزش ترین قسمت
های باستانی است، که تاریخ و فن
آن، مقارن لشکر کشی های اسکندر
خوانده شده است. اسکندر در حوالی
سال ۳۸۰ قبل از میلاد، درین مناطق
به لشکر کشی پر داخته بود.
طوری که معلوم شده، سلسله تمام
مسکو کات اتنی که با چشم الهیه
«اتنه» بصورت نیمرخ نشان داده
شده است، به همان تاریخ می رسد،
گنجینه کابل شاهد انتشار مسکو کات
یونانی در قلمرو هخامنشیان در مشرق
بوره است، که در سر زمینی

کلید شهر

میامی

به مدیر مجله میرومن

داده شد

با وجودیکه ممکن از نگاه رشته های شان تفاوت هائی وجود داشته باشد اما حاصل کارشان عین چیز است *

میرمن عباسی بحیث مدیره مجله میرومن به نشریه های امریکائی علاقه خاصی نشان داد در شهر نیویارک وی با آمران چندین مجله امریکائی ملاقات هائی بعمل آورد *

نکته جالب توجه مسافرت میرمن عباسی را مذاکره با گلوریاستاینم مدیر مجله (مز) که نخستین بار در سال ۱۹۷۲ در امریکا منتشر گردید و از طرف زنان بحیث پلت فارم انسکار و عقاید شان مورد استفاده قرار میگیرد تشکیل میدهد *

وی گفت: مطالب مجله «مز» شباهت زیادی به مجله میرومن داشته و عین اهداف را احتسوا مینماید و من مذاکره با گلوریاستاینم را بسیار مفید یافتم. گلوریا دارای افکار بسیار روشن بوده که تاثیر عمده را روی ایالات متحده امریکا بجای گذاشته است *

میرمن عباسی از شعب کارمجله «مز» که ماهانه دارای تیراژ ۴۰۰۰۰۰ شماره میباشد دیدن نموده و عملیات آنرا شبیه میرومن یافته است *

میرمن عباسی در هنگام اقامت خود در نیویارک با میرمن چارلز ابرامز آمرگه به مهمان داری ملل متحد برای سال بین المللی زن ۱۹۷۵ ملاقات نموده و پلان های مبنی بر تجلیل از سال بین المللی زن را در صفحات میرومن مورد بحث قرارداد *

وی توضیح داد که مجله ما مضامین را روی زنان تاریخی و حیات معاصر که در رشته های سیاسی، آرت، ادبیات و غیره معروف اند به نشر میسپارد. ما معتقدیم که این زنان هر نوع ملیتی که داشته باشند متعلق به همه زنان جهان اند *

بطور مثال مادام گوری نه تنها یک فرانسوی بود بلکه به همه زنان جهان متعلق میباشد. تمام زنان جهان باید راجع به همدیگر معلومات داشته باشند تا موقوف و ارزش های شان را تثبیت نموده بتوانند *

میرمن عباسی در طول مسافرت خود از یکصد مراکز رهنه ای خانواده و پرورشگاهها در شهر های مختلف ایالات متحده امریکا دیدن نموده و فعالیت های شان را خیلی زیاد مشاهده به طرز کار مراکز افغانی خواند *

وی مخصوصاً از پرورشگاه هنترلنوگس اطفال شهر نیویارک که مادران شان مصروفیت های خارج منزل دارند استباعتی حاصل نموده است *

وی گفت: این مرکز موسیقی، رسامی و پروگرام های تربیوی عادی را با هم امتزاج داده است. بر علاوه آن درین مراکز فابریکه ای حقیقی موجود است که در آن اطفال یک عمارت مکمل را به ظرفیت کوچک اعمار مینمایند. ایشان خود پلان های اعمار منزل را طرح نموده و چوب هارا با افزار کوچک ااره نموده منزل را اعمار نموده و بعد آنرا رنگ میکنند *

وی ادامه داد این عملیات برای اطفال یک تجربه فوق العاده را بار میآورد. این تجارب اطفال را با طرز ساختمان آشنا ساخته و به ایشان زمینه آنرا مساعد میسازد که ببینند مسلك آینده شان چگونه خواهد بود؟

وی گفت: من در نظر دارم تا مراکز خود را در این مفاکوره آشناسازم *

در حدود صدتن از اطفال بین سنین ۱۵ الی ۱۵ ساله در مراکز هنترلنوگس شامل بوده و در آنجا در فعالیت های مختلف هانسد درام، رقص جمناسستیک و غیره رهنمایی لازم را حاصل میدارند ایشان در ختم روز عسادی تحصیلی شان درین مرکز شامل بوده و تا ساعت ۶ بعد از ظهر در آنجا مصروف میباشند *

میرمن عباسی مسافرتش را از واشنگتن دی سی آغاز نموده و در آنجا با داکتر روت بین مدیر اداره سال بین المللی زن و مامورین شعبه امور زنان در وزارت کار و استیتوت تعلیمات بین المللی که پروگرام شهادتات و زمینه مسافرت وی را در امریکا مساعد ساخته است ملاقات های بعمل آورد. وی همچنان از قهر سفید اقامتگاه ریاست جمهوری و مرکز هنری جان اف کندی دیدن نموده است *

درین مسافرت وی دیدن از عمارت فوررد کنکتیکت، آبشار نیگارا در بیلگو، نیویارک سینسناتی، اوهایو، رولاند، وپام بیج فلوریدا نیز شامل بود *

در میامی فلوریدا که آخرین توقف رسمی میرمن عباسی را تشکیل میداد وی در دعوتی که به افتخار وی ترتیب یافته بود در آن ده تن از زنان برجسته امور ملی، تجارنی، حکومتی و هنری اشتراک و زریده بودند شرکت جست وی در این اجتماع موقوف زن را در افغانستان چه در گذشته و چه در حال مورد بحث قرار داده و بانه در زمینه ایراد نمود و در آخر کلید میامی از طرف روزگاردان که ششتر به سوی اعطا گردید. این دعوت از طرف پیغله کت هارکی آمر پروگرام مرکز پذیرائی وزارت خارجه امریکا ترتیب یافته بود *

وی گفت: در هر یک از ممالک جهان عده بیشماری از زنان همه روزه میخواهند تا در منازل شان به بحث بهترین زن و مادر و در کار و مسلك شان بحث بهترین همکار و در حیات سیاسی شان بهترین فرد جامعه باشند *

میرمن عباسی تشریح نمود حتی هنگامیکه زنان در افغانستان در عقب چادری ها پنهان بودند ایشان در کار های مانند تدریس در مکاتب و درستگ حقوق مساوی را با مردان در مقابل کار مساوی حاصل مینمادند و احساس مینمایند که این مسئله یک قدم ضروری برای زنان محسوب میگردد. چرا باید درین مورد تفاوتی وجود داشته باشد *

پر و بلم ها و اهداف زنان اساساً در تمام جهان بعین شکل است. این مطلب را میرمن عباسی یکتن از پیشقدمان نهضت زنان در افغانستان هفته گذشته در میامی اظهار نمود *

اهداف ما تنها حقوق مساوی در مقابل کار مساوی نبود بلکه هدف آنست که زنان قادر گردند تا راه حیات شان را انتخاب نمایند. میرمن نفیسه عباسی که مدیره مجله میرومن نشریه دمیرومنه افغانستان میباشد این نظریات را طی مصاحبه در ختم مسافرت خود بعمل آورد. میرمن عباسی درین سفر با ایدران نهضت زن در امریکا تماس های حاصل نمود.

نویسنده ، شاه محمد وفی
مترجم : ش



شاعر بزرگ

انساندوست

قسمت چهارم

مرکزی شدند، مثلا هنگامی که مو سیمبارش آغاز می یابد، در هر یک از دهکده ها، جوان دختران محل برای تفریح دور هم گردآمده بر شاخه های درختان (منگو) و (پی بول) گماز می بندند، این ترانه ها را می سرایند.... ترانه ها و چیستانهای خسرو او را شهرت زیاده بخشیدند. بعد نیز شهرت وی روبرو فزونی رفت. من غیر از اینها سرود دیگری را می شناسم که از ششصد سال باینسو اینهمه مورد قبول همگان قرار داشته، عشق و علاقه مردم را نسبت بخود جلب نموده باشد و نیز در طول اینهمه مدت طولانی، متن اصلی آن بدون کمترین تعریف خوانده شود (جوهر لال نهر، کشف غنم، صفحه ۲۵۷).

برطبق نوشته دانشمند هند شبلی نعمانی امیر خسرو در مسابقه موسیقی بر (گپل نایال) موسیقی دان معروف پرویز برآمد. امیر خسرو در ردیف آهنگهای هندی - ترانه های فارسی را نیز به مهارت عجیبی کمپوز نموده، باهم آهنگ ساختن موسیقی مربوط به دولت (جهان نویسی) پدید آورده است - (شعر العجم، ص ۹۹ - ۱۰۰). امیر خسرو نه تنها با داستانهای تاریخی بقیه در صفحه ۴۰

پیوسته به گذشته خویش را در آهنگ هندی میخوانده است. تمام منا یعنی که از نظر ما گذشته، امیر خسرو را در فن موسیقی نیز بحیثیت یک صاحب نظر برجسته معرفی میکنند.

امیر خسرو چه در ساحه شعر و ادب و چه در ساحه فن موسیقی بمدارج کمال رسید و سه مجموعه آثار درین رشته بقید تحریر در آورده است.

میتوان گفت که احاطه کامل امیر خسرو بر فن لکلورغنی مردمان هند بوی امکان داد تا در فن موسیقی نیز به مو فقیهت های بزرگی دست یابد.

او سرودها و ترانه های خویش را بزبان هندی که برای عامه مردم قابل فهم بود نوشته است.

جوهر لال نهر در باره سرودهای امیر خسرو میگوید: (او در باره نصول مختلف سال، زندگی و مظاهر گوناگون آن، در باره ورود عروس به منزل در باره هجران، باران... ترانه ها سرود. این ترانه ها را هنوز هم زود زود میسرایند و ممکن است آنها را در هر یک از دهکده ها و شهر های هندوستان شما لی و -



ترجمه احمد غوث زلمی

ستاره زباییکه میخواهد از افغانستان دیدن کند

کارو لین مونا اکو ستاره زیبای سینه‌های غربی که یکی از چهره‌های شناخته شده سینما غرب میباشد، هژده بهار زندگی خویشرا گذرانده و حالا جوان زیبا، مقبول و قشنگی شده است.

لباس زیبای به تن کرده بود که عکاسی میخواست عکسی از این ستاره فلمی بگیرد، اما پرنسس-رینی که نمیخواهد کسی ازدخترش عکس نا محرم بگیرد تا چاپ عکس او را روزنامه ها اختصاصی بیار آورد مانع میشد، اما عکاس دریک چشم برهم زدن کار خودرا کرده بود.

کارو لین مونا اکو ستاره زیبای سینه‌های غربی که یکی از چهره‌های شناخته شده سینما غرب میباشد، هژده بهار زندگی خویشرا گذرانده و حالا جوان زیبا، مقبول و قشنگی شده است.

لباس زیبای به تن کرده بود که عکاسی میخواست عکسی از این ستاره فلمی بگیرد، اما پرنسس-رینی که نمیخواهد کسی ازدخترش عکس نا محرم بگیرد تا چاپ عکس او را روزنامه ها اختصاصی بیار آورد مانع میشد، اما عکاس دریک چشم برهم زدن کار خودرا کرده بود.

پرنسس کارو لین آرزو دارد تا توسط موتر لنداور مسا فرتی به افغانستان مملکت کو هستانی خوش آب و هوا سفر به نماید و تابستان رادر این مملکت زیبا پایان رساند.

وی حالا رخصتی روز های مذهبی خودرا همراه با فامیل خویش در سوئیس میگذراند.



پیغله رئیسه در کارگاه ساعت سازیش به شاگردان میامو ز دوانان را باکار ومجاهده آشنا می سازد .

دختریکه روی تصادف ساعت ساز شد

راعقب گذشته از سن و سال اصلیش بزرگتر معلوم می شود. میگو شد تا جواب سوا لهای طویل وطولانی رابه گفتن (بلی) ویا (نخیر) خلاصه سازد.
پیغله رئیسه که در صنف نهم مکتب متوسط آقا علی شمس مصروف تحصیل است. میگوید: به مضامین اجتماعی خیلی علاقمندم و در آینده میخواهم به پوهنخی ادبیات شامل گردهم میگویم بیشتر از پیشتر استعدادم را پرورش دهم تا بتوانم روزی به این خواسته ام نایل آیم. وی در حالیکه مطالعه بیشتر وگسترده تر کتب، مجلات وغیره آثار

نموده اند و بادشوارها دست و پنجه نرم نموده اند اکنون نیز میگو شنند پابه پای مردان پیش بروند و بارهای سنگین اجتماعی را بدوش کشند.
معاون و مددگار مرد باشند و با پیشرفت علم و تکنولوژی به کارهای شاقه فیزیکی اشتغال ورزند.
که اینها همه وعده نمایانگر شهادت وشجاعت همین طبقه است. از همین جهت بود که گفتگوی با پیغله رئیسه ساعت ساز ایکه درین رشته مهارت و لیاقت چشمگیری را نصیب گردیده است به عمل آوردیم.
رئیسه دختر یست متین وآرام واندکی خجول.
وی که شانزده بهار زندگی اش

چار چوب تنگی فشرده که اگر عملی شدن تساوی حقوق زن و مرد محال وغیر ممکن نباشد خیلی مشکل است، ولی بایک نظر وسیع و گسترده به حال زنان افغان دیده می شود که این قشر همیشه محروم اجتماع باچه جد وجهدی بانا ملایعات زندگی در پیکار اند وازین پیکار خسته نگردیده، میدانند و آگاه اند که چگونه بخاطر بدست آوردن آزادی خود وانکشاف کشور شان متحد شوند و برای از بین بردن وریشه کن ساختن محدودیت ها و زمینه های نامساوی برز مند.
گرچه زنان افغان در گذشته باامانت و شهادت قابل و صفی ثابت

شکی نیست که دور ماندن زنان از اجتماع و فعالیت های اجتماعی نیمی از نیروی اجتماعی را راکد میگذارد، لهذا هر فعالیت و اقدامی که در جهت راه یابی زن به فعالیت های گسترده تر اجتماعی صورت پذیر باشد و هر تلاشی که برای از میان برداشتن تفاوت های حقوقی و مدنی میان زن و مرد صورت گیرد هم مفید است وهم ارزنده.
اما باید خاطر نشان کرد که شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی در کشور ما همراه بایک سلسله عرف و عادات خرافاتی زرا در همه اطراف و اکناف و مخصوصا در قراء و روستاها در

می شویم و همه این طپش و تلاشهای
بخاطر آنست که چند پولی مشروع
بدست آورده و زندگی خود وفامیل
را تاحدی تامین کنم.

وی همچنان به صحبتش ادامه داده
میگوید: گر چه قبلا زندگی تقریبا
متوسط داشتیم پدرم در یکی از سرای
های شهر دکان بنجارگی داشت
مگر و قتیکه سرای مذکور در اثر
حریق ویران شده همه دارائی و سامان
ولوایم دکان نیز از بین رفت
و پدرم را به مشکلات اقتصادی زیاد
بچار ساخت از آن جائیکه پدرم هیچ
معاون و مددگار دیگر نداشت
بقیه در صفحه ۴۶

و نامرعی می اندیشد گفت:
خود میدانید که «احتیاج مادر ایجاد
است» همین فلسفه بود که مرا به
گوشه دکان کشانید و مجبورم
ساخت سحر گاهان خیلی و قتر از
دیگران بستم را ترک گویم و بالای
میز کارم که در یک گوشه اطاق منزل لم
میباشد رفته و برای اینکه در برابر
مشتریانم «دروغگوی» معرفی نشوم
باید کار شانرا به وقت معین انجام
دهم.

همچنان بعد از فراغتم از مکتب
فوری خود را بدکان رسانیدم و
سه تن از شاگردانم که آنها نیز
متعلمین مکاتب اند مصروف کار

خوب شما قبلا گفتید که با ی
مجبوریت نیز در بین بود مگر
فراموش گردید در باره آن چیزی
بگوئید:
وی در حالیکه به مفهوم گنگ

شکی نیست که دور ماندن زنا ناز
اجتماع و فعالیت های اجتماعی، نیمی
از نیروی اجتماع را راکد میکند.

مفید و سودمند را به همه جوانان
و مخصوصا دختران توصیه مینماید
میگوید: چقدر خوبست اگر معلمین
رو حیه شما گر دانش را درک نموده
و واقعا رهنما و مددگاری خوبی
برای شاگردانش باشند.

وی را یکی از روزها در حالیکه با
لباس مکتبی اش ملبس بود در دفتر
مجله دیدم و از وی سوالاتی نمودم که
شما اینجا مطالعه می نمائید.

خوب بیغله رئیس لطفاً بگوئید که
ساعت سازی رانزد کسی؟ و چگونه؟
آموختید آید و استعداد خودتان
در کار بود و یا مجبوریتی سبب شد
که شما را به گوشه «دکان ساعت
سازی» کشاند.

گفت اگر راستش را بخواهید پای
هر دو موضوع دخیل بود هم استعداد
و هم مجبوریت اما نقش بزرگتر را
«مجبوریت» داشت.

گرچه طفلی ۱۰-۱۲ ساله بیش نبودم
که توجه ام را همین رقااص، باندول
دقیقه گرد و ثانیه گرد و غیره پرزده های
خرد و بزرگ ساعت جلب کرد. زیرا
کاکایم که در همسایگی ما زندگی داشت
ساعت ساز بود و قتی وی مصروف
ساختن ساعت می بود من ساعتها
پهلویش می نشستم و متوجه می
بودم که کدام پرزده بایست به کجا
گذاشته شود یا کجای ساعت
نواقص دارد که باید اصلاح شود
این وضع روزها، ماهها و بالاخره
سالها طول کشید تا اینکه یکی از
روزها که کاکایم بخانه نبود و یکی
از مشتریان ساعتی را برای ترمیم
به او سپرده بودند و قتی بخانه داخل
شدم توجه ام را ساعت سر میزی
که بالای میز کار کاکایم بود جلب
کرد. دانستم که حتمن این ساعت
ترمیم طلب است بدون اینکه
متوجه بقیه ما چرا گردم با سامان
ولوایم که قبلا آشنا بودم ساعت
را باز کردم. دانستم نقص در
کجاست. نقصش را گرفتم و ساعت
را دوباره بستم و قتی دیدم ساعت
می گردد خیلی احساس خوشی
برایم دست داد و بایک بر خورد
تصادفی امروز دیگر افتخار آنرا دارم
که یک ساعت ساز ماهر باشم.



بیغله رئیس اولین دختر ساعت ساز

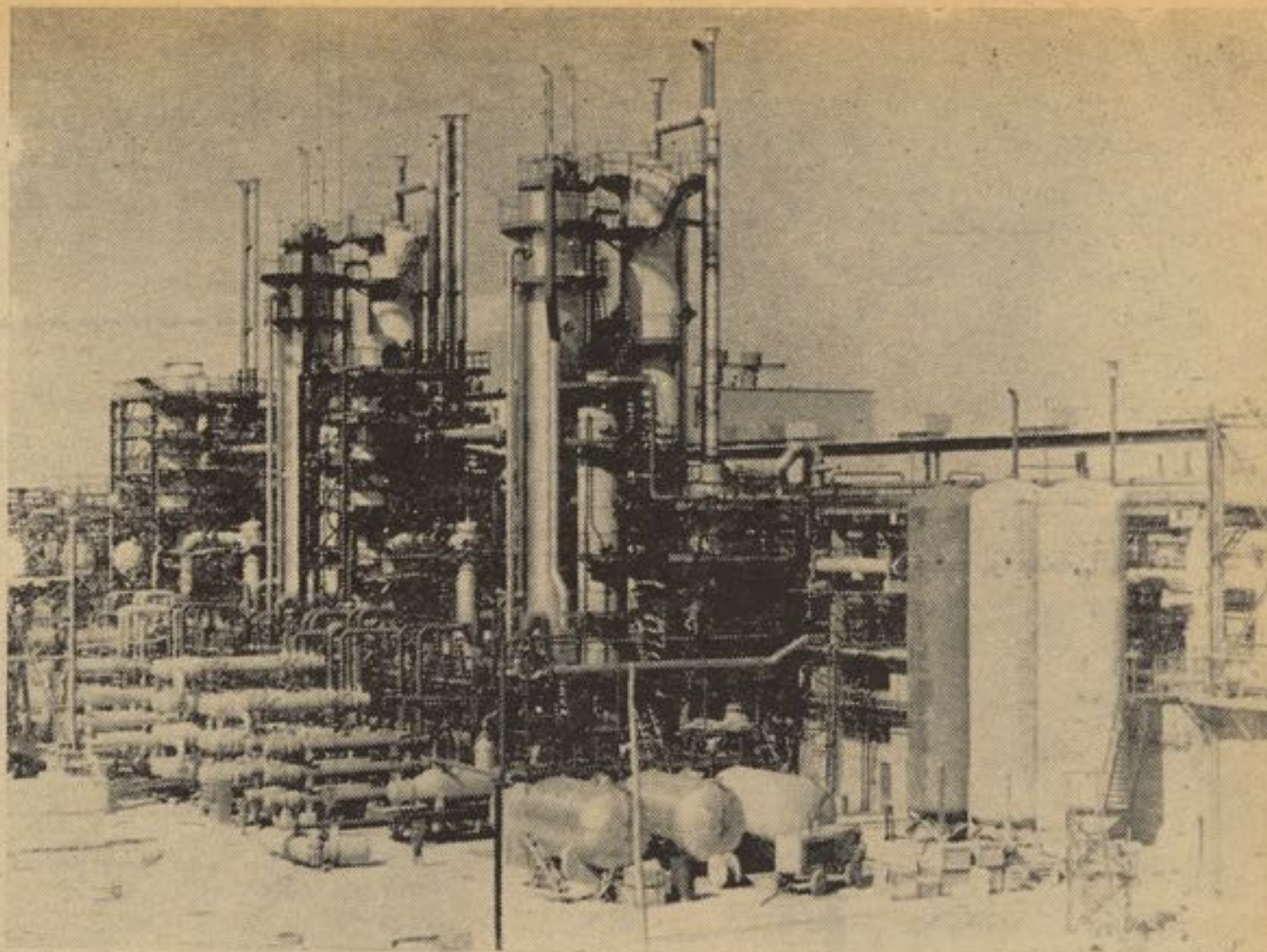
صدتن یوریا و تولید روزانه فابریکه برق سی و شش هزار کیلووات انرژی برق میباشد، علاوه یک مقدار اضافی آمونیا، اکسیژن و نایتروژن نیز میتواند تولید نماید.

انجنیر رحیمی مطالب فوق را در جواب سوالی اظهار داشته و اضافه کرد که:

تا هنوز در قسمت تریه کدر ملی تجویز طور شاید و باید گرفته نشده و سعی خواهیم نمود. تادین زمینه راه های بهتری جستجو نمایم. از بدو ساختمان تاکنون در قسمت تصفیه حسابهای فابریکه کار نشده و تصفیه اینستیکه حسابهای فابریکه را بطور کلی در زمینه ساختمان و مونتاز تصفیه نمایم. چون عنقریب فابریکه به ظرفیت اعظمی خودمسی رسد این مقدار کود در حال حاضر بالاتر از احتیاج داخل کشور است، کوشش میکنیم تا در خارج بازار فروش به قیمت مناسب و خوب پیدا کنیم، بر علاوه تولیدات اساسی (کود یوریا و برق) در قسمت تولیدات فرعی فابریکه (آمونیا، اکسیژن، نایتروژن و کاربن دای-اکساید) از دیاد بعمل آمده و ازین طریق نیازمندی موسسات صنعتی داخل کشور مرفوع گردیده و به این ترتیب از خروج اسعار جلو گیری به عمل خواهد آمد.

بناغلی رحیمی افزود:

جهت تدای کارگران یک شفاخانه مجهز ساخته شده که متاسفانه تاکنون نظر به عدم موجودیت پرسونل طبی و ادویه کافی از شفاخانه استفاده کامل بعمل نمی آید چون صحت کارگران یک موضوع بسیار مهم و در درخور هرگونه اهمیت است سعی خواهیم نمود



از تاسیسات کود و برق مزار شریف شعبه کنویرشن میتان فابریکه کود

رپور از احمد غوث زلمی

از فابریکه های کود و برق مزار شریف

دیدن کنید

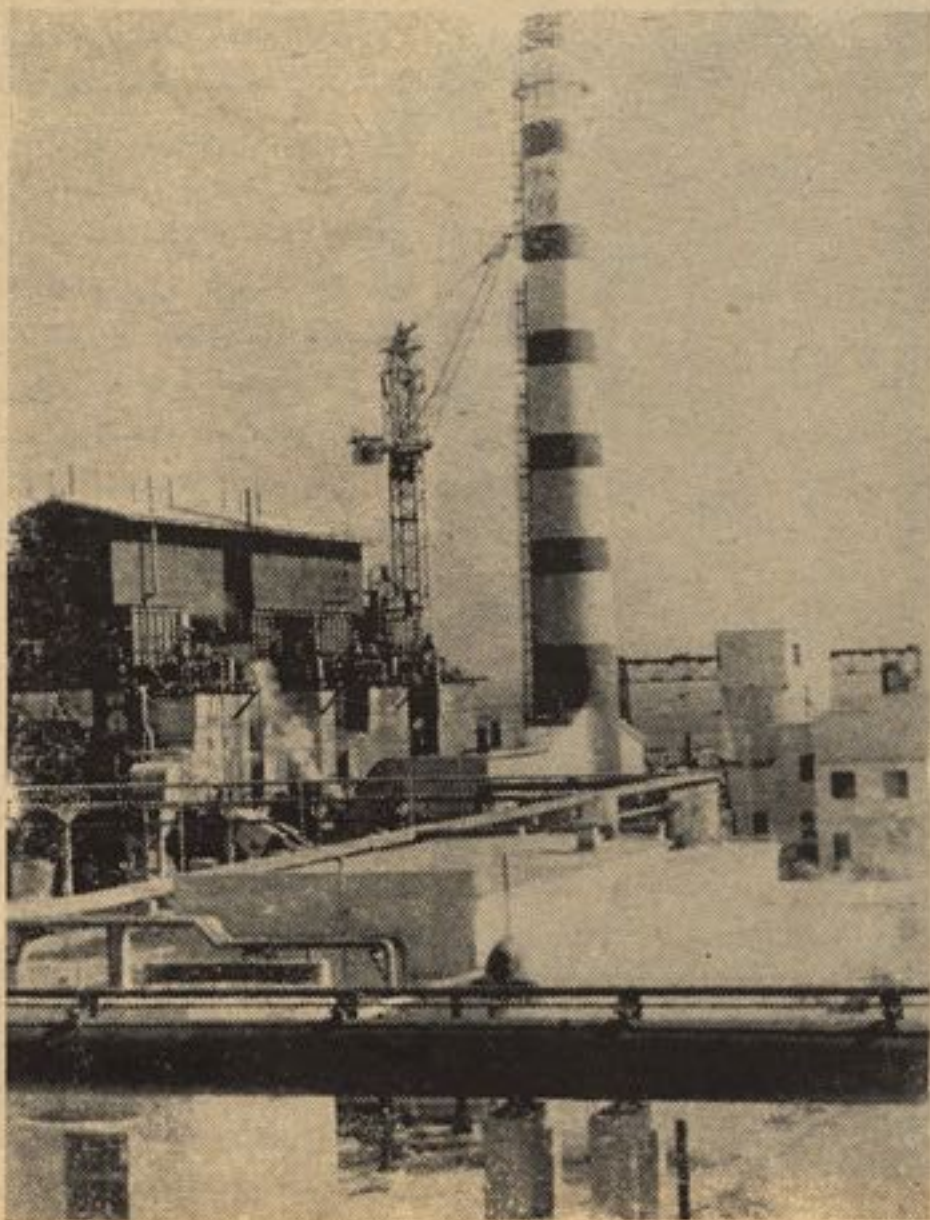
کشور عزیز ما افغانستان هما نظر ریکه کوه های شامخ و سر بفلک کشید و دارد دارای زمینهای فراخ، وادیهای شادا بو دشت های سرسبز بوده که این سرسبزی به خصوص در نواحی شمال مملکت ما چشم گیر است و امکانات انکشاف زراعت و نیرو مندی اقتصاد زراعتی را ممکن می سازد.

به آن ساختمانها «لوحه ای» (دکیمیای سری اود حرارتی برشنا ریاست) جلب نظر میکند که هر وطن خواه اشتیاق عجیب برای دیدن آن همه تجهیزات پیدا میکند. مسرورم از اینکه بخت یاری کرد و من توانستم مصاحبه بابنا غلی دیپلوم انجنیر محمد غلام (رحیمی) سر پرست ریاست کود و برق بعمل آوردیم اینک معلوماتی را که ایشان ضمن مصاحبه در اختیارم گذاشتند برای خوانندگان مجله تقدیم می کنم.

انکشاف زراعت و قتی بهتر میتواند میسر خود را بیاماید که صنعت هم راه خود را بسوی کمال باز نماید.

فابریکه در سال ۱۳۴۵ تها ب گذاری گردیده که کار ساختمانی آن در سال ۱۳۵۳ به اتمام رسید و از هجتم میزان سال ۱۳۵۳ به این طرف به تولید آغاز نموده و هما نظوریکه از نام فابریکه پیداست هدف اساسی این فابریکه تولید یوریا میباشد تولیدات فابریکه های کود و برق زما نیکه به ظرفیت اعظمی خود برسد، تولید روزانه فابریکه کود روزانه سه

وقتی انسان ضمن باز دید از صفحات شمال از ولایت بلخ دیدن بعمل آورد، در هجده کیلو متری غرب شهر مزار شریف، آنجا که کوه های البرز و شادریان و وادی بزرگ وسیع دریای بلخ را تشکیل داده ساختمان های عظیم و ماشین های غول پیکر را ببیند که سرو صدای آنهمه تجهیزات ات توجه هر مسافر را به خود معطوف ساخته و بانزدیک شدن



دستگاه بخار فابریکه برق حرارتی شهر مزار شریف

ساحه بودوباش فابریکه ۳۶ جریب فابریکه
 کود ۱۶۰ جریب و فابریکه برقی ۹۰ جریب
 زمین را احتوا نموده که به این حساب تماما
 ۵۱۰ پنجصد و ده جریب زمین میشود.
 چرا درین ساحه برقی حرارتی تاسیس
 شده و هدف آن چیست و نیز بگوئید که برقی آن
 در کجا به مصرف میرسد؟
 فابریکه برقی حرارتی فعلا برای فعال
 نگه داشتن فابریکه کود احداث شده لیکن
 حالا از برق آن بر علاوه فابریکه کود، در ساحه
 بودوباش پرسونل پروژ، مزار شریف و بلخ
 استفاده میشود.

مأمورین دولت میباید اما به خاطر فعال
 نگه داشتن فابریکه ها یکنه کارگران و کار
 مندان در ۲۴ ساعت متناوب کاری می نمایند.
 در حال حاضر چه نوع دستکاهها و چه تعداد
 موجود است؟
 فابریکه کود متشکل از شعبه تجزیه هوا
 گنواشن، متان سنتیز امونیا و تولید گاز
 بامید و فابریکه برقی متشکل از شعبه توربین
 دیک بخار برقی، تصفیه کیمیاوی آب باسعیات
 کمکی یعنی دستگاه های تهیه آب، و رکشاپ
 اساسی و تحویلخانه امونیا میباشد ..
 فابریکه ها و ساحه بودوباش پرسونل
 پروژه چسما چه زمین را احتوا نموده است؟

یکتعداد متخصصین افغانی در بعضی نقاط
 کار مستقلانه کار مینمایند به این مفهوم که -
 متخصصین شوروی را عوض نموده اند ریاست
 کود و برق در قسمت تربیه کدر ملی تجاویز
 جدی را اتخاذ نموده که از طریق دایر نمودن
 کورسها و تدریس شبها روزی کارگران و کار-
 مندان به این مرام مقدس که تعویض متخصصین
 خارجی است و در یک وقت کم نایل خواهد
 آمد.
 سیستم کار در پروژ به چه ترتیب
 است؟
 سیستم کار در فابریکه از طرف روز -
 مانند سایر موسسات مطابق قانون حاضری

تادرین قسمت ناهدتوان مال در تداوی و طب
 و فایه کارگران تجاویز لازمه اتخاذ نمایم. در
 آینده در نظر است تا بسته بندی کود را اصلاح
 نمایم و با مارک مخصوص خود فابریکه به بازار
 فروش بسپاریم. به منظور آرامی و آسایش
 بهتر کارکنان فابریکه در ساحه بودوباش یک
 قسمت از خانه ها ساخته شده و کار جدی
 جهت توسعه آن دوام دارد و در نظر است که به
 تدریج بعد از تعویض متخصصین خارجی از
 طرف متخصصین داخلی برای تماما متخصصین
 در جوار فابریکه جای سکونت داده شود.

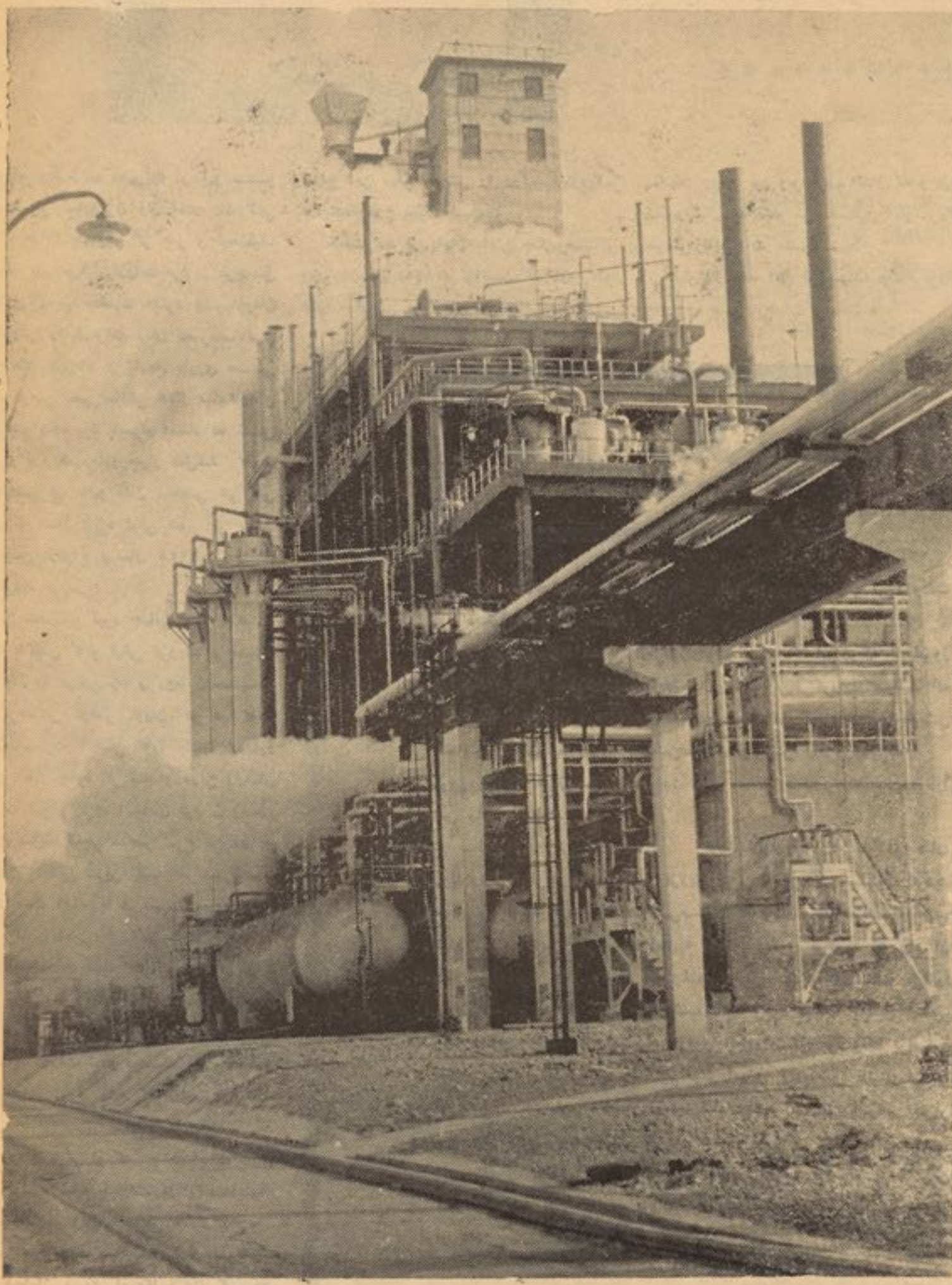
از بنا غلی انجنیر و جمعی پرسیدیم که از
 آغاز تولید فابریکه تا حال چه مقدار کود پوریا
 تولید و چه مقدار کود تاکنون از فابریکه انتقال
 داده شده است وی در جواب گفت: از آغاز
 تولید تا اوایل حمل امسال به مقدار هجده هزار
 شش صد و نود دوتن کود پوریا
 تولید و مقدار پانزده هزار نه صد هفتاد و شش
 تن آن توسط افغان کود از فابریکه انتقال داده
 شده است.

غیر از افغان کود کدام مرجع دیگر هم از
 شما کود خریداری مینماید و آیا شما در زمینه
 بازاریابی کدام اقدامی نموده اید؟
 طرف معامله پروژ، کود و برق قرار
 پروتوکول که بین وزارت های معادن و صنایع
 و زراعت به امضا رسیده، افغان کود بوده با
 موسسات دیگری معامله فروش نداریم فابریکه
 کود و برق یکی از صنایع تولیدی بوده بازاریابی
 و غیره مسایل آن مربوط به وزارت معادن و
 صنایع میباشد.

بوجی هاییکه کود در آن بسته بندی میشود
 ستندرد است یا غیر و اگر ستندرد نیست کدام
 تجویزی در مورد آغاز نموده اید.
 بوجی هاییکه تاکنون کود در آن بسته
 بندی شده غیر ستندرد بوده و از بوجی های متعمل
 تهیه ارزاق کار سازی شده اما در قسمت خریده
 های ستندرد، ریاست پلان وزارت معادن با
 جابان، اتریش و مونسسه
 پلاستیک سازی مقصودی داخل اقدام است.
 به چه تعداد انجنیر، کارمند و کارگر در
 پروژه مصروف کار اند؟

متخصصین خارجی تقریبا در حدود ۵۱۸
 نفر فعلا در فابریکه های کود و برق مصروف کار
 میباشند. تعداد انجنیران داخلی بالغ به ۴۰
 چهل نفر بوده و کارگران و کارمندان افغانی فعلا
 در حدود چهار هزار نفر میرسد.
 متخصصین خارجی تا چه مدت در فابریکه
 مصروف فعالیت خواهند بود؟
 متخصصین شوروی تا وقتی در پروژه کود و
 برق مصروف کار خواهند بود که کدر ملی
 افغانی در قبالتها تربیه گردد امید داریم هر
 چه زودتر آنها را عوض نمایند.

آیا متخصصین افغانی را بیک زمان معین،
 مکلف موظف به تسلیم گری از متخصصین
 شوروی نموده اید تا چه مدت میتوانند کار را
 کاملا تسلیم شوند؟
 شماره ۶



دستگاه تولید گاز بامید کود و برق مزار شریف

زیگریدا ویدزیت

ژوندون تقدیم میکند

ناموران تاریخ

۱۸۸۳ - ۱۹۴۹

ترجمه و نگارش : حسین هدی



نتایج این سفر خویش را در کتاب «باردیگر» درآینده درج نموده است. نخست بعد از پایان یافتن جنگ و حشتناک یعنی در سال (۱۹۴۵) توانست به ناروی کشور مالوف خویش بر گردد. در قوای حیا تشس نارویزی چشم از جهان بر بست.

زیگریدا اوئد زیت دختریک آر کیو لسو چیست شپهر نارویزن واز مادر دنمارکی است که حیات به اوهر کز چیزی نبخشید. هنگا میکه پدرش قبل ازوقت مرد از طریق حسابداری کسب معشیت میکرد وشپهارومان های خویش را در حیات زنان عصر داستانهاو افسانه های فیرمانا ن تاریخ ناروی می نوشت. در سن سی سالگی هنگا میکه کارهای بزرگی انجام داده بود باسوار استاد نقاشی طرح ازدواج ریخت و مادر چهار طفل شد که بعد آنها را باصرف مالو منال شخصی خویش در کود براند شمال نزد لیلی همیر تر بست کرد. این ازدواج در سال ۱۹۲۵ به طلاق منجر گردید.

لویی برائیل

۱۸۰۹ - ۱۸۵۲



این آموزگار گمنام «انستیتوت ملی نابینایان» در پاریس کمتر توجه و دقت را بخود معطوف ساخته است.

از لویی برائیل فقط اندکی از مردم را واقف بود اما کشف او که تا امروز هم از نیازمندی های نهایت مهم نابینایان جهان است «خط گوران» میباشد که عزاد هانابینا بگمک آن درهای بسته بهشت جاویدان کتب را بر رخ خویش می کشایند و بدانوسیله خواندن اموختن فهمیدن و نوشتن را فرا میگیرند.

لویی برائیل هنوز سه ساله بود که بوسیله یک کاردار کارگاه پدر خود را ساخت و قدرت بینایی خویش را از دست داد.

او در سال ۱۸۱۹ در انستیتوت نابینایان پاریس که تا آخر حیات در آن باقی بماند پذیرفته شد این طفل بیدار بزود ترین فرصت یکی از لایق ترین شاگردان انستیتوت گردید و قسمت معاونت تدریس جوانان بر مزیده شد و بعد از مدتی تدریس مستقل شاگردان یک صنف را بعهده گرفت.

در این جریان این معلم نابینا و فعال به مشکل دیگری برخورد که رفع آن کار ساده و سهلی نبود و آن احساس عدم قدرت خواندن آثار و کتب ادبی و علمی جهان بود که او را ساخت می آرزوی زحمت ناتوانی اندرش میکرد. در آن زمان چیزی بنام «نوشته های شب تاب» وجود داشت که قابل لمس بوده و حروف پلاستیکی را قابل خواندن میساخت اما این نوشته هانهایت پیچیده و فوق العاده مشکل بود و فقط بر اساس صدای کلمات و آهنگ الفاظ بنیافته بود. لویی برائیل این نظام و سیستم سواد آموزی و آموزش نابینایان را تکمیل ساخت و تعداد نمرات آن را که تا به ۱۲ میرسید به شش اختصار نمود و از نگاه دستور نگارش و گرامر تحریر شکل درست و مکمل تری را به آن داد و یکنوع جدید و بیسابقه الفبای تحریر را بمیان آورد.

این «الفبای برائیل» به اندازه بی ساده و بی تکلف بود که بزود ترین فرصت در تمام ممالک نفوذ یافت. کشور فرانسه این کاشف بزرگ خود را بوسیله ترتیب یک گارده افتخار و لژیون شرف مورد ستایش و تمجید قرار داد.

بعد از نخستین نبرد جهانی بدو ن کدام وصلت به گیش کاتو لیکو گردیده و معتقد گردید و تقریباً در عین زمان رومان سه جلدی «گریستین درخت لاوران» او هم که می بانیست شهرت آفاقی او را بنیان گذارد در مقابل انتظار جلوه گر شد. او درین رومان سرنوشت سوم گروه انسانان قرون وسطی را با تکیه سایکا لوجی معاصر شرح میدهد. ناروی باستانی درین کتب تعریف و توصیف گردیده است آید یا ل فیر مانس او و حال عقلی توام با عشق و مرگ نبرد، جدال و جنگ و موجودیت صلح جویی در سر زمین زیبای شمال از جمله موارد توصیفی آنست. چپته نگارش در سال (۱۹۲۸) جایزه جایزه نوبل برای ادبیات شد بوسیله آن یکمقدار مجموعی و زیاد بول را به کاریتای بخشش نمود.

سه رومان دیگر او که با احساسات عمیق مذهبی نوشته شده عبارتند از «گیمنا دیتا» «پته سوزاننده» و «انگیلامیری» در دو مین نبرد جهانی از فراز سویدن روسیه و جاپان بسوی امریکا پرواز کردو

کوشانی‌ها در تاریخ افغانستان

تبع و تگارش از : ر. اشعه

کسا نیکه کم و بیش با اوراق زرین تاریخ آشنائی دارند نامی از کوشان و کوشانی رانشیده و خوانده اند، این نام بلند آوازه که آوازه معرو فیت آن در کشور های دور افتاده و مجاور پهن گردیده، در حوالی ۵۰ ق، م وارد حوزه کاپیسا و کابل گردید.

وارد حوزه کاپیسا و کابل شدند و جای آخرین پادشاهان یونانی کابل را گرفتند و بساطشهر جدید و مستحکمی را در جوار شهر یونانی بگرام گذاشتند و این شهر پای تخت تا بستان سلالة کوشانی های بزرگ گردید.

روی هم رفته تاریخ کوشانی هاسه مرحله دارد که مرحله اولی آنرا در آسیای مرکزی، بخش سوم آن در نیم قاره هندو پاکستان و قسمت عمده که مرحله وسطی آنست در خاکهای افغانستان سپری گردید. و این مهمترین دوره یا مرحله تاریخ کوشانی است که طی آن کوشانی‌ها در سرزمین افغانستان خوی و بوی وزند گانی بدوی خویش را گذاشته و در اثر تماس با سر زمین مدنی باختر و مردمان متمدن آن دارای نظام، دین، فرهنگ، رسم الخط، ادبیات و هنر، صنایع و آبدات مجلل گردیدند.

پایتخت تابستانی ازین جهت که کوشانی های بزرگ غیر از بگرام و مرکز دیگر هم داشتند یکی در پای شاور یعنی پشاور و دیگری در یکی از نقاط وسطی کندهار.

دوره کوشانی‌های بزرگ از حوالی ۵۰ قبل از آغاز عهد مسیح تا ربع اول قرن سوم عهد مذکور در کابل دو قرن را در بر میگیرد. که در تاریخ افغانستان قدیم از دوره های بزرگ بشمار میرود. درین فرصت بود که افغانستان عهد کوشانی های بزرگ به کوشا نشهر معروف گردید.

بعد از اینکه کوشانی‌ها در کوشا نشهر مستقر شدند دامنه کشور گشائی خویش را بیشتر به شمال شرق ترکستان چینی یا سنکیا تک و بطرف شرق در خاک های نیم قاره هند بسط دادند.

دوره کوشانی های بزرگ در تاریخ افغانستان قدیم یک دوره بزرگ عمرانی مذهبی، هنری، و ادبی است. که آثار و شواهد آن بصورت مسکوکات، معابد، استوپه ها، هیکل تراشی ها، کتیبه ها باقی مانده و مطالعه هر یک آن وقت کافی می خواهد. دوره کوشانی را از آن جهت به

صفت بزرگی یاد می کنند که در عصر مذکور در هر رشته از رشته های حیاتی، مدنی، مذهبی و فرهنگی کار های بزرگ و بی سابقه چه در کوشا نشهر افغانستان آن عصر و چه در خاکهای مفتوحه آن به عمل آمده است و ازین دوره مجلل آثار و معابدی بشمار در کند هارا، هده و پشاور کاپیسا، اطراف پهلوان کوه بگرام و در توپ دره غرب چار یکار، بامیان و سایر نقاط به مشاهده میرسد که برخی این معابد منحصر به بود یزم نبوده زیرا سایر ادیان و مذاهب نیز درین عصر آزادی های داشتند که شاهد مجلل ترین معابد غیر بودایی این دوره آتشگاه سرخ کوتل است که از شش سال باینطرف در شمال افغانستان کشف شده است.

مبلغان کوشانی افغانستان آئین بودایی را تا اقصای شرق آسیا منتشر ساختند.

چنانچه معماری آن دوره با پیرایه های مذهبی خود باعث ظهور مجلل ترین بناها و گنبد ها گردید که بقایای برخی از آن ها تا اکنون دیده می شود.

هیکل تراشی و تراش هیکل های بزرگ و عظیم الجثه بسیار معمول بود، مدرسه هیکل سازی یو نانسو

بودایی افغانستان در دو قرن مخصوص عهد کوشانی ترقی بی سابقه کرد. خود کوشا نشاهان به ساختن و تراش مجسمه های خویش و اعضای خاندان سلطنتی اهمیت زیاد میدادند و شواهدی از نقاط مختلف افغانستان بدست آمده که این حقایق را ثابت می کند.

دوره کوشانی های بزرگ از نظر سیاست و اداره و مملکت داری یکی از دوره های بزرگ تاریخ افغانستان قدیم محسوب می شود.

و هر روز با کشف پارچه های جدید هیکل تراشی، کتیبه، سکه و مدال و غیره سند دیگری را بر اسناد گذشته می افزاید.

که عظمت دوره کوشانی های بزرگ را در تاریخ افغانستان عزیز و در تاریخ پراچ این گوشه شرق و آسیا نمایان میسازد.

کتابخانه ملی ایران



فصل چهاردهم

... ت ا م ن

ترجمه : ح . ش

علیشیر نوایی



— باکی ندارد، برای انجسام يك امر مهم
آمده است .
مجدالدین باتسمی مصنوعی گفت :
— یعنی ؟ شاید ما را هم از آن امر مطلع
گردانند .

— بعقیده کمیته ذواتی که در اینجا وجود
دارند میباید ازین امر آگاهی داشته باشند .
نظریه يك سلسله معلوماتی که در دسترس
من است گویا در اینجا برای توفیق قاتلان
دختر بافنده برخی ملاحظات و مشکلاتی وجود
دارد ، میخواستم عوامل و اسباب این ما نعت
را بدانم .

مجدالدین طوری به چشمان حاضرین نگاه
کرد که گویی میخواهند آنها را با خود هماهنگ
بسازد و گفت :
— در حقیقت این مسئله خیلی نازک و حساس
است ، مشکل اساسی از اینجا نشأت میکند که
نمی توان در زمینه برخی فآر زوی شهزاده
مظفر میرزا دست به کار برد .
نوایی پرسید .

— غیر از شهزاده ، چه موانع دیگری وجود
دارد ؟

مجدالدین سرخ و سبز شد ، برای اینکه
چشمان خود را ببوشاند بزمن نگاه کرد و با
سرا سیمکی جواب داد :
— ملاحظات دیگر اهمیتی ندارد .
نوایی بطرف همه نظر انداخت .

— سنایس خدایرا که هنوز در کشور ما
حکومت ، حکمروا ، قانون و حقوق وجود دارد هر
گاه از کسی جنایتی سر بزند ، باید آفرامورد
تحقیق قرارداد و جنایتکار را متناسب به جرمی
که ارتکاب کرده مجازات نمود ، در عکس آن نمی
توان مملکت را اداره کرد ، ممکن نیست در مورد
بیکگونه اعمال ناشایسته برای احدی حقوق و
امتياز جداگانه قایل شد .

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث میر دار دولت ، چون
حادثه مهمی انعکاس میکند ، اهالی خراسان این نقر را بفال نیک میگیرند و چشم امید
بسوی او میدوزند .

جندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود
شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد ، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر
کردگان (بیکها) ، سمر هرات را اشغال نماید .

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی به هرات
هجوم میرد و بیاری نوایی قدرت از کف رفته ، ادویهاره بدست می آورد و میرزا یادگار را
بقتل میرساند .

در زمستان همان سال بر اساس يك فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب
میکردد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین تیزی مخالفان را برنی انگیزد ،
مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود
در دستگاه دولت طرف تایید جندی سلطان قرار نمیگیرد ، وی ناراضی از کاخ سرای
خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود .

عنوانی داروغه شهرونیوسید تا همین الساعه
جانبان را باز داشت کنند و بزندان افکنند .
منشی جوان احترامی صمیمانه بجا آورد و
بلادرنگ فرمان را نوشته نخست نزد خود
خواند و آنگاه بشاعر تقدیم داشت علا و
بر نوایی ، نظام الملك و دو بیک دیگر ، ذیل
فرمان را امضا نموده مهر کردند .
شاعر فرمان را در جیب گذاشت و با ممانعت
طرف دروازه روان شد .

اصل شانزدهم

—

اواخر فصل خزان است ، زمستان که به تنبلی
از راه میرسد ، هنوز چیره خود را نمایان نکرده
است ، نوبت به نوبت باران می بارد آب باران
شرمس گنان از نازه های با منجا جاری میگردد
گشت و گذار در میان گل ولای کویچه های پایتخت
که در (ربع مسکون) نظیر ندارد ، تارفتنه
مشکلتر میگردد . پس از عبور ابرها باز هم
آسمان بسرعت فیروزه گون میشود و آفتاب
درست مانند روز های بهار ، حرارت مطبوع خود
را نثار میکند ، درختان باغ بالوران طلایی
سبز و تاب میخورند ، برگهای زرین یکی بعد
دیگر با رومی و تنبلی فرو میریزند و بر زمین
نرم بوسه میزنند .

نوایی روی خیابا نهایی باغ در هوای
مطبوع خزان غمگین تفکر در پیرامون
دگرگونی های طبیعت و زندگی و دستخوش
انواع تصورات و احساسات گام میزد که درین

نظام الملك با آهنکی بر منطنه اظهار داشت :
— سدر هر حال باید از نظر جناب مظفر میرزا
واقف بشو و از ایشان اجازه خواست .
توغان بیک روی خود را دور داده گفت :
— شهزاده ما خیلی آزرده خواهند شد .
من به طبیعت ایشان خوب آشنایی دارم .
نوایی نگاهی نفرت بار بسوی او انداخت
و آنگاه خطاب به نظام الملك گفت :
— وظیفه شهزاده اینست تا گلوی جانانی را
که خون بیگناهان را میریزند ، باز دست خویش
بفشارد اگر شهزاده نتواند به نسبت صفرس
به این جهت مسئله پی ببرد ، باید بوی توضیح
دار جنایتی بزرگتر از حمایت جنایتکاران وجود
ندارد .

نفس حاضرین قید شد ، دشمنان شاعر
نتوانستند به چشمان خشمگین و چیره لرزان
از غضب او نگاه کنند ، چنین بنظر میرسید که
غدهای از صاحبان مناصب عالی با شاعر
همفکر شده اند ، مجدالدین ترسان و لرزان
بار دیگر سختی آمد و بصدای بلند گفت :

— هرگاه این واقعه بدرستی تحقیق گردد ،
بزرگی روشن خواهد شد که ناشی از مستی و
بیخبری بوده است ، آیا بزندان افکندن جوانان
آبرومند و محترم مملکت بخاطر همچو يك امر
تصادفی معنایی دارد .

نوایی باز هر خندی او را مخاطب ساخت
— جوانان آبرومند و محترم ؟ چطور میتوان
درندگان رذیلی را که دست بخون بیگناهان
آلوده اند ، مورد احترام قرار داد ... دوستم ؟
نوایی به یکی از منشیان خطاب کرد ، فرمانی

وقع نوکر آمد و اطلاع داد که امس
برای سفر آماده ساخته است ، شاعر من
اینکه لزوم حرکت خود را بسوی مرو ، در
سلطان ، همین حالا شنیده باشد ، با تردد
داشت : (حالا می آیم) و بازم مثل لعل
قبل آرام به گام زدن ادامه داد ، با باغبانان
خدمتکاران دیگر صحبت کرد ، به سر بیچاره
کوچک آنان دست کشید سپس مشتی سل
طلا و نقره از جیب کشیده بهمگان توزیع کرد
بچه ها مخصوصا خیلی زیار خرسند شد
آنها جست و خیز زنان ، شووو فریاد کن
گاهی سکه ماراد در مشت های خود میفشرد
و گاهی هدیه دیگر نشان میدادند ، کلا نسا
که از چشمان شان فروغ محبت نسبت
خواجہ شان میباید ، باوی پیروید گفتند
برایش (سفر خوب) آرزو کردند .

نوایی به خانه برگشته چکمن و کلاه
کرد ، صاحب زارا و شیخ بیلول را فرا خواند
اجرای کار های لازم را دستور داد ، در باره
وبنه گمانی که میبایستی از عقب برای افشا
باوی همراهی کنند ، معلومات گرفت و همینکه
در سخن حویلی قدم گذاشت ، چشمش به گروهی
از دوستان و نزدیکان افتاد که برای وداع
بودند در میان آنها آصفی ، شیخیم سبیلی ،
مرتاض ، عطاوالله ، مولانا زمانی ، مولانا خوب
نصیح الدین ، سلطان مراد ، پهلوان محمد سعید
را احاطه کردند ، شاعر از اینکه از آدمهای عزیز
دوست داشتی جدا میگردد قلبا متاثر شد
دقایقی چند استاد روی پای آنها به گفت
پرداخت و کوشید ، با سخنان ، حرکات و مپرواز
خود هر يك از آنان را خشتود سازد ، از میر
تاض و سلطان مراد خواهش کرد تا اگر آفر
علمی شان زودتر به انجام برسد ، یک
يك نسخه از هر کدام به مرو بفرستند ، در
سایه لطف و محبت دوستان ، خود را میک
حس کرد ، سپس بجای روی اسب نشست و بجز
راند و تا زمانی که سیاهی مشا یعت کنند گار
بچشم میرسد ، چند بار به عقب نگاه کرد
همینکه از شهر بیرون شد ، اسب خود را
طرف مرو ، بلکه راسا بسوی مزار سعدالدین
کاشغری راند .

جامی او را مانند همیشه با خرسندی و علاقت
استقبال کرد ، همینکه نوایی نشست ، تبسم
ملایم بر لبان شاعر گهسال نقش بست
بالجه باریک و بیژن خود گفت :

— حالا چشمان ما را در راه مرو به انتظار
میگذارید ؟

— چه میتوان کرد که جز رفتن چاره دیگری



ندارم . آیا جناب عالی شان ازین موضوع اطلاع داشتند ؟
جامی پاسخ داد :

دیروز عده‌ای از شهزادگان و بیگ‌ها اینجامده بودند، از آنها شنیدم - مسیحا روشی قاطع گفت اطاعت از او امر سلطان یکجوبیه است!

استقلال ضمیر و خرد و اطاعت از او امر آنها مقدستر است.

جامی که از نقاط ضعف خاقان، تقنین و اتهامات مجدالدین، بیگ‌ها و حلقه‌های وابسته به سرای، نسبت به نوایی کاملاً آگاهی داشت، ازین وضع سخت برآشفته میگردد و نسبت به دستان کثیف و آلوده‌ای که وجدان پاک شاعر بزرگ و شخصیت بی نظیر زمان را گرم مایع حلمات خویش قرار میدادند، سخت اظهار تنفر میکرد . او باور داشت که نوایی میتواند بیاری ذکای سرشار خود نیروهای مشرد و سرکش را بسود مردم و دولت مهار کند . جلوگیری و تجاوز را بگیرد به عمق کار های که نوایی آغاز کرده بود، بی میرو و زمین رهگذر طرفداران نبود که نوایی کاملاً از کار های دولت کناره گیرد .

جامی با اعتماد و اطمینان همیشگی گفت :
- خدمت در راه سعادت و آرامش مردم .
خدمت در راه خداست .

نوایی دست بر سینه گذاشته خطاب به شاعر کهنسال اظهار داشت :

- بنده نیز دیوانه وار گرویده‌ام اندیشه است . حالا میدانم برای انسانی که در خدمت سرای قرار میگیرد لازم بوده است تا کنگر و بیحرکت باشد ، اعمال قبیح و زشت را نادیده انگارد و هرگاه از راز ها پورده بردارد ، زبانش بریده میشده است و این دشوار تر از هر کار دیگری است . من نمیتوانم امری مشککتر و طاقت فرساتر را ازین تصور نمایم .

جامی مدتی در سکوت فرو رفت . فسق و فجور موجود در سرای و انحطاط معنوی روز افزون خاقان رادر نظر مجسم ساخت . طبیعی بودن اختناق را که برای نوایی در آن محیط دست مدمد و فشاری را که از ناحیه وجدان بروی وارد می‌آید ، باز هم عمیقتر احساس کرد . او با تمام طبیعت سوفیانه خود به پیروزی حقیقت ایمان داشت .

- انشاء الله بردشمنان حقیقت و بر بیدار گران چیره میگردد . ماهم در راه دفاع ازین امر پیوسته حاضر و آماده ایم .
جامی مخصوصاً جمله اخیر را با ایمان راسخ اظهار داشت . نوایی خاطر نشان ساخت که ممکن است تمام فصل زمستان رادر مرو باقی بماند . مخصوصاً در مورد اینکه اخیراً قلبش به خلوت و سکوت تمایل بیشتر نشان میدهد و از برخورد با اهل سرای احساس خستگی میکند سخن گفت :

حیات فقیرانه ، محیط پراز جلوه های معنوی رنگارنگ این مرد بزرگوار که شورشش در گوشه و کنار جهان می پیچید ، قلب نوایی را گرویده خود میساخت و دلش را بسوی دنیای معنوی آزاد از علایق مسمی کشانید . او طبیعتاً درویش صفت بود . این خصلت گاهی در قلب او تلاطم های نیرومندی را برمی انگیزد ، اما تحت تاثیر این وضع بسوی درویشی روی نمی آورد ، بلکه به انجام وظایف انسانی خود در برابر مردم و جامعه به سعادت و شاد کامی انسانها ، به دیبایی میراب شده از چشمه عدالت و نور انسانیت ، توجه مینمود . (گل زندگی) در قلب او بالودن تازه پر فروغ ، لبریز از طراوت و شادابی میشکفت . جامی این فضیلت دوست خود را عمیقاً درک میکرد و آنرا شایسته حرمت

و محبت میدانست .
همینکه وایی میخواست ا جازه برگشت بگیرد ، شاعر کهنسال با اشاره‌ای که معنی کمی توقف کنیدا را افاده مینمود ، در بین کتا بهایی که پیرامونش چیده شده بود ، به جستجو پرداخت و یک دسته کاغذ بی‌بشمی را که بشکل کتاب دوخته شده بود ، بوی تقدیم کرد . فوری کتاب را در همانجا ورق زد بحرالابرار!

بایک نظر بی برد که بجواب قصیده دریای ابرار امیر خسرو سرورده شده است . . . جامی بلا رنگ به چشمان شاعر نظر کرد . بر چهره او تبسم گرم غرور آمیزی مشاهده کرد که بر کسی گران نمی آمد . نوایی دفعتاً صحبت قبلی را با خاطر آورد . باز هم چشمان خود را در لای و زرقها پنهان ساخت گویی او نوعی انفعال احساس میکرد .

یکی دو هفته قبل در همین خانه ، ضمن صحبت با جامی پیرامون آثار امیر خسرو ، نوایی خانه افسو نگر خسرو را با نهایت صمیمیت و حرارت ستود و مخصوصاً دریای ابرار او را بهایی بس بلند قایل شد . سخنان

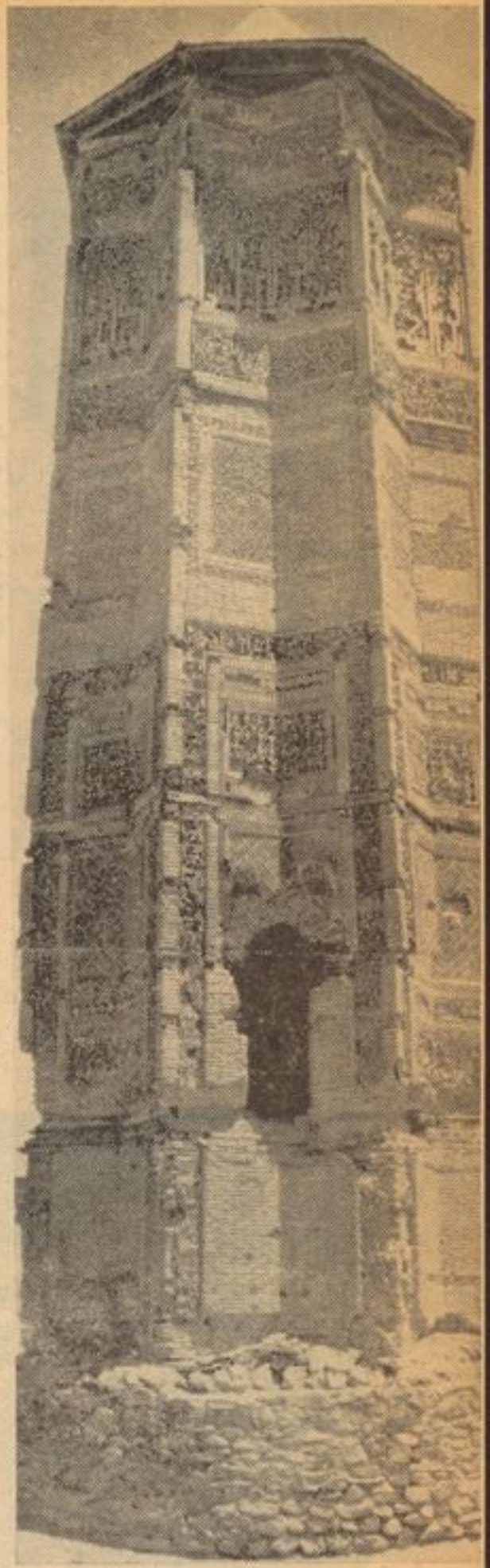
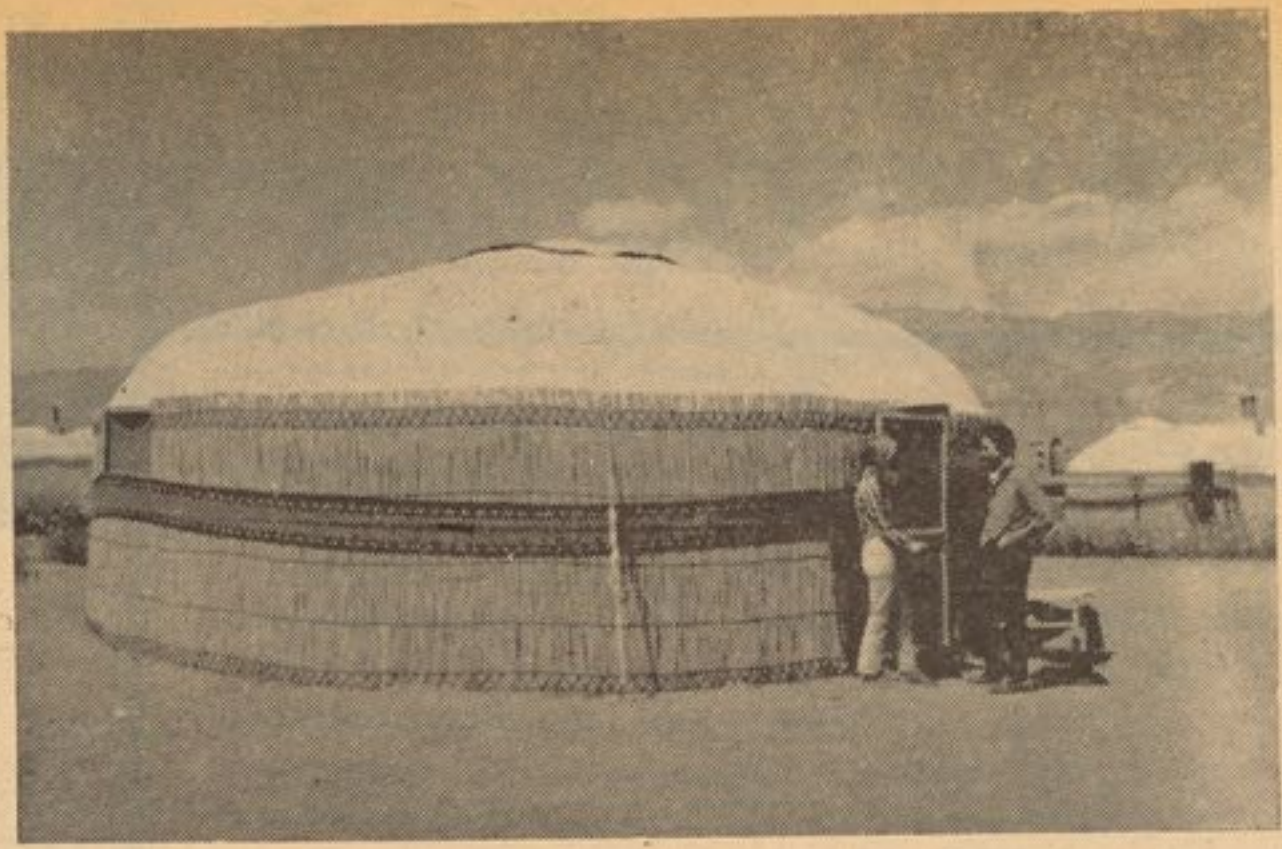
خود شاعر رادر باره این اثر بعنوان دلیل ذکر کرد . خسرو چنین گفته بود : هرگاه روزگار فرار شد که در اثر دیگر گویی زمان ، تمام نظم های من از صحنه گیتی محو گردد ، در آن صورت اگر فقط یک قصیده ام دریای ابرار باقی بماند ، برای من بسنده خواهد بود .

هر آنکه این اثر را بخواند ، بقوت و توانایی من در شعر بی خوا هد بردا جامی با شنیدن نظریات نوایی درین زمینه سکوت اختیار کرده بود . نوایی حالا به معنی آن سکوت بی میبرد که بالاخره این اثر را بوجود آورده است او با خود اندیشید ، معلوم میشود که ستایش خسرو تا این حد در حضور جامی اشتباه آمیز بوده است ! اما ناگهان رنگ تبسم بر چهره اش دید : آخر اشتباه او در راه چنین یک اثر عالی کمک موثر کرده است . نهایت این اثر شاعر را صمیمانه تبریک گفت و مراتب خورسندی خویش را ازین رهگذر ابراز داشت .

(ادامه دارد)



۹۶۲۲۲ جهانگرد در سال ۱۹۷۴ از کشور دیدن کردند



خرگاه های محلی که همه وسایل آسایش در آن تعبیه بوده و با دیزاین جالب آراسته می باشد .

وی علاوه میکند :

- در سال ۱۹۶۴ در چوکات گرخندوی - اداره بی بنام (افغان تور) به بیان آمد، که با وسایل نقلیه مجهز ، از گروه های خارجی پذیرایی کند، این اداره مسوول تر تیب رهسری و تدارک محل بود و باش برای سیاحان در داخل کشور می باشد.

مدیر تبلیغات گرخندوی میگوید :

- یکی از فعالیت های این موسسه معرفی افغانستان به جهان خارج است، که با بخش پوسترها، بروشورها و سایر نشرات معرفی فرهنگ، تاریخ و ادب افغانستان، انجام میدهد.

همچنان اشتراک درمجا مع بین المللی - توریزم و چاپ کتب و هنمایی نقاط باستانی افغانستان، نیز به همین منظور، از طریق گرخندوی صورت میگیرد .

نحوه دیگر فعالیت های موسسه و سایر ترانسپورتی ، تدارک جای و فراهم آوری - تسهیلات برای خارجی هایی که از کشورها دیدن میکنند، این خدمات توسط اداره افغان تور صورت میگیرد .

وی در مورد این اداره میگوید :

افغان تور بایش از یکپار آژانس مسافرتی بین المللی تماس دارد ، گروه های جهانگردان توسط این آژانسها، به افغان تور، معرفی میشوند و این اداره توسط و سایر نقلیه زمینی مجهز خود، آنها را در داخل کشور پذیرایی نموده و جریان سفرشان - را در افغانستان و باز دید از گوشه های دلچسپ کشور تنظیم میکند .

موسسه گرخندوی تشکیلات خاصی در ولایت بامیان برای پذیرایی از سیاحان دارد هتول اختصاصی و خرگاه های محلی گرخندوی در آنجا، برای اقامت جهانگردان اختصاص داده شده است . شصت خرگاه محلی که دیزین وسایل آن همه، شبیه خرگاه های

از نگاه ورود سیاحان بود، چه درین ربع سال بیش از (۳۴۳۱۳) نفر به افغانستان وارد شدند در حالیکه رقم آن در ربع اول (۱۳۸۶۹) در - ربع دوم (۲۵۶۸۹) و در ربع چهارم (۲۲۳۵۱) نفر بود. ماباطرح پروگرام های تازه خود، امیدوار هستیم که ورود سیاحان را به کشور طوری تنظیم کنیم که در فصول دیگر سال نیز، رقم آنها ثابت و قابل توجه باشد ، چنانچه تبلیغات معنوی بز کسری در ماه مارچ باعث شد ، تا دسته دسته خارچیان فقط برای تماشای این مسابقات که درجهان بی نظیرو همچنان انگیز است به افغانستان بیایند.

وی در برابر پرسشی راجع به عاید کشور ما از طریق جلب توریستان گفتند :

- سیاحان ، یکی از اقلام درشت عواید کشور های باستانی جهان را تشکیل میدهند و از جمله بازدید خارچیان از نقاط مختلف کشور ما ، علاوه از اینکه برای معرفی کلتور و فرهنگ افغانی به جهان خارج، در سال ۱۹۷۴ عاید اسعاری افغانستان ازین راه به دوازده لیون و یکصد و بیست و چهار هزار دالر بالغ میگردد که این رقم برای تقویه بنیه اقتصادی افغانستان درخور توجه است .

سوال دیگر را درباره تایخچه گرخندوی و نوع فعالیت های این موسسه بارو بسان طرح می کنم، وی درین مورد میگوید :

در سال ۱۹۵۸ گرخندوی در چوکات ریاست مستقل مطبوعات آن زمان تاسیس گردید و چند سال بعد به ریاست هوایی ملکی ملحق شد . در آغاز هدف از تاسیس آن، پذیرایی از یکمده محدود مورخین و دانشمندان بود که بشور عامی آمدند، اهمیت توریزم در جهان و همچون خارچیان بسوی کشور ما، سبب شد تا گرخندوی توسعه پیدا کند و بجهت یک موسسه مکمل بمنظور پذیرایی از باز دید کنندگان خارجی از کشور و آرایه معلومات موقتی درباره افغانستان به فعالیت بپردازد.

بلند رفتن نرخ نفت ، جنگ های شرق میانه و عوامل اقتصادی و سیاسی دیگری سبب شد. تا گراف تعداد جهانگردان در کشور های توریستیک در سال های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ یکبار پایین بیاید قبل ازین سال ها علاقمندی - اروپاییان و امریکاییان و حتی از بعضی کشور های آسیایی به جهانگردی سبب شده بود تا سالانه هزاران سیاح قلم به کشور های مختلف که دارای آثار تاریخی اند، بدارند از جمله در سال ۱۹۶۸ بیش از (۴۴۰۰۰) نفر برای دیدن نقاط دلچسپ و تاریخی کشورها به افغانستان آمدند این رقم در سال ۱۹۷۱ به (۱۱۳۱۰۹) نفر رسید ولی همانطوریکه گفتیم سال های بعد به اثر بحرانات اقتصادی و سیاسی از تعداد سیاحان کاسته شده و در سال ۱۹۷۳ به ۹۱۶۶۲ نفر رسید ..

گرخندوی که یگانه موسسه تنظیم امور توریستیک در افغانستان است ، در سال ۱۹۷۴ با تطبیق بعضی پروگرام های موثر و ابتکارات اساسی مطابق خواسته های دولت جمهوری توانست تا از کا هشرو ز لزون - سیاحان به کشور جلو گیری نماید و برای جلب بیشتر جهانگردان قلم هایی بر دارد این تلاشها زود نتیجه داد چنانچه احصایه های اخیر نشان میدهند که در طی سال ۱۹۷۴ گراف جهانگردان خارجی که از افغانستان دیدن کرده اند ، به ۹۶۲۲۲ نفر بالغ گردد.

بناغلی زلمی رو بسان مدیر تبلیغات - گرخندوی در گفتگوی کوتاهی که با وی داشتیم گفت:

در سال ۷۴ از راه اسلام قلعه (۳۸۸۲۹) نفر از طریق تور خیم (۳۶۵۱۲) نفر، از راه - سپین بولدک (۲۹۸۶) توسط طیاره، از طریق میدان هوایی بین المللی کابل (۱۷۸۹۵) نفر سیاح به افغانستان سفر کرده اند .

وی افزود:

- ربع سوم سال در حقیقت بهترین فصل

این مینار معرف عظمت و بزرگی غزنه کهن می باشد

از گل احمد زهاب نوایی افغانستان سرزمین دلخواه توریستان



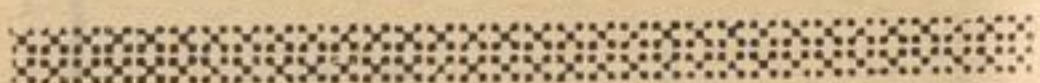
بند امیر از شکبار های طبیعت دردل کوهستانان مرکزی وطن ما



جبل زینه کندهار اعجوبه صنعت و معهاری



استویه کلدره نمود هنر باستان مردم ما



پیاده گردی؛ صید ماهی و شکار برای سیاحان خارجی در کشور مهیا گردیده است



بالا حصار کابل یا خاطره مجلل شکست ها و فیر مانی ها

مردم صفحات شمال کشور است برای اقامت
سیاحان علاقه مند در بامیان تپه و نصب
گردیده است.

بناقلی رو بستان، در بزره پرو گرام های
تازه گرخندوی میگوید:

درین اواخر پرو گرام های پیاده گردی
در ساحات مساعد کشور شکار، صید ماهی -
خالداری، کهنوردی و سوار کاری رانیز برای
علاقمندان خارجی در نظر گرفته ایم و امید -
داریم این پرو گرام ها سبب جلب بیشتر -
جهان گردان با افغانستان گردد.

وی در اخیر این گفت و شنود راجع به سال
بین المللی توریسم در معالک حوزه جنوب آسیا
تکمیل است و پرو شور اختصاصی مشترک
در جریان آماده چاپ شده است.

عصر نوین در ترانسپورت کشورهای اروپائی

خط افسانوی اورنیت اکسپرس همچنان انگیز تر از يك سلسله فلم‌های جنائی بود. هنگامیکه يك رشته ریل هابتاریخ جولای سال ۱۸۸۳ از پاریس بسوی قسطنطنیه براه افتاد در مسافت توسط ریل عصر نویی آغاز یافت. این ترن لو کس که در طول راه مسافت ۸۱ ساعته اش ازین بسیاری کشور های اروپائی میگذشت در امر کوتاه ساختن مسافه میان مردمان و ممالک نقش بزرگی بازی نمود. پیش از پایان قرن ۱۹ در اروپا شبکه خط ریل بزرگ و نزدیک بهم که دارای ارتباطات جهانی بود بوجود آمده بود. اروپایی شدن راه های ریل در زمانی آغاز گردید که در مورد ایجاد جامعه اقتصادی اروپا هنوز تصور ی هم وجود نداشت.

ترن های سریع السیر ترانس یورپ اکسپرس بانام های پسر آوازه ای چون (پار سیفال)، سافیر، پرنس اویگون، و راین گولد به ایستگا ههای شهر های اروپائی رفت و آمد داشته و از مدتها پیش بحث جزئی از انکشافات این قاره به شمار میروند. مسافرینی که اکنون يك چوکی بایک بستر توسط کمپوتر هادر فرانکورت برای خوش گزایه میکنند اصلا باین امر نمی اندیشند که راه بیانی شان از میان کشورهای اروپا یی بیشتر از نتیجه پیشرفت های تخنیک مسی باشد.

بین سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۷۳ شبکه های راه موتر رودر اروپا دو چند گردید و بطول مجموعی ۸۱۲۵ میل رسیده است. از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۴ تنها در آلمان فدرال شاهراه های آن کشور از ۱۶۶۹۰ میل به ۲۳۸۷۵ میل توسعه یافته است. موتر های لاری بصورت پیهم و مسلسل بروی این سرگ هابه حمل اثییا مصروف اند در سال ۱۹۷۲ در حدود ۱۹۳ ملیون تن اثییا بروی شاهراههای آلمان غرب حمل و نقل گردیده بود.

شهر فرانکفورت بالای زمین نمونه برجسته ای شده میتواند. هر روزه در حدود ۳۰۰۰۰ نفر از اطراف و نواحی شهر مذکور به آنجا بالای و فلسفه خود می آیند، بیشتر از نمیه این عده توسط موتر می آیند. در صورتیکه بازدید کنندگان را باین تعداد بیافزایم تخمین میشود که موتر هر روز از جاده شهر مذکور استفاده می کنند مقامات شهری فاصله نموده اند که سرکهای فرانکفورت بیش ازین گسترش داده نشوند به خط ریل زیر زمینی، خط ترن های سریع ترانزیت شهری تراموای وسها در بلان ترافیک شهری قدمت

داده خواهد شد. شماره جاهای پارکینگ در شهر خیلی ها کاهش خواهد یافت و جاده های مزدحم خرید و فروش مردم که قبلا مو رد استفاده کامل ترافیک قرار داشتند بحوزه های پیاده روی تبدیل شده اند. در حومه شهر جاهای (پارک کن و سوار شو) تهیه گردیده که درین جاها موتر سواران بیرون شهر موتر خود را متوقف ساخته و بوسیله عافه حمل و نقل سوار میشوند.

سروصدا و گاز های زهر دار: مشکلات شهر فرانکفورت نیز همانند پرا بلیم بسیار ی از شهرهای بزرگ جهان میباشد. در شرح پالیسی ترانسپورتی فردای جمهوریت فدرالی آلمان باید این امر در نظر گرفته شود که در سال ۱۹۸۵ سه چهارم قسمت نفوس این کشور در مناطق شهری بسر خواهند برد. اگر افزایش استفاده از موتر های شخصی درین مناطق آباد شده اجازه داده شود انتظار آن میرود که تصادم های ترافیکی بیشتر شده، صدا و گاز های زهر آگین صحت و سلامت مردم را بیش از پیش تحت تاثیر قرار داده، ساختن سرکها اعمار خانه هار محدود تر ساخته، کمبود وسایل تفریح و کار و وسایل ترانسپورت سی عامه ازدیاد خواهد یافت. حکومت بن ازین پیش بینی نتایج روشنی گرفته است.

همه ساله در جمهوریت فدرالی آلمان بیش از یک ملیارد نفر نزدیک به ۳۷ ملیون تن اثییا بوسیله ریل حمل و نقل می گردد. ولی با اینهم در زمینه عواید و مصارف سکتور ترانسپورت يك ملیارد مارك كسر وجود دارد.

زیرا مصرف توسعه و حفظ و مراقبت مواصلات زمینی آبی و هوایی آلمان غربی بین سال های ۱۹۷۶ و ۱۹۸۵ در حدود ۲۷ ملیارد مارك تخمین گردیده است.

سرعت: ۱۲۵ میل فی ساعت: مشکلات و پرا بلیم های مواصلات مدرن تنها محدود و منحصر به آلمان فدرال نبوده و بی سرحد می باشند. هر گسبکه به لندن، پاریس گویشا کن یاروم سفر نماید بو ضاحت خواهد دید که اگر هر کشور بصورت جداگانه در حل پرا بلیم های خویش اقدام نماید کاری خواهد بود نامعقول. يك پالیسی واحد ترانسپورت برای اروپا باید مسایل گوناگون عملی حمل و نقل بین المللی را مدنظر بگیرد.

حکومت بن يك شبکه خط ریل اروپایی را با سرعت ۱۲۵ میل در ساعت پیشنهاد نمود. این شبکه ریل که گویشا کن را با روم و لندن را بقیه در صفحه ۴۷



مارشال ستالین

فرار يك سرباز: یکی از سربازان آلمانی بنام (دلفرد سکو) در فریاد تبلیغ از دریای بردت (سر حسد رومانیه و شوروی) شناکان بخاک اتحاد شوروی گریخت و پوسته های پیشقراول روسها را از حمله آلمانی خیرداد که آن نیز بی موقع ساعت دهم شب ۲۱ جون بود و يك ساعت بعد ریاست ارکان تحریه عمومی اتحاد شوروی او امری مبنی بر اتخاذ تدابیر تدافعی مقابل تعرض آلمان صادر نمود که این اوامر پس از طی سلسله مراتب ساعت ۲ شب به شعبات حرکات اردو هارسید و آن قطعاتیکه در خطوط حدودی بودند کمترین دستوری دریافت نکردند زیرا

- قسمت دوم -

بهای جنگ دوم جهانی

هجوم برق آسای نیروی آلمان تا آنوقت همه را تار و مار نموده بود. این ناک های کنوع ز ر هیوشهای لوطه زن بودند طول سنونیم متر و ترتیبات اتوماتیک دفع گاز و هوای تازه که برای حرکات پیا ده شدن بجزیره برنابیه ساخته شده بو دند و حرکات مذکور به اسم مخفی (شیربحری) پلان گذاری شده بود که تحقق نیافت.

در شهر برست سربازان روسی روزیکشنه و رخصتی رادر خواب واستراحت می گذشتانند و همینکه توپچی های آلمان به آتشباری پرداختند الملب افسران در خانه های شهر اقامت داشته و بسیاری از سربازان در حال خواب کشته شدند و دیگران با بیسیاس شب بسری دروازه های خروج هجوم بردند اما از آنجا که در های قشله به لب دریا واقع مسود سربازان از گلوله های که مانند ژاله بالای شان فریب شدند جان سلامت نبردند.

افدا مات و تشبثات من همه بصورت کمال و تمام علیه رو سیه میباشد اگر غربی ها آنقدر کور باطن واحق با شنند که منظور مرانفهمند مجبور خواهیم شد که با رو سها بیک موافقه بر سم تا ابتدا غربی ها را سر کوب نموده و بعد مقابل اتحاد شوروی شاگرز نمایم - روز نامه تاریخی ۱۱-۸-۱۹۳۹ هتلر به کارل بورگ هارد

کارل بورگ هارد مؤرخ و دیپلمات سوئیس از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۱ یعنی شروع جنگ کمیسار جامعه ملل در شهر داننزیگ بود که آنرا از کتاب وی نقل قول نمودیم.

باعجب ترین ملل گیتی آشنا شوید

۱- باوصول این تلگرام بلافاصله تمام تجهیزات شفر تخریب گردد، دستگاه تلگراف بحال غیر قابل استعمال در آورده شود.

۲- از شما خواهش میروم بسرعت لازمه به بیاضلی مولو تف اطلاع بدهید که یک خبر عاجل برایش ارائه میکنید...

کراف فن شولنبورگ سفیر کبیر آلمان پس از اخذ وحل تلگرام اندکی قبل از ساعت ۴ صبح با مستشار خود (گوستاف هیلگر) بدفتر کار مولوتف حاضر شد و طبق وظیفه یک نوته سرپا مبتدل را که حاکی از شکستن پیمان دوستی از طرف روسیه بود با بعضی اتهامات دیگر قرائت نمود و خلاصه اینکه از ساعت ششگی و عدم رعایت مقررات معاهده اینک فوهرر (پیشوای آلمان) به نیرو های نظامی آلمان امر داده است که برای خنثی نمودن تهدیدات روسیه با تمام وسایط و امکانات دست داشته مقابله نمایند...

چند دقیقه یک سکوت عمیق حکمفر ما شد بعد مولوتف پرسید (ایا نوته و بیانات شما حکم یک اعلان جنگ را دارد؟)

شولنبورگ که تصمیم هتلر را دیوانگی محض می پنداشت و میخواست کدام راه مسالمت آمیز جدید را بین هتلر و ستالین جستجو نماید با خیلی انکسار بازوان خود را بعلامت اظهار بیچارگی بلند نمود.

مولوتف بیابریخواست و با حدت زیاد گفت: (حرکات آلمان یک پیمان شکنی مطلق و عدول از سیستم های مودت و اعتماد است که در تاریخ نظیر آن وجود ندارد علی را که آلمان برای تهاجم خود بیان می کند بهانه های پوچ و مزخرف است).

وزیر خارجه شوروی سپس با تر مشرخاص افروید (این چیز را مانصور نمی کردیم) در اخیر خوسردانه دست هر دو دیپلومات آلمانی را فشرد.

همینکه مولوتف مراتب اعلان جنگ را به پولیت بورو خبر داد ستالین خود را به کرسی انداخت و جقور فرورفت و به انصر اصرار و فشار ژوکف و هیرو های سرحدی امر داده شد که تعرض دشمن را متوقف ساخته متجاوز را نابود نمایند.

این اوامر بالاخره بساعت ۷ و یک ربع تا به قنعات کوچک صادر شد در صورتیکه تا آنوقت قوای آلمان در تمام نقاط سرحدات روسیه رازیر پا گذاشته و ساعت ها قبل همه را لگد مال نموده بود.

هتلر بتاريخ ۱۲ ر ۴۰ به درستیژ وال قرار گاه خود جنرال هالدر گفت:

روس ها مردم بی از رش اند و قوای نظامی آنها فاقد رهبران لایق میباشد.

دندم صبح یکشنبه عباوری دهل ها بقیه در صفحه ۴۶

هتلر به تاریخ ۳۱ ر ۱۹۴۰ به جنرال هالدر امر داد در خلال این کشمکش ها با ید کار روسیه یکطرفه شود او پراسیمو ن وقتی مفهوم دارد که ما این کشور را بیک ضربت از پا در افکنیم یک اندازه زمین را گرفتیم. کفایت نمی کند زیرا توقف در زمستان خطر ناک است.

از نیم شب به تمام همکاران ستر در ستیز و کمیساریت های خلقی اتخاذ تدابیر دفاعی ابلاغ گردید و بساعت دوازده و نیم این قضیه به ستالین خبر داده شد که به اساس اطلاع یکنفر فراری در هر لحظه تعرض آلمان را باید انتظار برد بساعت سه و هفده دقیقه اولین راپسور پرواز دسته های نیروی هوایی آلمان به بلا فاصله چند دقیقه بعد اولین بمباران از طرف سوگازها خیر داده شد.

لوی درستیز اتحاد شوروی گنورکی-کسژوکف با بلغون موضوع رایه کر ملین راپور داد بعد از دفاعی از طریق جنرالیکه نو کریوال بود با ستالین ارتباط قائم شد که سه دقیقه طول کشید تا آنکه ستالین کوشی را گرفت و ژوکف از وی هدایت خواست.

ستالین خاموش ماند و همینکه ژوکف طالب هدایت شد تنها صدای نفس کشیدن تند و جشن او را شنید بعد از تأمل طولانی عاقبت ستالین امر داد تا هیات «پولیت بورو» دفتر سیاسی حزب جمع گردند.

درین بین از تمام شبکه های خطوط دفاعی راپور هجوم آلمانها خیر داده می شد بساعت ۴ و نیم اعضای پولیت بورو جمع آمدند کمیسر دفاع تیمو شنکو و ژوکف رایه جلسه احضار کردند.

ژوزف ستالین بارتنگ بریده در حالیکه پایپ پر شده بدستش بود گفت: (ما باید بسرعت ممکنه سفیر آلمان را احضار کنیم).

سفیر آلمان درین فرصت حاضر به انجام وظایف خود بود و میخواست راجع بیک مطلب خیلی مهم با وزیر امور خارجه اتحاد شوروی (مولوتف) مذاکره کند در ضمن از طرف پولیت بورو به مولوتف دستور داده شد تا بلافاصله سفیر را بیدارد.

هتلر بتاريخ ۱۵ ر ۸۱۵ ر ۱۳۴۰ بیاوران خود گفت:

اگر انسان این مجسمه غول پیکر را بدرستی محکم بندی نماید قبل از آنکه دنیا خبر شود بسرعت ترین فرصت در هم خواهد شکست.

به ساعت سه شب تلگراف سفارت آلمان مقیم ماسکو به ناکتک آغاز نمود مد لول آن اینکه:

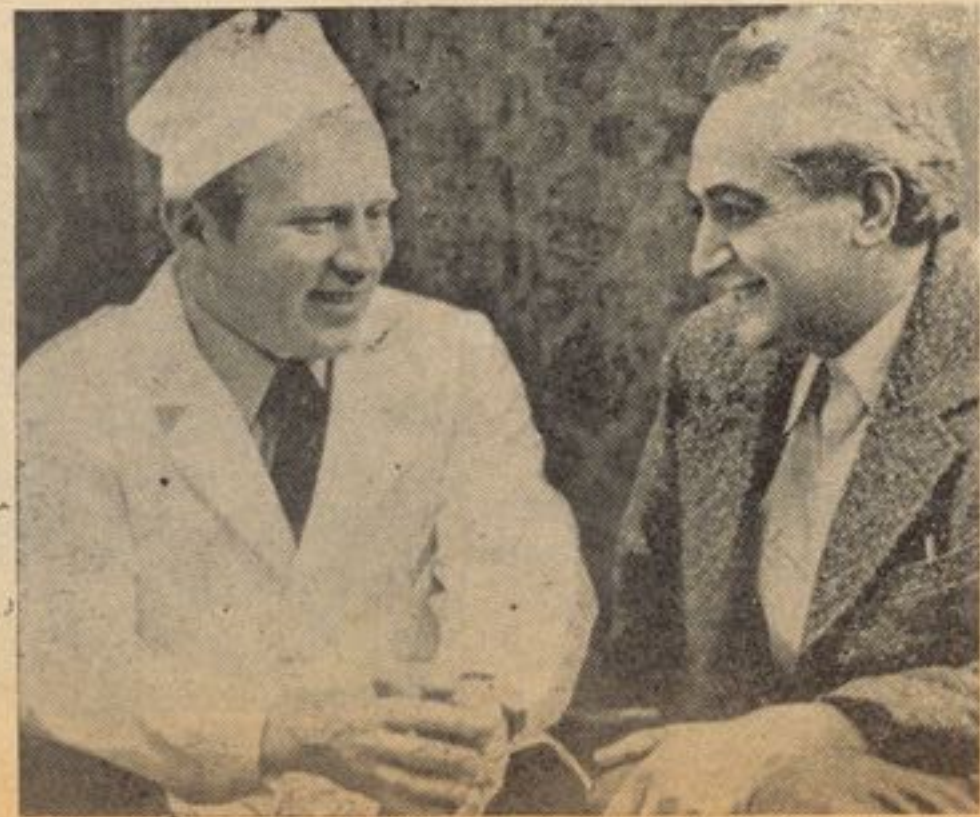
(دستور محرمانه رایش - تنها برای شخص سفیر کلید حل شفر جداگانه و پیوسته از برلین خیر داده شد).



عده از عساکر شوروی در اسارت تسر بازان هیستلری



عساکر شکست خورده هتلر باین ترتیب از جاده های ماسکو عبور داده شد



کشور ۲۰ هزار نفری

که جرم و مجرم در آن راه ندارد

لیختنشتین

با عجب ترین ملل گیتی آشنا شوید

اتحادیه کشورهای رن بشمار آورد و هنگامیکه این اتحادیه با پروس وارد جنگ شد پادشاه لیختنشتین نیز قوای مرکب از ۳ نفر روانه میدان جنگ کرد اما اسوس که کنگره پراگ در آن قرارداد صلح با پروس بسته میشد لیختنشتین را فراموش نمود و سلطنت زان دوم پسر زان اول که طولانی ترین دوره حکمرانی در تاریخ لیختنشتین بشمار میرود با مرگ او در سال ۱۹۲۹ پایان یافت و بعد از او برادر ۷۶ ساله وی زمام حکومت را بدست گرفت .



گوشه ای از قصر وادوز که از بقایای قرون وسطی نمایندگی میکند .

وادوز پایتخت فشنگ این کشور با امتداد دوجاده قرار گرفته که با هم موازی اند و از طرف غرب بسوی قلل کوههای آلپ پیش رفته است که در آن از دور دیوارهای قصر شهر مذکور بخوبی معلوم میشود . مهمترین قسمت شهر همان

جاده ای که به امتداد دریای رن کشیده شده است طرف چپ آن قلل آلپ و بطرف راست وادی نسبتا هموار رن قرار دارد . در جوار دریای رن کشور کوچک لیختنشتین موقعیت دارد . این سرزمین کوهستانی که بواسطه دریای رن علیا بطول ۲۰۰۰ متر از اتریش جدا شده دارای ۲۰ هزار سکنه است که با کمال خوشی و آزادی دور از ماجراها و آندوه های سایر ملل اروپایی و زود خورد جهانی در قلب اروپایان دو کشور هم زبان و کوهستانی زندگی میکند . لیختنشتین که یکی از جمله چهار کشور میکروسکوپی اروپایی میباشد مملکتی است بس زیبا و آرام پلی که بالای دریای رن بین سوئیس و لیختنشتین قرار دارد شکل بین المللی را داشته یکی از چهار هی های مهم اروپایی بشمار میرود بر علاوه در زمان امپراطوری دوم این راه مهم از طریق وادی دریای رن و کونول اسپلگ بین میدولان ایتالیا و علاقه اوگوست ویلندیلگوم (در حال حاضر علاقه باوری) است .

یک طرف دریا بزرگ صلیب سفید سوئزرلند و بطرف دیگر بل، بزرگ آبی و سرخ شهباز نشین لیختنشتین در اهتزاز است کدام غرغه پاسبانان سرخدی در هر دو طرف دیده نمیشود تنه افروغ بین سرحدات دو کشور همانا بزرگهای شان میباشد . بعد عبور از بل چند دقیقه بعد به شهر پنج هزار نفری (وادوز) داخل میشویم که در حقیقت پایتخت این کشور میباشد . در مرکز این شهر قصر مقبول سلطنتی بایک جهان سرسبزی و گل قرار گرفته است عظمت و ثروتی که درین قصر فراهم آمده انسا را بیاد فسانه های ادوار قدیم میاندازد . قالین ها مجسمه های عظیم و شاهکار های نقاشی در هر قسم چشم را خیره میکند . توریست ها مدخلی بر آن میجویند در هر طرف قصر به دروازه های بسته و یا تابلوی بریفات بیژنس دارای شخصی بر میخورند ولی اگر بختشان و در لحظه بر خوردند که دروازه قصر باز شود و از آن دروازه اول لیموزین موتور کالسه سیاه خارج میشود از اینکه که خواهد بود خدایند شاید مصاحب اهل دربار و یا خود شهباز باشد؟

اعضای این خانواده که امروز از قدیمترین خانواده های اروپایی و در عین حال یکی از آخرین خاندان های سلطنتی دنیا بشمار میرود مدت هاست که بر این سرزمین صلح و آزادی حکمروایی دارند . زان آدام پندرکلان این خانواده بسال ۱۶۹۹ این کشور را به مبلغ یکصد و پنجاه هزار گرون خریداری کرد و پس



قسمت مرکزی پایتخت لیختنشتین که کافی ، هتل ، رستوران و فروشگاه بزرگ در همین محل متمرکز یافته اند . در مقابل این جاده موزیم تکت پستی که در سراسر جهان معروف است وجود دارد .

اوپت اشتراسی ، جاده عمومی میباشد که عمارت پسته خانه مرکز نقل شهر را مشخص میسازد . در پسته خانه یک بیروبار عظیمی هم روز به دیده میشود از اینکه چرا در پسته خانه آنقدر ازدحام موجود است شاید تصور کنید که اهالی این سرزمین به مکاتبه علاقه مندند در حالیکه چنین نیست زیرا کشور لیختنشتین آنقدر کوچک است که احتیاج به ارسال مکتوب ندارد تماما این ازدحام همانا طبقه توریست است که عده بیشتر آنها را آلمانها ، سوئیس ، فرانسه و ایتالیا و اتریشی تشکیل میدهد .

قبل از جنگ بودجه این کشور از عایدات دوفابریکه دهنان مصنوعی سازی تامین میشد بهترین مشتری لیختنشتین کشور آلمان بود که



گوشه ای از شهر وادوز پایتخت لیختنشتین .

میرسد بهترین هتل این کشور (انگل) و «لندی» میباشد علاوه بر آن منازل شخصی کرایه نیز برای استقبال مسافرین آماده اند بهین حساب اهالی این کشور ریکارد هتل را درجهان قایم کرده است و سالانه یک عایدات سر شاری را به جیب این کشور میریزاند .

بعد از شهزاده و صد واعظم ، رئیس پولیس مهمترین شخص کشور بشمار میرود اوکه مسئول برقراری انتظامات است ولى تاکنون هیچ مجرمی درین کشور پیدا نشده تااداره پولیس او را تعقیب کند زیرا مردم لیختنشتین چنان ساکت و عاقل و خوشخلق اندکه حتی فکر کار خلاف هم در مغیله آنها زندگی میکردند اکنون کشور زراعتی و صنعتی



مدخل قصرکه منحصر به خانواده شهزاده نشین لیختنشتین میباشد.



در این جا منظره ی قصر وادوز را با چند نمونه از تکت های پستی این کشور ترسیم می شود.

گردیده در سال ۱۹۴۱ بیشتر از ۴۰ فیصد جمعیت این کشور در زراعت اشتغال دارند در حالیکه امروز کمتر از بیست فیصد اهالی زارع میباشند در حال حاضر نیمه نفوس لیختنشتین در صنایع ماشینی و دستی مصروف اند و در حدود ۴۰ فابریکات خرد و بزرگ که از ۳۰-۴۰ نفر کارگر در آن مشغول اندکه تماماً بصورت درست واتو ماتیکی فعال اند تولیدات این کشور جنسیت و ارزش عالی را دارا اند .

تولیدات صنعتی لیختنشتین بصنایع ، ماشین آلات تکیه میکند بزرگترین فابریکه لیختنشتین فیرم سویس بنام (اورلیکون) میباشد علاوه بر فابریکات ماشین آلات در لیختنشتین فابریکات رنگ سازی ، کنسرو ، میوه جات و سلمان اطفال نیز وجود دارد که تولیدات آن در اروپا و آمریکا بفروش میرسد . شهر (شارن) با آنکه

خطور نمیکند . درین کشور هیچکس جنایتی رایباید ندارد و اگر هم در ۱۹۰۸ سخنی از یک قتل بمیان آمد هیچگاه این موضوع با اثبات نرسید تازه اگر هم اتفاقاً یک جنایت واقعی در لیختنشتین روی بدهد چون قوانین این کشور چنین حادثه ای را پیش بینی نکرده اند ناچار باید قاتل را با ناسوی سرحد ها بفرستند تا توسط سویس معاکمه شود .

در میان کشورهای کوچک اروپایی لیختنشتین جوانترین کشور اروپایی بشمار میرود وجود این مملکت آبی در ۱۷۱۹ بوده و پنج سال پیش جشن (۲۵۰) ساله کشور خویش را با مراسم شاندار بر گزار کردند .

دفتر مسالرتی لیختنشتین سیر علمی یگروزه به تمام کشور برای سیاحین تویسه میدارد و میتوان در نیم ساعت سراسر کشور را عبور کرد از شمال بجنوب ۲۵ کیلو متر

(۱۸۷۳) و همچنین عمارت نباروالی و بانک لیختنشتین ، بانک مویزر لند و دیگر بانکهای کوچک همه در جاده عمومی پهلوی هم در یک ردیف قرار دارند که برای چنین کشور کوچک باین پیمان بانک زیاد است . بسیاری از موسسات و دستگاهها سراسر مایه خود را در بانکهای مذکور بکمال خوشی میگذازند زیرا سیستم پولی و محصولاتی بانکهای لیختنشتین فساد خوبی میردازند .

در مقابل موزیم پستی میتوان زیر چترهای رنگارنگ کافی «ریشال» بانوشیدن نوشابهها و یا خوردن شیرینخ رفع خستگی کرد . علاوه بر آن هتلهای مقبول و قشنگ و افرورد هر گوشه و کنار کشور مذکور موجود است . در کشور کوچکی که جمعیت آن از بیست هزار نفر تجاوز نمیکند در حال حاضر ۶۰ هتل موجود است که بهر ۳۳۳ نفر یک هتل

همه ساله برای هر یک از افراد آلمانی یک عدد دندان خریداری میکرد ولی امروز چون دیگر آلمانیها برای خرید دندان مصنوعی احتیاج ندارند از اینرو کشور لیختنشتین منبع عایداتی دیگری برای خود سراغ کرده است و آنهم طبع تکت پستی میباشد لکن این تکتها کمتر برای چسپاندن بروی پاکت بکار میروند زیرا کشور لیختنشتین آنقدر کوچک است که هیچ یک از افراد آن بفکر نوشتن مکتوب بیک دیگر نمی افتند و تنها طالبین تکتها گلکسیونرهای میلیونر و نادانی اند که پولهای گزاف و بی شماری را برای خریداری سلسله های مختلف تکت پستی میردازند .

هرگاه بودجه کشور رو به کسر میگذازد فوراً یک سری تکت پستی انتشار میابد وسیلی از ثروت بخرانه دولت سرازیر میشود زیرا علاقمندان آن بجمع آوری تکت های نایاب مبالغ هنگفتی برای خریداری تکتها میردازند .

درین کشور از طفل کوچک تا کهن سالترین اهالی این سرزمین کوچک دارای گلکسیون پستی میباشند . پسته جدیدی که از طبع می بر آید شما خود پسته خانه را قیاس کنید که چه معشری در آنجا خواهد بود گذشته از همه بزرگترین ارزش را برای شخص شهزاده دارد زیرا موصوف ۲۵ درصد پستی در همه جا نصب است در پهلوی پسته خانه موزیم عالی تکت پستی قرار دارد که در تمام جهان مشهور و ممتاز است درین موزیم تماماً تکت های اتریش را که تا ۱۹۲۱ بطبع رسیده بود میتوان مشاهده نمود که با علاقه زاید الوصفی تزیین و مرتب شده اند و هزاران نفرتوریست و دوستداران تکت پستی در آن دیده میشود بعد از آن تاریخ لیختنشتین شروع به طبع تکت های کشور خود نمود که بسیاری این تکتها در ویانا رسم و طبع شده است . در اوایل تکتها صرف منحصر به منظره قصر ، آثار تاریخی و تصویر شهزاده بود سپس در سالهای سی به تکت های که تصویر قلل زیبا ، وادیهای سرسبز و سناتوریمها تبدیل گردید . بعد از جنگ جهانی دوم سلسله شهر ، شکار و سپس سلسله زیبا ترین رسامی و عکسها از آثار رسامهای معروف لیختنشتین بطبع میرسد . عمارت پست و کلیسای زیبای مارلس



«کریستیان بونه» یکی دیگر از وزرای فرانسه در مزرعه اش بکار عملی می‌پردازد، اینجا اوتراکتور جوپه کشی را هدایت می‌نماید.

بناغلی «رنه ابی» وزیر معارف فرانسه که از ترمیم و تعمیر منزل خود در «مانتگران» مراقبت می‌نماید خود نیز عملاً در کار تعمیر اشتراک می‌ورزد اینجا او «کراچی دستی مساله تعمیر را به محل کار نقل می‌دهد».

لحظت در

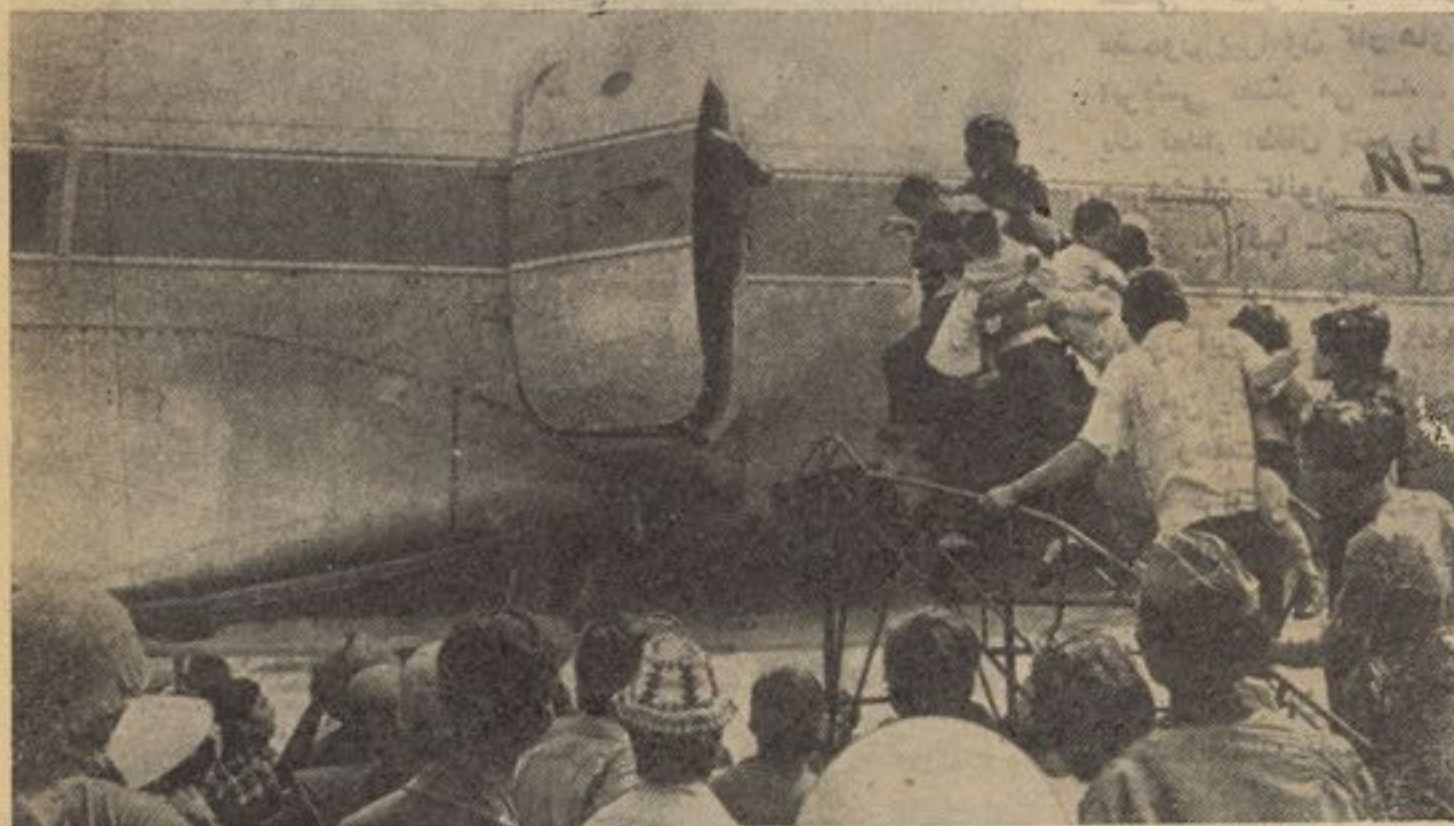
درعکس پایان بناغلی پانگو رئیس جمهور گابون با اعضای خانواده اش در محل سکی واقع دامنه های (آلب ماریتیم) دیده می‌شود. رئیس جمهور سی و شش ساله گابون که از جوانترین رؤسای جمهور کشور های افریقای است با همسر و نه فرزندش و دیگر اعضای خانواده از حیات رسمی و تشریفاتی به میدان سکی رو آورده است.





در قبرستان خانوادۀ سلطنتی
در ریاض، مزار مرحوم ملک فیصل
در جوار مقابر اجدادی وی دیده می
شود بعضی اعضای خانوادۀ او بر
سر قبرش دیده می شوند.

تصویر



تا در واژۀ دخول طیاره بسته نشده همه تلاش میورزند خود و اطفال شان زود تر موقع نجات یابند
باین حالت لحظه به لحظه میدان طیاره از هجوم کسانیکه سعی می کنند خود را نجات بدهند مزدحم
می شود.

طی سه هفته دوازده ولایت در
ویتنام سقوط کرد، اینجا چند تن از
عساکر هزیمت یافته و یتیمی در
حالی دیده می شوند که میان افراد
ملکی ایگه سعی دارند از طریق بحر
ازویتنام خارج شوند در تلاش فرار
هستند مگر غافل ازآنکه قوای طرف
مقابل راهبها را ازهر جانب قطع کرده
وکنترول جاده ها و معابر را در
اختیار دارند.



طیاراتیکه برای انتقال اطفال
ویتنامی مؤظفند پیوسته ما موریت
خودرا انجام میدهند با اطفال برخی
از عساکر نیز فرار می نمایند.

سر نوشت

دوازده طفل بی گناه

این قصه دراز و زیبایی است
قصه‌یی که در شهرهای مورت و
موزل فرانسه واقع شده است .
به این قصه قصر زیبا و مجللی
وقوع این قصه قصر زیبا و مجللی

نیست بلکه یکی از اپار تما نها بی
میباشد که در همه جا می توان نمونه
آنرا سراغ کرد .
این قصه واقعی که متعلق است به
مادلن کولاس از قصه های داغ و



مادلن و شش طفلش

مادلن حین نشان دادن البوم عکس ها برای اطفالش
صفحة ۳۴

گرمی است که با بیروزی پایان پذیرفت
در صورتی که شما دارای قلب
حساسی باشید می توانید عمق این
قصه را درک کنید .

قهرمان این قصه زنی است مو
طلایی بلند و ملیح که اکنون چهل و
پنج سال دارد . ولی در ایام جوانی
هیچ چیز خاصی نسبت به سایر
دختران هم سن و سالش ندا شت
همانند آنها بود پیشه معلمی داشت با
لغایت و درایت کار میکرد . روزهای
کار هفته برای وی يك سان می
گذشت . روز های یکشنبه يك
اندازه به فعالیت های سکاوتی می
پرداخت . در نتیجه این فعالیت ها با
مردم تماس پیدا می کرد باحوادثی که
در فامیل ها رخ میداد آشنا می شد
درین ایام کمتر چیزی بر خاطرش
سنگینی میکرد تا اینکه روزی وی
بضمونی رادرباره رو ستا های که
بنام اس اواس یاد میشود در مجله
می خواند . درین
مضمون پیرامون کار های يك دكتور
اتریشی گفتگو می شد . این دكتور
يك تعداد اطفال یتیم را جمع نموده
و برایشان کانون فامیلی ترتیب
داده و به آنها سرختر و پسر - لقب
خواهر و برادر را بخشید دكتور
مذکور این کار را در ۱۹۴۹ آغاز کرد
کار این دكتور در چار بر اعظم و در
چهل وهفت کشور سر مشق و
نمونه قرار گرفت و در یکصد و سه
دهکده ازین کشور ها رواج یافت .

فرانسه در ۱۹۵۵ شامل حلقه
این ممالک شد و در عرصه بیست
سال نمو نه این نوع فامیل ها در نه
دهکده آنکشور تاسیس شد ، تاسیس
اینگونه فامیل مستلزم وجود عناصر
مذهبی و قهرمانان نیست چه درین
ضمن بوجود زنی بر می خوریم که
هر نوع قربانی را متحمل شده آزادی
و آرامش خویش را فدا ساخته و با
يك هزار و سه فرانک چنان زند گمی
کرد که توانسته است به خندر و
دوست داشته باشد .

اداره این نوع فامیل ها احساس
وعواطف بکار دارد کاندید اداره فامیل
يك سال و دو سال و حتی بیشتر از
آن باید تفکر کند و آنگاه تصمیم
بگیرد .

بدینگونه بود که ما دلن کو لاس
بارقتر مر کزی فامیل ها در تما س
شد و آزمونهای متعددی را سپری
کرد با واقعیت زندگی درین نوع
فامیل ها آشنایی حاصل نمود . سر

انجام نه نفر طفل از طریق تا مینات
اجتماعی در فیروزی ۱۹۶۶ بسوی
سپرده شد شش پسر و سه دختر
که سن آنها بین سه تا دوازده سال

قرار داشت . اینها کسانی بودند که
مادر شان را از دست داده بودند از
پدرانشان نیز سراغی نبود .

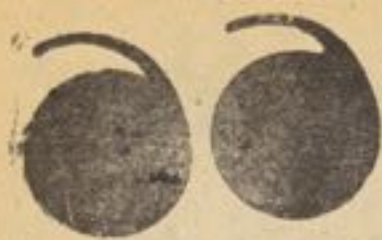
من بدیدن آنها به ایستگاه خط
آهن شرقی رفتم . مادلن به نگهداری
و تنظیم اطفالش اشتغال داشت . هر
کدام ازین اطفال قطعی کاغذی با
خود حمل میکرد . بزرگترین آنها يك
سگ چوبی را برای کو چکترین
اطفال با خود می کشید درست پیش
از حرکت ترن هیچجانی نمودار شد .
یکی از قطعی ها گشوده شد و
محتویاتش در ایستگاه بخش شد ،
ترن حرکت کرد و از نظر نا پدید شد
و بالاخره مادلن در یکی از اپارتمان
های نانسی جایگزین گردید . این
اپارتمان هفت اتاق داشت وی در
آنجا زندگی جدید فامیلی را آغاز
می کند در بر خورد نخست یکی از
اطفال از مادلن می پرسید :

این تویی که باید جانشین مادرم
شوی ؟

بدین ترتیب فامیلی تولد یافت
و سالها دوام کرد تا اینکه بار دیگر
آنان را دیدم درین هنگام هرده نفر
شان برای کمه شتاندن تعطیلات
بسوی ساحل در حرکت بودند .
پس از پایان تعطیلات با قلب و
چشمان پر از روشنایی بر گشتند
اما درین بر گشت سه طفل دیگر نیز
بر تعداد آنان افزوده شده بود .

اما اکنون آنها بزرگ شده بسن
قانونی رسیده اند . گاهی با مادر
شان به مباحثه می پردازند چرا
نباید بایک مادر حقیقی مباحثه نمود ؟
ازین میان شانتال ازدواج کرده و
تحفه قشنگ یعنی يك پسر
نو زاد برای مادلن آورده است .

وقتی شش نفر دیگر این اطفام
به سن قانونی رسیدند . ما دلن با
اطفال باقیمانده اندکی احساس
تنهایی نمود . لکن سه سال شده
که زندگی آنها پر جمب و جوش
شده است وجود سه طفل نو زاد
مربوط به اعضای فامیل ، کانون خانواده
را گرم ساخته است ، تا آنگاه می که
پدر مادلن زنده بود بوی کمک میکرد
این پدر مهربان هر روز صبح اطفال
را به مکتب می رسانید . اما دیگر او
نیست .



نوشته: دیمتیر پتروف

دید هنری

ترجمه ندیا لکوند یالکوف

مضامین ورزشی و آبیاری برای او
 پراکمپوز می نوشت آدم مسنی بنام
 پایه پیبو که در میان حلقه های ادبی
 شهر به این مشهور بود که از چهل
 سال به اینطرف یگانه داستانی را که
 نوشته مرتب پاکنویس نموده به
 مجلات و جراید مختلف ارسال نموده
 و آخر الامر داستان را بشکل یک
 یاد داشت درستون مکاتیب وارده نشر
 نموده اند، پروردگان کود کستان که
 معلوم نبود چگونه به این محفل راه
 یافته اند و علاوه از آنها این سه رفیق
 صمیمی یعنی ایوان، کوستا و کوستا
 دنیکا در ردیف اول جا گرفته بودند
 محفل آغاز یافت، در اول شاعری
 بنام (ساموف) در برابر حضار قرار
 گرفت در حالیکه همه را مخاطب ساخته
 بود به سخنرانی آغاز کرده اما سخن
 او چنان بود که گوئی باتما شاگران
 می جنگد از حرف های او چنین واضح
 شد که قبل از شاعری وجود نداشته
 و شعری که شعر گفته شود سروده
 نشده و اگر چیزی بنام شعر وجود
 داشته باشد قطعات و پارچه های
 هنر مندانه خود اوست و پس بعد
 شاعر خونگرم پارچه شعر جدید
 خود را بنام شما که هستید؟ من که
 هستم؟؟ به آواز گوشخراش قرائت
 نمود. بعد از اینکه اطفال
 از سالون بیرون شدند نویسنده توانا
 (۱) خریستاکمی خریستاکف روی
 ستیج بالاشد تا سخنرانی نماید.
 وقتیکه چشمش به کوستا افتاد برای
 او دستی تکان داده بعد مردم را مخاطب
 ساخت، چشم چون اشعه افگین
 نظرم دقیق و تخصص من کشف
 کمپلکس های مخفی مردم است. دید
 هنری من بکلی مخصوص و اشعار من
 نهایت بی نهایتی است، اکنون من
 داستانم را که بشیوه خاص نگارش
 یافته است و عنوانش مسافرو روز؟
 می باشد برای تان خواهم خواند.
 این داستان را به کار گری اهدا کردم
 به کوستا این کارگر شریف کسه
 ماهها پا او یکجا بسر برده در یک بستر
 پا او خوابیده ام.

آمد. قرار بود درین محفل ادبی
 نویسندگان نمونه های از شهبکار
 های بی مثال خود را برای مردم شهر
 قرائت نمایند. دلچسپ ترین قسمت
 خبر این بود که در جمله نویسندگان
 خریستاکمی خریستاکف هم اشتراک
 خواهند نمود. این خریستاکمی خریستاکف
 آدمی بود که سال گذشته از طرف
 یک انجمن ادبی جهت کسب معلومات
 درباره وضع کار و زندگی کارگران
 به این شهر کوچک فرستاده شده
 بود تا یادداشت های او برگزینسه
 ادبی کشور بیفزاید. اما از شما چه
 پنهان که این نویسنده (۱) گرامی در
 مورد احوال کارگران از رستوران
 جدید افتتاح شده ای مطالعه را آغاز
 کرده بود و شبانه در مرکز ولایت در
 جستجوی ساعت تیری هاوسر گرمی
 خویش بود، اما نباید از حقیقت
 چشم پوشیده، نویسنده چند روز را
 در فابریکه هم سپری نمود زیرا گرایه
 هوتل زیاد بود و او در فابریکه
 هنگامیکه با کوستا آشنا شد توانست
 در اتاق او محل بود باش برای خود
 دست و پا کند. اتاق کوستا و چپرکت
 او باعث شد تا آقای نویسنده با
 کار گری دوست شود و معلوم ماتمی
 راجع به کارگران کسب نماید،
 اکنون چطور ممکن است که کوستا
 از دیدن نویسنده که رفیقش شده بود
 و با وی مدتی در یک اتاق بسر برده بود
 اظهار خوشی و افتخار نکند.
 در روز موعود سالون کتابخانه از
 تماشا چیان لبریز شد.
 تماشاگران عبارت بودند از:
 محصلین جوان که مخفیانه و غیر
 مخفیانه چیزک های می نوشند، جوانی
 نانی که تازه پشت بوسنیه نموده بودند
 و یگان شعر از برداشتند، سلما نی
 شهر که بنام مستعار و فیکار و درباره

در شهر کو چکی بنام (ک) سه
 رفیق جوان با هم یکجا بسر می بردند
 آنها عبارت بودند از، ایوان، کوستا
 دوشتره و کوستا نیکا. این سه رفیق
 در فابریکه بکار خویش مشغول بودند
 و اوقاتشان بشکل یکنواخت میگذشت
 به این معنی که قبل از ظهر آنها در
 فابریکه مشغول وظیفه بودند بعد از
 ظهر در جلسات انجمن های مختلف
 اشتراک نموده شب از هم متفرق
 میشدند، ایوان به یک محفل دایمی که
 در آن راجع به اینکه (جلسه تشکیل
 دادن چیزی جز ضایع کردن وقت
 نیست) بحث میشد حضور می یافت
 و کوستا و کوستا دنیکا رهسپار تبه
 کوچکی که در آن نزدیکی واقع بود،
 میشدند تا در آنجا حرکت ستارگان
 را با چشمان خود تعقیب کنند، این
 علاقه و مطالعه دقیق در عالم ستارگان
 آنها را به این نتیجه رسانید تا



و حال ممکن است به عروسی رفت

حجرات و جود

رابکدام منظور منجمد میسازند

تقریباً پنج سال پیش يك عالم امریکائی که به مرض غیر قابل علاج مبتلا بود از دکتور ران معالج خود خواهش نمود تا بعد از مرگ او را منجمد سازند و تا زمانی در حال انجماد جسد او را نگاه نمایند و این معضله معلوم شود که از گانیسم کانسرو شده انسان را طب احیاء نماید.

آیا کدام شانس برای احیای دوباره او را گمان نیز منجمد شده وجود دارد. آیا از تجزیه يك نسج بعد از مرگ میتوان جلو گیری نمود. اینها سوالاتی است که انستیتوت تحقیقاتی انجماد انسان در اتحاد شوروی معلومات میدهد قرار یکسه از اشتها رات طبی جهان غرب معلوم میشود هزا ران نفر که در آستانه مرگ قرار دارند زندگی و حیات دوباره را انتظار دارند. تنها در ایالات متحده امریکا این بار اول نیست که چنین تحقیقات آغاز گردیده و برای این منظور کلینیک های اساسی و حقیقی بوجود آورده اند که اشخاص در آن منجمد شوند. زمانیکه شخصی در آستانه مرگ قطعی قرار گرفت و قلب او از حرکت باز ایستاد در دقایق معینه تمام خون و جودش کشیده شده وبعوض آن محلول مخصوص گلسرین داخل می گردد زیرا این محلول در اثر برودت زیاد نیز منجمد نمی شود بعد از این عملیه انجماد جسد شروع میشود ابتدا يك پروت منفی ۷۹ درجه سانتی گراد و بعداً توسط آزوت مایع منفی ۱۹۶ درجه منجمد می گردد و بالاخره جسد در تابوت های گرمتری جا داده شده و در یخچال های مخصوص نگهداری میشود. علمای اتحاد شوروی از جمله پرو فیسور ولادیمیر نگو فسکی درینباره چنین اظهار عقیده می کنند در دهه اخیر مردم بعد از مرگ طبیعی و عاری سرگرمی و مشکلی برای طبابت امروزه گشته اند زیرا يك عده سرمایه داران و صاحبان فابریکات بزرگ به کلینیک های انجماد اجساد سرازیر شده و کارت

انجماد پس از مرگ می خواهند به این آرزو که ممکن جهان طبابت شاید بعد از چندین سال سلول های یخ زده را دوباره فعال سازند. لحظات بین مرگ و زندگی يك مرحله فزوی لوزیکی را در بر می گیرد. زیرا در دقایقی که قلب از فعالیت باز میماند و انسان تنفس نمی کند بطور محسوسی يك وقفه در بین مرگ قطعی درین لحظه دیده میشود و تغییر واضح در این اثنا در تمام نسج ها و حجرات وجود پیدا میشود. این ذخیره وقت برای زنده ساختن دوباره نسج ها بکار می افتد بهمین ترتیب میتوان قلب را نیز بعد از چندین ساعت دوباره بکار انداخت همچنان فعالیت دستگاه تنفسی هم زمان چهل الی پنجاه دقیقه زمان احتیاطی را داراست حتی رشته های حجروی مغز انسان نیز چنین حساسیت را دارند و حتی بعد از قطع جریان خون میتوان تا چهار دقیقه بعد از آن دوباره فعال ساخت. روی این منظور يك تعداد زیاد اطباء در پی آن شدند تا در شرایط کلینیکی چنین عملیات را تحقق بخشند البته در همه مرگ های که زیر نظر دو کتور ران حتی وقوع میابد انجماد دادن اجساد میسر نیست و يك سلسله محدودیت ها موجود است.

درین اواخر سکتة قلبی نیز به این علم مربوط شده و با استفاده از پرنسیپ ها و میتود های این علم تا حال صد ها مریض قلب از مرگ نجات داده شده اند همچنان بسیاری از اشخاص مسموم و کسانی که به خون ریزی های شدید دچار شده اند با استفاده از اصول این علم نجات داده شده اند.

تجاری که تا حال از این علم بدست آمده و اسناد علمی ثابت می سازد چنین امید واری پیدا شده که میتوان حجرات و جود را در شرایط معین و مناسب توسط انجماد از نابودی قطعی نگهداشت.

یعنی استفاده از حرارت پست برای بدست آوردن طول عمر که این عنوان یکی از عناوین عمده این علم است.



خوب به این عکس نگاه کنید. یکی از آثار تاریخی کشور ماست، که تا حال کمتر مطلبی درباره آن نوشته شده و یا عکس از آن بجا برسیده است.

منار زادیان در چهارده کیلومتری دولت آباد بلخ واقع است.

زبان عکس ها

برای سرگرمی بیشتر شما، سرازین شماره دو صفحه تازه «عکس های سخنگوی» را می کشاییم و تهیه کننده این صفحات، در هر شماره، میکوشد تا عکس هایی جالب تهیه و چاپ نماید.

شما هم می توانید عکس های جالب خود را، برای نشر به این صفحات برای ما بفرستید. آدرس: مجله ژوندون، انصاری واپ، مطابع دولتی بخش «عکس های سخنگوی»



دشت های صفحات شمال و غرب کشور، پراز بته هاست و دسته بی از باشندگان این مناطق از همین راه، زندگی میکنند.

در این عکس، بته کشی را می بینید که پس از یک روز کار، محصول تلاشش را، بسوی شهر می آورد.



این عکس را، درمیان عکس های که از هنرندان گرد آورده ام، یافتیم* در عکس سید مقدس نگاه را، با کلاهش در صحنه ای از یک درام می بینید *



نقاش دیروز، ساعت ها با مویک رسامی سایه چشمی را پرداز میداد و نقاش امروز، بادیدی خاص اینگونه آثاری را می آفریند *

رابرت دیتجر عالم مشهور امریکائی از هوا خواهان سر سخت این علم بوده و در سال ۱۹۶۴ کتابی نیز درین باره نشر نمود که طرفداران زیاد پیدا کرد. عالم مذکور با علمای برجسته طب جهان از تباط علمی خود را استوار نمود و درین باره انتقادات زیاد نمود و حتی طرفداران این تیوری کلوپی به نام خود دایر نمودند. در سال ۱۹۶۷ یک نفر پرو فیسور پسیکو لوزی امریکائی بنام جیمز فورده که به سرطان خون مبتلا بود بعد از مرگ کلینیکی منجمد ساخته شد که تا حال در یخچال های طبی قرار دارد. بهمین ترتیب تا حال صد هانفر در امریکا، فرانسه و دیگر ممالک منجمد ساخته شده اند.

چطور به این حقیقت باید فکر کرد؟

مفکوره استفاده حرارت پست در طبابت چیز پست جدید و با استفاده از آن البته تغییر مواد خیلی بطی صورت می گیرد همچنان تقاضای زیاد از گانیزم به آکسیجن نیز کم میشود. اگر قلب و دستگاه تنفس از کار بیفتند با استفاده از حرارت پست مرگ قطعی آن جلوگیری شده و نسج های آنها تخریب نمی شود که این جریان فعلا در بسیاری از ممالک پیشرفته مورد تحقیق است. نتایجی که از این عملیات بدست آمده خیلی اطمینان بخش است و اکثراً در عملیات قلب وجود مریض سرد ساخته میشود یعنی تا حدود ۸-۱۲ درجه سانتی گراد حرارت وجود پائین آورده میشود. این تجربه را در بالای سگی انجام داده اند و چنین معلوم گردید که سگ مذکور تا مدت دو ساعت توانست در چنین شرایطی زنده بماند.

برای انسان مرگ کلینیکی در شرایط حرارت نور مال سه الی پنج دقیقه را در بر می گیرد که این زمان با استفاده از این علم تا چهل الی شصت دقیقه زیاد شده میتواند. اما برای اینکه بتوان دو باره تمام نسوج وجود را بکار انداخت باید تمام دستگاه وجود در چنین شرایط نگهداری شوند البته این حقایق امید زیاد را میدهد که باید برای اثبات کلی آن خیلی زیاد کار کرد و سالها تجربه زیاد بعمل آورد.

به عقیده نویسنده تا حال تمام این جد و جهد هایک مفکور علمی و همی میباشد.

عقیدت من بر آنست که انجماد طب است و ابتدا باید برای تحقق این از گانیزم وجود کار یکصد سال بعد

اما پائین نمودن درجه حرارت ارگا نیز حیوانات تا پنج الی ده درجه از نقطه نظر پرنسیپ های طبی و علمی اجازه داده میشود.

درست است که اگر گلسرین بجای خون در وجود جسدی پمپ شود سلول ها را از یخ زدن جلوگیری می کند اما اینکه قلب را با کدام عضو دیگر بر جسته وجود را بعد از انجماد زنده نگهداشت و بتوان آنرا در محیط گلسرین و حرارت صفر مطلق نگهداشت کاریست که هیچ قدرتی به آن موفق نشده.

برای موفق شدن این امر باید مطالعات زیاد بعمل آید زیرا منجمد کردن کار پست آسان اما دو باره بکار انداختن آن برای فعلا امریست غیر عملی و غیر تطبیقی.

انجماد اجساد تازه و دوباره زنده ساختن سلول های آنرا به طبابت آینده بشر واگذار می شویم امکانات و عدم امکانات چنین مفکوره در آینده نیز بشر را به خطا می کشاند.

گذشته از آن این موضوع را تنها از نقطه نظر علم نه بلکه از نقطه نظر موازین اخلاقی و اجتماعی باید مورد بحث قرار داد. زیرا مرگ تو از زنا بین بشریت تأمین می کند اینکه حیات جاوردانی را بدست آورد البته نظم اجتماع برهم می خورد و این امرست خلاف ناموس طبیعت. البته این مفکوره زیاد تر در اجتماعات بورژوازی مورد تأکید قرار می گیرد و زیاد تر کسانیکه قدرت مالی بزرگ بدست دارند زیاد تر طرفدار انجماد اجساد خودند زیرا عملیة انجماد خیلی پر مصرف بوده و طبقه غریب قدرت آنرا ابداً ندارند. باید دانست که علم در هر رشته بر ای تمام بشریت است و نمیتوان آنرا انحصار نمود.

نظریات و اندیشه های جوانان

بیغله لطفه اول نمبر پو هنخی
ادبیات و علوم بشری :

برای موفقیت و پیروزی در زندگی
داشتن هدف معین و مشخص امر
لازمی است ، استعداد ، سعی و
پشتکار رمز موفقیت برای جوانان
است .

عقیده دارم که یک دختر علاوه
از درس و تعلیم معلوماتی در قسمت
تدبیر منزل داشته باشد .

آرزو دارم معلم شوم تا ازین راه
خدمتی برای جامعه خود کرده باشم .

میر محمد خالد فارغ التحصیل
پو هنخی ادبیات :



روان شناسی جوانان :

سعی کنید در مورد دیگران انتقاد پیدا نکنید

اگر به دشنام دادن عادت دارید
کوشش کنید که آنرا از خود دور
نمایند و سعی کنید که بدو ستان و
آشنایان مطالبی که باعث رنجش و
آزردگی آنها میگردد نگوئید .
هر کس صفت خوب وبد دارد . چه
لزومی دارد که از صفات بد دیگران
بحث کنید و همیشه آنرا برخ آنها
بکشید بهتر است از صفات نیک
و خوب دیگران یاد کنید .
البته این کار برای کسیکه حس
حقارت دارد مشکل است . زیرا چنین
شخصی میکوشد که دیگران را
تحقیر نماید و درهم شکنند و راه
در هم شکستن عبارت از ذکر نقاط
ضعف اوست نه فضایل او ولی اگر
خود را مجبور سازید که توجه فضایل
دیگران کنید علاوه بر آنکه دشمن
برای خود درست نکرده اید ذکر آن
فضایل شما را بر آن میدارد که همان
خصلت های نیکو را داشته باشید و
داشتن این فضایل شما را با دیگران
که حائز آن هستند برابر میکنند و
بعد از مدتی احساس میکنید که واقعا
در زندگی خوشبخت اید .

رمز موفقیت يك جوان در دور
تحصیل در ایام ماموریت استغاره
آگاهانه و سالم از وقت است .
وظیفه شناسی و بالاخره کسب
بهتر از علم از جمله موضوعات است
که باید هر فرد در زندگی از آن استفاده
کند . تدریس و تعلیم همیشه خواهان
تکامل ، ابداع و نو آوری است زیرا
همه چیز بسوی تکامل پیش میرود .



بیغله زرغونه وهاج .

داشتن معلومات آفاقی و مخصوصا
مطالعه ای احوال و طرز دید علما و
نویسندگان جهان ، انسانرا برای
زندگی آینده آماده میسازد . بنظر
من جوانی که به مطالعه کتب غیر
درسی علاقه نمی گیرد اشتباه بزرگی
را مرتکب میشود .

در مورد مود نظرم اینست که
پیروی از مود تا اندازه خوب است
مشروط بر اینکه به اقتضای انسان
صدمه نرساند .



سید حبیب الله محصل پو هنخی
انجیری



بر همه روشن است که اکثر
خانواده ها و فامیل های ما اقتضای
ضعیف دارند و اگر جوانان این
فامیل ها خواسته باشند با سیاهی و
همچشمی خرج های بیجا بنمایند بعد
از مدتی تاثیر ناگوار آن در همه
ساحات زندگی خانواده ظاهر شده و
طبعی است که این وضع بر پیکر
اقتصاد فامیل صدمه جبران ناپذیر
وارد می نماید .



مجسمه سازی از هنر های است که قدمت تاریخی دارد. در حقیقت مجسمه سازی منشعب به هنر های دیگری از قبیل کنده کاری روی چوب گچ و فلزات و غیره نیز میشود. در قدیم هنر مجسمه سازی با دست انجام میگرفت و این امر تا قرون اخیر ادامه داشت اما قالب ریزی با دست و ماشین کم کم جای دست را گرفت و مصالح اولیه آن نیز گوناگون شد. اما در نفس امر مجسمه سازی به هنری اطلاق میشود که مصالح و مواد اولیه آن سنگ باشد و با دست تراشیده شود.



بعد از مصر یها یونا نیز بزرگترین مجسمه سازان عهد قدیم اند.

استیل و سبک مصری در مجسمه سازی در حدود ۱۳۰ سال قبل از میلاد مسیح در هندو چین رواج پیدا نمود.

مجسمه سازی پس از دوران درخشان تمدن یونان و روم یک دوران افول را میگذراند تا اینکه عهد رنسانس میرسد. و هنر مندان ایتالیایی در این عهد هنر مجسمه سازی را بعد کمال میرسانند. مجسمه سازی نو یا مکتب نو مجسمه پس از جنگ جهانی اول آغاز شد و تا امروز ادامه دارد.

فن مجسمه سازی از عهد حجر آغاز میگردد که ما تاریخ قاطع و مستدلی برای آن نداریم، و عالی ترین مدلی که مجبین تاریخ قطعی این هنر است، مجسمه غول پیکر ابوالهول در مصر است که تاریخ ساختمان آن لااقل به چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح میرسد. بعد از مصر یها آثاری که میتوان آنها را در زمره مجسمه سازی دانست و قدمت تاریخی دارد، مربوط به هنر مندان آسوری است که تاریخ آنها به پنجمین سال پیش از میلاد مسیح میرسد.

گره از مشکل من بکشاید

جوانی هستم بیست و سه ساله که تازه تحصیلات خویش را در پوهنتون تمام نموده ام. با آنکه میدانم از نگاه سوبه تعلیمی بادیگر همکاران و رفقای خویش در یک سوبه قرار دارم و معلومات من کمتر از آنها نیست نمیدانم که چرا هنگام بحث و مذاکره روی موضوعی زبانم لکنت می نماید و اگر بخوادم عقیده خود را بیان کنم رنگم سرخ میشود. فکر میکنم که دیگران بر من می خندند و مرا مسخره می نمایند هر قدر کوشش میکنم، که خود را ازین وضع نجات دهم موفق نمی شوم. شما بگوئید چکار کنم؟

دوست عزیز!

کم خونی و ضعف اعصاب گاهی موجب این گونه کم رویی ها و شرمندگی شدن در حضور دیگران میشود. ولی بطور کلی این یک نوع عادت است که هر چه شخص تسلیم آن شود و با آن مبارزه نکند بیشتر قوت میگیرد.

اما مبارزه با آن طبق دستور که اغلب روان شناسان داده اند باتلقین به نفس صورت میگیرد. بدین معنی که شما پیوسته باید بخود تلقین کنید که برای خود داری ارزش و جوری و شخصیتی هستی و از لحاظ شروط جسمی و بشری از کسی کمتر نیستی و خود را حقیر نمی شمارید. ازین گذشته باید معاشرت خود را با افراد بیشتر کنید. در اجتماعات بیشتر حضور یابید، به مسافرت بروید و مخصوصاً بر معلومات خود بیفزائید در خلال این کارها مراجعه بدوکتور برای تقویت اعصاب و دفع کم خونی و تامین سلامت کامل جسمی ضرر ندارد. ورزش هم یکی از چیز های است که شخص را برای واقف شدن به شخصیت خود تقویت میکند.

جوانان و روابط خانوادگی



این روزها چون وسایل ارتباط بین دخترها و پسرها زیاد تر است و بیشتر یکدیگر را می بینند ناگزیر در بین شان عشق های ظاهری میشود که عاقبت خوش برایشان نداشته و بزودی این عشقها مبدل به دوری گردیده و بالاخره به این حقیقت ملتفت میگردند که در انتخاب همسر اشتباه نموده اند. بانوجه به این نکته مهم و احتراز از ازدواج، با زنی که فقط از راه زیبایی ظاهر به قلب شما راه یافته باشد نکته باید رعایت شود، و آن تناسب بین زیبایی شما و همسرتان است. همانطوریکه باید تناسب علمی و سنی و اخلاقی در کار زنا شوئی رعایت شود، تناسب زیبایی قابل رعایت است. پس در انتخاب همسر سعی کنید که تناسبی بین زیبایی ظاهر شما بر قرار باشد و نکته قابل توجه دیگر که رعایت آن ضروری است آنستکه پسر و دختر یکدیگر را بر علاوه توافق روحی از لحاظ ظاهر باشند نکته باید رعایت شود، و آن تناسب بین زیبایی شما و همسرتان است.

آیا میدانید؟

- پیانو توسط گرسیتو فسوری ایتالیایی «۱۷۰۹» میلادی.
- تیلگراف توسط مورس امریکایی «۱۸۳۲» میلادی.
- تلیفون توسط گراهام بل امریکایی «۱۸۷۶» میلادی.
- تلیفون اتومات توسط استرا گرامر امریکایی «۱۸۹۱» میلادی.
- تلیفون بیسیم توسط استرمارنسس امریکایی «۱۸۹۹» میلادی.
- تلسکوپ توسط گالیلو ایتالیایی «۱۶۰۹» میلادی.
- تلسکوپ نجومی توسط کیلر آلمانی «۱۶۱۱» میلادی.
- تراکتور توسط حالت امریکایی «۱۹۰۰» میلادی.



خوانندگان گرامی

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا نهم) در زیر همان حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلا روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر فوس مربوطه به این حرف دیده می شود بیت ۷ را اختیار نموده اید. باید به بیت مراجعه کنید.

این داستان توسط ی. ای. برتلس با مقایسه به داستانهای نظامی و علیشیر نوایی، درباره اسکندر تاحدودی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است (ای. برتلس، آثار منتخب نوایی و جامی، نشر (فن) سال ۱۹۶۵ ص ۲۳۶-۲۴۹).

داستان بامدح شیخ نظام الدین اولیاء و فرار او از قدرت سخن به اوج آسمانها آسمانها میباید. شاعر ضمن توفیح موفقی خود نسبت به روایات موجود درباره پیدایش اسکندر، تلقین او را بمشابه یک (فرستاده) رد میکنند نهایت او را بمشابه یک (صاحب گرامت) مینامند.

درمدخل اثر به حکایت مردی که به چگونگی معراج پی برده است برمیخوریم. شاعر بعد از این حکایت، یک باب اثر را به پسر چهارساله خود درکن الدین اختصاص میدهد. افکار شاعر در این باب خیلی سو دهنده و مهم بوده تاکنون نیز به قوت خود باقی است و - متضمن نتیجه گیری های حیاتی ارزنده ای می باشد.

بخش اساسی آینه اسکندری یا تصویر

بی نظا می رفته اند و یا نقش قدمهای امیر خسرو را تعقیب کرده اند. بر جسته ترین و اصل ترین تمام آنها بدون کمترین شک و تردید همانا (فرهاد و شیرین) علیشیر نوایی است که ارزش بسی پایان و اهمیت مفکوری آنرا ادبیات شناسان بار بار به تاکید اظهار داشته اند و بعد از این نیز اظهار خواهند داشت.

۳- (مجنون ولیلی) بر اساس سنن ادبیات کلاسیک شرقی، - داستان (مجنون ولیلی) امیر خسرو نیز با حمد خدا، مدح سلطان وقت و ستایش شیخ نظام الدین اولیا آغاز میگردد در بخش مدخل اثر به دو حکایت مربوط به دو دیو و چوپان برمیخوریم که در روشن شدن غایب داستان کمک میکند و خواننده را به واقعات بعدی راه می نماید.

شاعر در باب سر آغاز (رهنمود به فرزند) که دارای ماهیت تربیتی میباشد ضمن اندرز بپسر، ایدال اخلاقی خویش را توضیح میدهد. منجمله هنگام اظهار نظر در باره دانش توصیه مینماید که نباید درین راه - دستخوش تشویش گردید و باید مشکلات را بدون راه دادن کمترین شکست روحی در خود باکمال متانت و ثبات از میان برداشت، زیرا فقط در صورت چیره شدن بر مشکلات است که انسان میتواند به هدف برسد و شادمانی سعادت را در آغوش بکشد. دانش حقیقی - آنست که بدون فرار گرفتن بحیث و سیله تقلب منافقت، فریب و نیرنگ راه حق را به مردم نشان دهد و بتواند این راه را از آلودگی و کثافت منزله نگاهدارد.

آن نیست نشان علم و آلا کز خلق بسری به حیله کمالا علم آن باشد که ره کند پا از نی زرق مزوران جلالا باید ببرد مزحمتکش احترام گداشت، آنها را باید دوست داشت و قدر نمود شاعری گوید: در برابر آنکه ب مردم آزار روا میدارد، نباید کمترین ترحمی در دل داشته باشی:

آزار کسی طلب عیش و کازر دن خلق کرد پیشه ناکس که خراش چون خسان کرد باو آن کن که با کسان کرد پس از (رهنمود بفرزند) قسمت اساسی داستان آغاز می یابد.

شاعر خود در باره سال نگارش اثر و حجم آن معلومات میدهد. داستان در ۲۶۶ بیت در سال ۶۹۸-۱۲۹۹ به جواب مثنوی (لیلی و مجنون) نظامی سروده شده است.

۴- (آینه اسکندری)

بقیه صفحه ۱۶

خود، بلکه با (خمسه) خویش که آنرا به پیروی از شاعر بزرگ آذربایجان - نظامی گنجوی پرداخته نیز تسهیرت دارد. طوری که خود شاعر میگوید او خمسه خود را که بنام حامی او سلطان علا والدین خلجی اهدا گردیده، در مدت سه سال (۱۳۰۱-۱۲۹۸) به پایان رسانده است (خمسه) او که بنام (پنج گنج) یاد میگردد، داستانهای زیرین را در بر میگیرد:

۱- (مطلع الانوار) این اثر که در سال ۶۹۸-۱۲۹۹ در خلال دو هفته نوشته شده مشتمل بر ۳۳۰۱ بیت میباشد شاعر اثر را بجواب (مخزن الاسرار) نظامی گنجوی پرداخته که ۲۰ مقاله (صحبت) و یک خانه را در بر میگیرد.

مؤلف طی اثر خویش در اطراف مسایل تربیتی - اخلاقی توسن فکر میدواند اساسا داستان با روح قصو فی نگارش یافته و تاکنون کاملآ مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲- (شیرین و خسرو) این داستان در اوایل ماه رجب ۶۹۸- (اپریل ۱۲۹۹) با تمام رسیده و دارای ۴۱۲۴ بیت میباشد. امیر خسرو این مثنوی خود را به پیروی از اثر دیگر نظامی گنجوی (خسرو و شیرین) نوشته است.

قسمت مدخل داستان را چهارده قطعه کوچک (بخش) وصفیه تشکیل میدهد مثلا یک بخش به مدح شیخ نظام الدین اولیا و بخش دیگر به ستایش سلطان علا والدین محمد شاه اختصاص دارد. یک بخش هم به فضا یل عشق تخصصین داده شده و شاعر در یک بخش دیگر بفرزندش اندرز میدهد.

امیر خسرو در سراسر داستان خود، - وسایل و ادوات تصویر بدیعی شعر کلاسیک شرقی را به نحو وسیع و سودمندی بکاربرد است اثر او را تمثیل های مؤثر استعاران رنگارنگ و تشبیهات پر جاذبه شگفت انگیز غنای بخشید. تمثالیایی که شاعر می آفریند خیلی ساده و قابل فهم اند.

داستان آفرینی در زمینه ما جرای عاشقانه خسرو و شیرین طی شش قرن در ادبیات مردم شرقی، یک عنعنه مبدل گردیده است.

داستان (خسرو و شیرین) برای اولین بار توسط نظامی گنجوی آفریده شد و با نظریه گویی جادو گر هند، این موضوع رنگ یک عنعنه ادبی را بخود گرفت. نظر به معلومات ابتدایی که هنوز تکمیل نشده، پس از امیر خسرو، درباره خسرو و شیرین بیش از شصت داستان سروده شده است موفقی تمام این داستانها صرف نظر از اینکه در شرق - نزدیک و یا در ماورای قفقاز، در آسیای - میانه و یا در هند وستان ایجاد شده اند، یا از

قال حافظ

شنبه

۱- دلم زحلقه زلفش بجان خرید آشوب
چه سود دیدم بدانم که این تجارت کرد
۲- مرا و سرو چمن را زدل بپس آرام
زمانه تا نصب ولبای تو بست

۳- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خیر ز لذت شراب سدام ما
۴- خیال حوصله بحر می پسزم هیبت
جهاست در سر این فطره محال اندیش
۵- تلقین ودرسی اهل نظریه اشارت است

گفتیم کنا پستی و مگر در نمی کنم
۶- مراد دل زکفا شای باغ عالم چیست
بلمست مردم چشم از رخ تو گل چین
۷- در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

یکشنبه

۱- زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
۲- ترک درویش بگیر از بود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشک و رخسار زارگیر

۳- اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است
من آن نیم که ازین عشقیازی ایسم باز
۴- در بیابان طلب گرچه زهر سو خطر نیست
می رود حافظ بیدل به تولای تو خوش
۵- یار بیگانه مشو تا ببری از خویشم

غم انبار مغور تا نکنی نا شام
۶- می خواهی گل افشان کن از دهر چه میجویی
این گفت سحر که گل بلبل توجه میگوئی؟
۷- در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن
یارب مباد تابه قیامت زوال تو

دوشنبه

۱- زلف در دست صبا گوش فرمان رقیب
این چنین با همه دو ساخته ای یعنی چه؟
۲- می دارم چو جام صافی و صوفی میکنه عیبش
خدا یا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی

۳- چو با حبیب نشینی و بساده پیمالی
به یسار دار محبان بساده پیمالی
۴- هر سرو موی مرا بانو هزاران گار است
ما کجا نیم و ملا مگر بیکار کجاست؟
۵- صبا بر آن سر زلف ، او دل مرا بینی

ز روی لطف بگویش که بر جا نکه دارد
۶- بگرفت کار حسنت چون عشق من گمانی
خوش باش زانکه نبود این هر دورا زوالی
۷- خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش گلام شد مرغ سخن سرای تو

سه شنبه

۱- طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود
۲- در بیابان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم
سر زلفها مگر کند خار میلان غم مغرور

۳- بکن معامله ای وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد به صد هزار دوست
۴- ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمه را
بدین سر چشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد
۵- به ادب ناله کشایی کن از آن زلف سیاه

جای دلهای عزیز است به هم بر مزش
۶- مگر من از سر زلفش مدعیان اندیشم
نیوه مستی و رندی نرود از پیشم
۷- به رحمت سر زلف تو وانم و در نه
کش چو نبود از آن سو چه سود گوشینم

چهارشنبه

۱- در دم نهفته به زطیبا ن مدعی
باشد که از خزانه غیبم دوا کنند
۲- به درد عشق بساز و خموش کن حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول

۳- دلبرا بنده نوازیت که آموخت بگو
که من این ظن به رقیبان تو هرگز نیوم
۴- حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار
کار نا کرده چه امید عطائی داری
۵- پیران سخن ز تجربه گویند گفتند

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
۶- هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان نهد و ز پسی ایشان نرود
۷- در طریقت رنجش خاطر نباشد می یار
هر گدورت راکه بینی چون صفایی رفت رفت

پنجشنبه

۱- مستی به چشم شاهد دلبندها خوش است
زانرو سیر ده اند به مستی تمام ما
۲- از آن به دیر مقام عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

۳- شبی که ماه مراد از الفق شود طالع
بود که پسر تو نوری به بام ما افتد؟
۴- عاقبت می طلبد خاطر م از بگذارند
غمزه شوخش و آن طسره طراز دگر
۵- دلربایی همه آن نیست که عاشق بگشند

خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
۶- سخن در دست بگویم نمی توانم دید
که می خوردند و حریفان و من نظاره کنم
۷- حافظ وصال می طلبد از ره دعا
یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

جمعه

۱- ای که با زلف و رخ یار گذاری شمع روز
فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری
۲- آنکه فکرش مگره از کار جهان بگشاید
گو درین نکته بفر ما نظری بهتر ازین

۳- ساقی چراغ می به ره آفتاب دار
گو بر سر فروز مشعل صیگاه از او
۴- منعم مکن ز عشق وی ای ملتی زمان
معلوم دار مت که تو او را ندیده ای
۵- گردی از رهگذر دوست به گوری رقیب

بهر آ سایش این دیده خونبار
۶- کس نیارد سراو دم زنده از قصه ما
مگرش باد صبا گوش گذاری بسکند
۷- در طریقت رنجش خاطر نباشد می یار
هر گدورت راکه بینی چون صفایی رفت رفت

امین افغانپور

دښار په درشل کې

دسپری به زړه باندي دغم او ویر
 یو بریې بخادر پروتو، خیل ویرجن
 زړه یی دیر دروند احساسوه. په
 غورونو کې یی د چوپتیا د زنگ
 شرنگهارو چه سخت یی خوراوه .
 هغه ته داسی ایسیدله چه په ټوله
 نړی کې یواخی دی. انسانان ورته
 ټول بریې ښکاریدل. دسپیده چاود
 خړچکه رڼاکې دبهادر دکلا خواته
 روانو. سوز چه شوی واورې یی تر
 گامونولاندی پرله پسې خړ، خړکاوه.
 اور سورچه شوی واورې دا خړهاری
 یی هم په ماغزو باندي لکه سټک
 لگیده. او نا خاپه یی دبهادر دکلا
 خنخیر وشرنگاوه. خنخیر ورته دیر
 دروند ایسیده. خدازره چه ولې یی د
 خنخیر له شرنگولو سره دخیلو پښو
 بندونه وکتل. اتم شو چه خوک ور
 ورته پرائیخی. او شیبه پس چه یی
 ور وروسته پرائیست نو په زحمت
 سره یی داجمله، به ریزیدلی آواز
 سره تر خولی ووتله :
 «بهادر کاکا چه خنکه ستاخوښه
 وی هغسی کړه خو ماته پیسی
 راکړه ...»
 او سپری ولیدل چه سباون په
 خړچکه رڼاکې دبهادر په سترگوکی
 دخوشحالی بریښنا وځلیدله. اوسر
 یی ورته درضا په دور وښوراوه .
 او همدا چه سپری دکلی په لاره باندي
 دخپل کور خواته را روانو، نسوی
 خپل یونیم جریب پچی ته وکتل .
 زړه یی سره وسرویدله، او یو نری
 خوژی بکښی احساس کړ. اویایی
 منخ ترینه واپراوه او خپل گامونه یی
 چټک کړل. لاس یی په تخرگه کې و.
 پیسی یی ټینگی نیولی وی. اولکه چه
 خوک دخپل ژوند دوروستی شته کلک
 ساتی، هغه پیسی به جیب کې ټینگی
 کړی وی. اوچه دکور مخی ته ورسید

هغوی په کتنه دسپری زړه لږ څه
 راپورته شو. اړخای یی هغوی ته
 ورتش کړ ...
 سپری تعجب کاوه چه ولې یی
 کلیوال دښخی مری ته نه راخی آخر
 هغه خوبه هر مری او خیرات ته ورته ...
 دټولو دمرو دښیدو په مراسمو او
 خیراتونوکی گډون کاوه، لرگی به یی
 ماتول، ورپچی به یی مینځای، خنکی
 به یی دکول اوخلکو ته به یی کینبول
 اوبه به یی چلولی، اوداسی نور... خو
 نن یی لیدل چه هیڅوک یی دښخی
 مری ته نه راخی. نا خاپه یی په
 ماغزوکی خړچکه شوه، اویو فکری
 دماغزو په گوټ کې وځلید .
 دکلی دم چه دا وخت له ملاصاحب
 سره، دده دکور مخی ته را رسیدلی
 وو، سپری ته ځله وویل. سپری په
 لوړ آواز، داسی چه ملایې هم واورې
 دم وویل :
 - «ورشه، دکلی ټول خلک
 راوغواړه... ورته ووايه چه د «توری»
 ښځه مړه شوی ده، راخی خیرات له.
 او بیای جیب ته لاس کړل. یو دوه
 زرگیز نوټونه یی را وویستل او دم
 ته یی وړاندی کړل :
 - «هن... داواړه کړه چه دمپری
 سخات یی کړو!» او زرگیزو نوټونو
 په کتنه د ملا په سترگو کې دبرېښنا
 یو پرک شو. او دم خپلی لپچی ته
 بدلون ورکړ او له درناوی او احترام
 څخه ډکه شوه. په بېرته یی خان دکلی
 خواته وغورځاوه چه هلکان را خبر
 کړی ...
 شیبه پس کلیوالو ته دم په قسم
 او قرآن سره داویلی وو چه «توری»
 یواخی دوه زره روپی سخات لپاره
 ایستلی دی، نو مری او خیرات ته د
 راتک لپاره یوه مسابقه جوړه شوه
 او خوتنو کلیوالو په خوا خوژی سره
 توری ته وویل چه څه امر او څه
 خدمت ؟
 او سپری لس زره افغانی ور ته
 نیولی وی چه :
 - «ښارته ولاړ شی اوسودا وکړی کوی
 او گوری چه یوسم تابوت مو هیر
 نشی» .
 او کلیوالو تعجب کاوه چه توری
 داغټ خړ څونه له کومه درکه دی ؟
 ادا صحنی ور ته رښتینی نه
 ښکاریدلی .
 لس په غرغړه وو چه دکلی په
 هدیره کې جنازه وشوه. ملاصاحب
 په سپری پیسی وعظ کاوه، د
 «سپېڅلو خلکو او پاکونو» هغه مقام
 یی ستایه چه «په بی گناهی او نیکو
 اعمالو سره» شی او په خان پیسی
 «دعاگانو توبښه» وړی... او د سترگو
 له گوټه یی هاخوا گڼه گوټه خارله چه
 دسخات د ویش لپاره جوړه شوی
 وه ...
 او وروسته دمپری تر څښیدو او
 وعظ سپری له خایه پا خیده او بداسی
 حال کې چه لاس یی دکوټ په جیب
 کې وو ټول کلیوال یی له نظره تیر
 کړل. او ویی ویل :
 - قدمونه مو را وبښیء که دا
 خدای بښلی دچا پور وړی وی، ماته
 دی وواپی. اړکه یی دچا دپولی اویتی
 څخه څه شکولی هم وی، هغه ور
 وبښی ...»
 اوله خلکو نه دا زوره شوه :
 - «هغه دی خدای وبښی، دیره
 یی یی ښخوه ...»
 زمونږ خور اومور وه... په ټول
 کلی کې یی صفتونه او ستاینی کیری
 انشالله چه خدای بښلی ده !! .
 او کلی ته له واپس کیدو او ستندیز
 سره دخیرات خوراک پیل شو. سپری
 هر وار دخلکو په پرگنو باندي گرځیده
 امرونه یی کول :
 - «هلکه یوخنکی ورپچی دلته راوړه
 کمی دی ...»
 - «خوری ... خوری ... ورپچی
 بیا هم شته... خانونه ماړه کړی ...
 دتلوار اویبیری کارو، خدازره چه
 ستومانی، ولری، تندی ورباندي
 خیرات به څنکه وی ؟»
 اویدی توگه کلیوال جوغو جوغو
 له دعا اویانا څخه وروسته دشیپ په
 تیاره کې دخپلو کورونو او کلاوو
 خواته خواره شول ...
 همدا چه دکلی دم هم دسپری له
 کوره ووت، نو هغه دخپل ځلسور
 دیوالو، تشو دیوالو ته وکتل. لاس
 یی جیب ته کړ. یو څه پیسی ورته
 پاته وی. هغه یی را وویستلی او د
 پاتو په غولی یی وشنډلی. شونډی
 یی وښوریدلی او نا خاپه یی چیغه
 کړه :
 - «هلکه دپیسی سخات له پاره
 وړی کړه!»
 او لیونو په شان کټ کټ په
 خندا شو. پرله پسې یی خندل ...
 اوزیات یی خندل ...
 داسی احساسوله چه پښی یی
 سپکی شویدی. اونوری په پښوکی
 څه بند نشته ...
 بیای له خانه سره وویل :
 پاتی په ٤٥ مخکی



زن اولی بدومی وقتیکه در سفر بودم این تو ته کبربارا شخصا یافته ام.

.....
شاو جواب داد: بلی، فقط یک اختلاف در میان است و آن این است که آنچه «مورسیا» مینویسد، حتی موقعی که هم چاپ می شود، قابل خواندن نیست، ولی اثر مرا پس از چاپ همه می خوانند!

هر گس طبیعی

یک نفر مسافر وارد شهری شده و از رهنمایی که همراهش بود پرسید: منزل معروف ترین داکتر این شهر کجا است؟
رهنما با خوشسردی جواب داد: ما در شهر داکتر نداریم!
مسافر عجب است پس اگر کسی مریض میشود چه می کنید؟
مرد رهنما با خوشسردی سری تکان داد و گفت:
هیچ به مرگ طبیعی می میریم!



خوشبین باشید!

دانشوری از استاد فلسفه، معنی «خوشبین» را پرسید و گفت: چگونه باید خوشبین بود!
استاد جواب داد: خوشبین به کسی گفته میشود که به تمام وقایع اسف انگیز به نظر بی اعتنائی نگاه کند تا موقعی که یکی از آنها برای خودش اتفاق بیفتد! و به بله دوم که «واقع بینی» است برسد.

غیابت تاریخ

آخرین ساعت که قاسم توانسته بود به صنف حاضر شود درس تاریخ بود و معلم در خصوص انقراض صفویه صحبت می کرد.
از آن به بعد قاسم مریض شد و تاچندی نتوانست به صنف حاضر شود و وقتی که حالش خوب شد و به صنف رفت، معلم از او پرسید:
- از کی تا به حال غایب بودی؟
شاگرد جواب داد:
- از موقع «انقراض صفویه»!

خطابر ناردشاو

یکی از دوستان بر ناردشاو نویسنده معروف ایرلندی از خط او ایراد می گرفت و می گفت: خط شما هم مثل خط «مورسیا» نقیض معروف تیاتر خوانا نیست!

پشت سر مرده حرف نزنیم

معلم تاریخ از شاگردش پرسید: احمد بگو ببینم، شاه عباس چه طور یاد شاهی بود؟
احمد هر چه فکر کرد، نتوانست به سوال معلم جواب بدهد، ناچار گفت:
معلم صاحب، می دانید، اصلاً خوب نیست پشت سر مرده حرف بزنیم.

دعای مرد غریب

مرد غریبی مقدار گندم به آسیاب برد تا آرد کند.
آسیابان گفت: امروز وقت ندارم، برو فردا بیا.
آن مرد گفت: من مردی با خدا و زاهد، اگر گندم مرا آرد نکنی و دلم بشکنند، دعا خواهم کرد تا خدا آسیابت را خراب کند!
آسیابان گفت:
اگر راست می گویی دعا کن تا خدا گندمت را آرد کند که محتاج من نباشی.

فیلسوف و زنش

خانم! مثل اینکه شما را یک جایی دیده ام!
- اوه! ای مرد! تو چه قدر گیجی؟ ما حالا با هم از خانه بیرون آمدیم!



بدون شرح



بدون شرح



جوزفین چاپلین با فرزند سه ساله اش که او را چاری چاپلین نام نهاده است .

پنجسال زحمت بخاطر عشق یکمرد :
«باربارا بنتون» معشوقه «هوگ هوفنر» چهار سال از تعهدش را بسر رسانیده و تازه سال پنجم آن آغاز گردیده است . این دو شیوه زیبا و هنر مند پر مایه چند سال پیش در یک دوراهی قرار گرفته بود که بهیچ وجه نمیتوانست یکی از آن دو راه را انتخاب نماید .

و عکس ها مدتی بکار اشتغال داشت . در امریکا بحیث آواز خوان مدتی بکار پرداخت و پول قابل توجه بدست آورد .
فلم های را که او برای تلویزیون تهیه نموده هر یک آن شاخص قدرت هنری این هنر مند حساب شده است او در مورد «هوگ» گفته است که او را بی نهایت دوست میدارد و به

مولف و ژریسور فلم «تروتا» که چهل و یک سال عمر دارد اخیرا میتوردی را کشف نموده که به اساس آن از مقدار نکوتین سگرت در وجود تساحدودی جلو گیری میشود .
«یوهانس» را عقیده بر این است که این کشف علمی نیست بلکه آنرا یک کشف ساده هنری باید گفت . باین توضیح که او «روز ماری فرندل» هنر پیشه فلم های آلمانی قرار گذاشته که هر وقتی سگرت دود می کند باید سگرت دود شده بدفعات بین او شان تقسیم شود یعنی یکی دو مراتبه او سگرت را بکشد و بعدا همان سگرت را بدیگر خود تحویل دهند که این حرکت نکوتین سگرت را بین او شان تقسیم میکند و یک مقدار آن هم بهورا رهامیشود .



بیبتا عروس راجکپور مادر شد

خاطر او اینهمه مشکلات را قبول کرده تادر زندگی آیند از لحاظ اقتصادی به مشکلی مواجه نگردند . «باربارا» گفته است ازدواج ما بدون هر گونه شائبه در نیمه سال ۱۹۷۵ برگزار خواهد شد .

راههای جلو پایش علاقمندی اش بکار های هنری و عشقش به «هوگ هوفنر» بود تا آنکه با هم در یک تفاهم قرار گرفتند و با هم فیصله کردند که «باربارا» مدت پنجسال بکارهای هنری بپردازد و بعد از ختم این مدت با هم ازدواج نموده و بماجرا خاتمه بدهند .

«باربارا» از یک پدر آلمان و یک مادر اسپانوی بدنیا آمده و فعلا در سویس زندگی میکند .
ابتکار یک هنرمند آلمانی :
«یوهانس شاف» هنر پیشه و

«باربارا» در این مدت در یک فلم آلمانی و یک فلم اسپانوی شرکت نمود و علاوتا بحیث مدل لباس ها

این کشف هنری یوهانس در فرصتی که در محفل اخذ جایزه فستیوال در برلین سهم گرفته بود برملا شد .

آستی دختر چاپلین با امریکا

«جوزفین چاپلین» باز یگر جوان فلم تصمیم گرفته بخاطر نقش نسبتا بزرگ فلم جدید خود بسوی امریکا مسافرت نماید . «جوزفین» که دختر چارلی چاپلین معروف ترین بازیگر جهان سینما است نخستین باریست که در امریکا دست بکار هنر نمایی بفلم زده است زیرا تا قبل از این هیچ فردی از فامیل چاپلین بکار هنری در امریکا نپرداخته است . زیرا «چارلی» مدتها قبل روی موضوعی برافروخته شده و امریکا را ترک گفته بود که این حرکت او را ناظران یک اعتصاب دائمی تلقی نموده است .

«جوزفین» تا هنوز نمیداند پدرش در این مورد چه عکس العمل از خود نشان خواهد داد و او بدون توجه باین امر با فرزند سه ساله خود که نام پدر کلانش را بوی داده عازم امریکا شده است .

«جوزفین» از سالیان طویل باین طرف در «گن» زندگی میکند و چند سال قبل بایک تاجر یونانی ازدواج نموده بود .



یوهانس شاف در حین عمل کشف شده اش

مترجم: مهدی دعاگوی

ستاره

گان

افسانه

ساز



هیچکاک بعد از یک مدت طولانی دست به ساختن فیلم میزند و نقش عمده این فیلم را «گریس کلی» به عهده خواهد داشت .

ظهورش در فیلم داستان عشق، بختش درخشیدن گرفت و گذشته از شهرت فوق العاده «ریان اونیل» بازیگر نقش اول فیلم پای در زندگی او دراز کرد

تا آنکه با هم ازدواج نمودند که این ازدواج چندانی بطول نانجا نمدیرا او از «اونیل» دلگیر شد و به عشق سستیومیک کوئین گرفتار شد.
نظره تیر کپل. او تر کوره ووت ...
همدا چه له کلی نه بهر غولوی ته ورسید شانه بی وکتل. هاخوا دکلی هدیره وه چه بنسخه پکنبی پرتوه، او دیخوا، کنبته دهغه یونیم جریب پتی او هلته دبهدار کاکا برجوره کلاوه، دوره له برپر خنخیر سره ...
سپری خان سپک احساس کپی. د سباوون تازه هوایی سپیری و تخنولی اوکلی ته بی شاکره... هغه ته خپلی پنبی سپکی بنکاریدلی دهغه له پنبو خخه بندرنه ولول ولیدلی. لندی یادونی سره بیاهم دبهدار کاکا دکلا بریره او تور خنخیر وریاد شو .
خپلو پنبو ته بی وکتل . پنبی یسی سپکی وی .
عم دیر خه وکپی خیفه
اوپه بنار ته ورسید نو داسی ورته ایسیده چه یو لوی او تور بنامار خوله خلاصه کپی، هغه خوری او تر ستونی بی تیروی. یو نری خوبزی په زړه کی احساس کپی. بناری بد وایسید، خوچاره نه وه، هغه باید ددغه بنامار په خوله ور ننوتلی وایی لومړی زړه نازره، خوبیا له پاخه تصمیم سره دبنامار ، یاد بنار په پراخه خوله ور ننوت. داسی یسی احساس کپی چه دده له ننوتلو سره بنار خپله خوله وتړله او ژامی بی سر په سر کینبوری. هغه ته داسی ایسیده له چه زړه یسی تنک تنک کپری او دارنده غم او ویر بی بیایه زړه باندي خادر وغوراوه .

۴۲۵ مخ پاتی دشار په درشل کی

«خانونه ماره کپی... خدا زده چه خیرات به خنکه وی ؟»
اوپه زوره بی وخندل !
اوله دی یادونی سره بی چه :
« دیره بی بی بنسخه وه ...
انشالله چه خدای بخینلی ده ...
لاپسی په زوره او سخت وخندل .
اوپه خوشی بی همدا سی فکر وکپی نو بیرته ژړا ورغله. دخپل تیر ژوند صحنی، اوږده موده مزدوری، لالهاندی ستومانی، لوزی، تندی وریادی شوی دبنخی وروستی سلگی او دغسی آخرنی هیلی چه دیوه ماشوم دلرلو پاره بی دلوری، خودا هیلی هدوتر سره نشوی. یو عمر سپکاوی، یو عمر تحقیر مندی تری اوپه سر سر تکونی... او بیایی سر په زړه بالهت ولگاوه ...
سپیده چاودوو چه له خوبه پاخید زری اوس تازه کپی اوپه لمانخه ودرید. ساپه په زړه ننوتلی وو او همدا سی بی زبرد اووه. اوچه دوروستی رکعت سلام بی به دعاگانو اوله دعاگانو سره سره په ترخی ژړا پیل وکپی .
اوپه دعای خلاصه شوه نوی او بنکی وتوړلی اوله خایه پاخید. خپل خان بی په خادر کی تاوکپی. او پستره بی شاته واچوله. اوږده شبیه بی دکور دیوالونه، غولی او نور شیان سر

همین ترتیب فرزند های ما دختر بدنیا بیاورد نه تنها برای خود ما بلکه برای کشور ما پرابلم خلق خواهد شد .

سپس راجکپور به حرف ها یش ادامه داده افزود اگر راست پرسان کنید این دخترک تازه بدنیا آمده برای او هم پرابلم بوجود آورده و آن اینکه در حین جوانی او را در ردیف پدر کلانها ستاره نموده است .

دوبله گریس کلی در پرده فیلم
«گراسیا پاتریسیا» قرار است به عنوان يك «گریس کلی» به روی پرده فیلم ظاهر شود . این خانم زیبا روی اخیراً در برابر تحرکات عمیق خود مقاومت نتوانست و ترجیح داده که بروی پرده فیلم استعدادش را در مرحله آزمون قرار دهد .

«هیچکاک» که فیلم های «بر فراز بامهای نیسا» و «کلکین بسوی حویلی» خود را در این اجتماع فلمی با خود آورده بود یکبار دیگر خاطره فراموش شده «گریس کلی» را در اذهان بیدار ساخت . این فلم ها که در بین سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۸ تهیه و ساخته شده بود یکبار دیگر توجه مدعوین را به قدرت هیچکاک جلب کرد .

«هیچکاک» در این محفل اظهار نمود که «گریس کلی» دوبله هم سراغ دارد که باوصف تقاضای او حاضر نشد در جهان فلم پای دراز نماید . او گفت اگر «پاتریسیا» حاضر بهمکاری با او میشد امروز یکی از ستاره های درخشان درجهان سینما میبود عده از مدعوین نمیدانستند که که هیچکاک در مورد کی صحبت می کند تاآنکه هیچکاک اشاره بسوی «پاتریسیا» نموده گفت او سست «گریس کلی» تازه او .

«پاتریسیا» که قبلاً تصمیم خو را در برابر سینما اعلام داشته بود با «هیچکاک» توافق کرد که در فلم هایش شرکت کند .

گریز از عشق و زندگی :
«آلی میک گرا» ستاره مشهور فلم «داستان عشق» که در این او اخر شهرت بین المللی را بدست آورده اخیراً تصمیم گرفته برای اكمال مطالعات خود ، مدتی در ردیف هیپی ها زندگی نماید .

این ستاره که روز گاری بحیث مدل عکاس ها کار میکرد و بعداً بسوی سینما جلب شد تحصیلات اختصاصی در رشته آرت داشته و پدر و مادرش هر دو آرتیست بودند . او بعد از چند بازی گرم سر انجام با



باربالا بنتون دو شیزه که به خاطر عشق خود پنج سال زحمات بزرگی را تحمل کرد

ناظران گفته است این او لین نقش ارزشمند «جوزفین» است که مقابل او «روبرت روفورده» هنر نمایی مینماید .

راجکپور پدر کلان شد :
چندی قبل بیتا دختری بدنیا آورد که باینو سیله راجکپور رادر جمله پدر کلان ها قرار داد . «بیتا» که یک سال و چند ماه قبل با رندهیر کپور پسر راجکپور ازدواج نموده بود مدتی سعی کرد بخاطر فلم ها نیمه کاره خود مادر نشود . اما وقتی فلم هایش به پایه تکمیل رسید و دیگر امیدی هم برای سینما و هنر نما یسی برایش باقی نماند ترجیح داد که مادر شود و باین طریق وسیله مصروفیت و سرگرمی برای خود فراهم نماید .

راجکپور که مصروف تهیه فلم «حنا» میباشد از شنیدن این موضوع لبخندی زده گفت: احصائیه ها می رساند که تعداد زنان در هند نسبت به مردها خیلی زیاد است و اگر به



بیتا صاحب دختر شد شماره ۶



روز ولت رئیس جمهور امریکا

گوبلز وزیر تبلیغات آلمان

موسو لینی قائد ایتالیا

جنرال گودریان بانی قوای زره‌ساز آلمان

مامور شوروی که تاریخ حمله آلمان را کشف نمود

والانتین بریشکو دیپلمات شوروی

پروگرام موسیقی رادیو را قطع نمودند از چند ثانیه وقفه صدای گوشخراش مارش نظامی بلند شد و یک ترانه تحت عنوان (رفقا... رفقای محارم سرخ...) با سه ضربیه چکش نما که هر سو به پنج ثانیه تأخیر داشت سروده

بعد یک مارش از ساخته های آهنگساز معروف (فرانس لیست) بنام (لوپریلو) نواختند تا آنکه نظامی با صدای گیرا گفت: (استاسیون فرستنده آلمان بزرگ بعد از چند لحظه یک خبر فوق العاده مهم نشر میکند) اندکی سکوت برقرار شد بعد باز غوغای طبل ها و شیپور ها و یک مارش دیگر از لیست، در اخیر ژوزف گوئبلز وزیر پروپاگاندا با صدای مقطوع اعلامیه ذیل را بنام (پیشوا) پخش نمود.

(اگر من بنابر بعضی علل و کوائف مجبور شدم که مقابل پیش آمد ها پیوسته سکوت اختیار کنم اینک آن لحظه فرا رسیده که ادعا کنم خاموشی مزید یک جنایت به ملت آلمان و تمام اروپا تلقی می گردد مردم آلمان درین فرصت بچنان صف آرایی وسو قیات اقدام نموده که از لحاظ بزرگی وحجم خود در تاریخ و جهان بی مانند است من امر و ز نزدیک فاصله کردم که مقدرات آینده آلمان را با ردگر به کف سربازان شجاع ما بسپارم امیدوارم تا خداوند مارا درین جنگ یاری نماید) امامت آلمان از این خبر نداشت که ستالین با وجود هجوم ناگهانی آلمان ها میخواست از یک برخورد جدی اجتناب بدارد و درین صبحگاه روشن دل انگیز روز یکشنبه مردم ساده آلمان نیدانستند که مقدمات و پلانهای ایسن حمله متضمن قتل و قتل همگانی به شمول غارت ها و جنایات عذیبه در سرزمین پهناور روسیه از دست ها قبیل طرح شده است.

هتلر در اوایل سال ۱۹۴۱ به جنرال پاولوس:

من به این یاره سرائی ها را جمع به ترتیبات زمستانی و مشکلات خطوط ارتباط و اکمالات عقبی ما گوش نمیدهم تو چه در آن مورد بگویی بیلزوم است زیرا به حرکات و جنگ در موسم سرما هیچ نیان نخواهیم داشت.

صدر اعظم انگلستان ونستون چرچیل مطابق معمول عمتوی اخیر هفته رادرمک شخصی خود واقع (چکرز) سپری می نمود و شب شنبه که فردای آن یکشنبه با شد و در از وقت عادی به رختخواب رفت و سفارش اکید نمود که او را بیدارنمایند مگر آنکه اطلاع پیاده شدن المانها بخاک برتانیه باشد.

بسیار از طرف وزارت امور خارجه به ریاست ارکان حربه عمومی که در راس آن جنرال سرجان ذیل قرار داشت توسط تیلون اطلاع داده شد که (ویر مانت) قوای نظامی آلمان به استقامت مسکو مارش نمودند است.

سرجان ذیل به شتاب نزد صدر اعظم خویش شتافت اماوی خواب بود و کم جسرنت آن نداشت که او را بیدار نماید.

چرچیل ساعت ۸ خلی سرجال ویا نشاط معلوم میشد و همینکه برای کار روزانه به جنبش افتاد هجوم آلمان را بالای روسیه به او

اخذ می گردد و در صورت موفقیت شخص امتحان رهنده به بنابر والی کابل معرفی می شود و ازین مقام برایش جواز کار داده می شود. گفتیم پس معلوم می شود شما این مراحل را گذشتانده اید و در حالیکه خیلی خوشنود و راضی به نظر میرسید گفت البته که من این مراحل را سپری نموده و با اخذ شها و تنامه درجه چهارم به ساعت سازی شروع نمودم. و اکنون بدون احساس خستگی پیش میروم. من در حالیکه خواهان پیروزی های بیشترش بودم همرا یس خداحافظی نمودم.

دختر یکه روی تصادف..

گردد تا مشکل هر دو جانب حل گردد اقلایحه بود آید که صریحاً در آن نوشته شود هر گاه فلان قسمت ساعت خراب باشد باچه مقدار پول می شود آنرا ترمیم کرد. درینجا سخنش را قطع نموده گفتیم ببخشید چه شرایط در کار است تا شخص علاقه مند به این کار به حیث ساعت ساز حرفی معرفی گردد؟ - گفت اولتر از همه امتحان ساعت سازی از طرف و کیل ساعت سازها

و برادرانم نیز خیلی خورد بودند لهذا من از همه اش بزرگتر و با فهم تر بودم. مجبور شدم تا ساعت سازی کنم و درین قسمت با درک مسوولیت های اجتماعی خدمتی را برای خودم و فامیلم انجام دهم. بیغله رئیسسه لطفاً بگوئید که ماهانه از مدرک ساختن ساعت چه مقدار پول بدست می آورید؟

- مقدار این پول فرق می کند در بعض ماهها بیشتر و در برخی کمتر عاید می کنیم مگر بعد از پرداخت کرایه دکان و مزد شاگردان ما ها نه تقریباً یکنیم دو هزار افغانی عاید دارم. که همه اش را به کرایه خانه و مخارج فامیلی ام تصرف می کنم خوب شما که وقت بیشتر تا آنرا به ساعت سازی مصروف هستید در امور دنیسی شما سکتگی رخ نمیدهد.

باجرنت میگوید: نه، من برای همه کارهایم تقسیم اوقات دارم مثلاً خواندن دروس، مطالعه کتب و مجلات مفید امور مربوط به منزل، ساعت سازی و غیره که همه را به اوقات مختلف انجام میدهم. بر علاوه هفته یکی دو روز غرض اجرای پروگرام های خارتدوی نیز حاضر میشوم زیرا به خارتدوی و پروگرام های آن که همه اش جنبه اجتماعی و مردمی دارد و هدفش نیز خدمت است علاقه مفرط دارم. و آرزو دارم در آینده نیز عضو این فامیل بزرگ اجتماعی باشم و تحت شعار کردار نیک، گفتار نیک و پندار نیک خدمت نمایم.

وی در حالیکه خواهان اتحادیه دیمو کراتیک برای طبقه ساعت سازان میباشد.

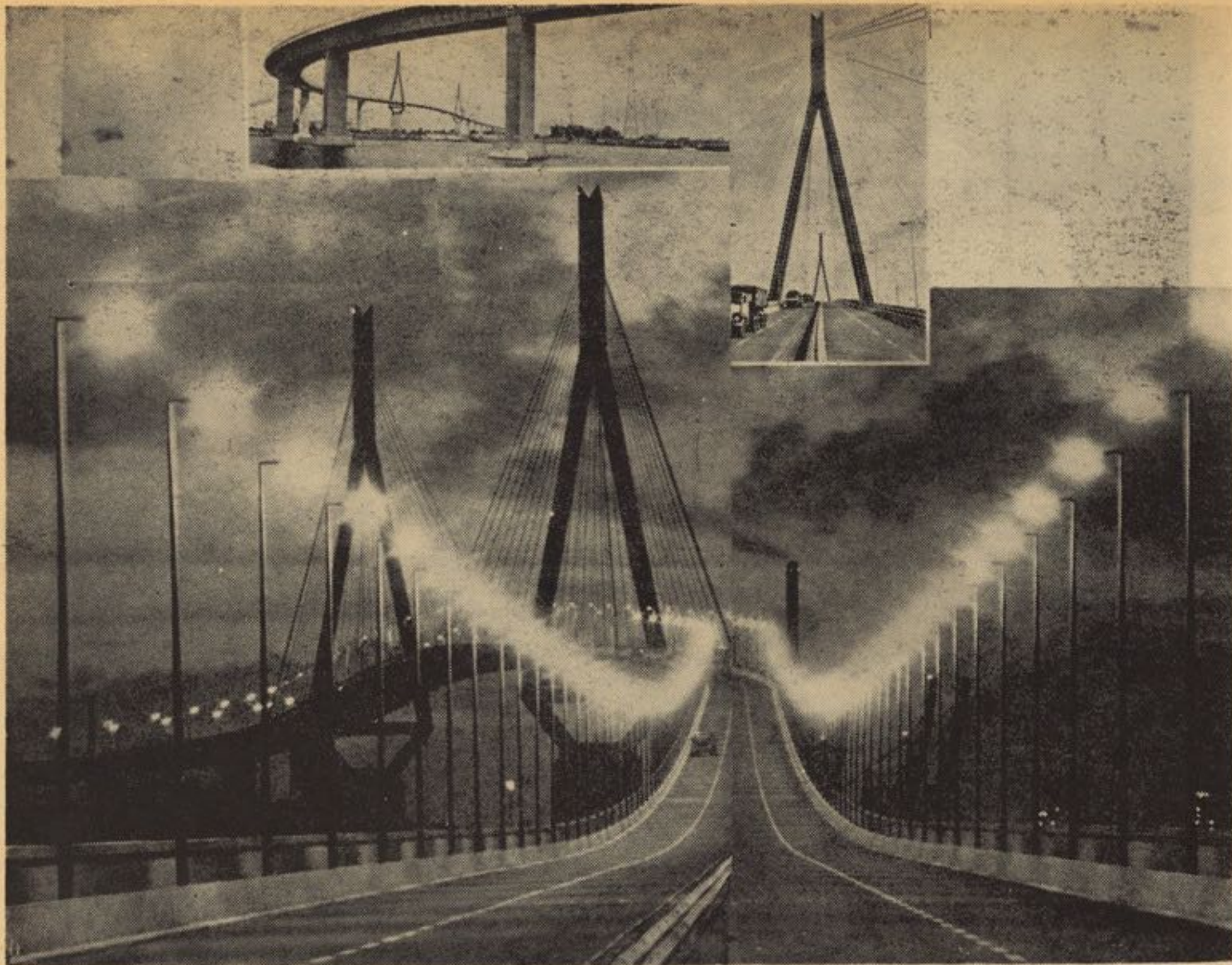
میگوید: امیدوارم در قسمت تعیین مزد فی قاب ساعت تجویزی اتخاذ



آرزو دارد تحت شعار کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک عضو مفید برای اجتماع و مردمش باشد.

بقیه صفحه ۱۹

صفحه ۴۶



نمونه از شبکه های عصری شاهراههای زمینی در اروپا که وسیله عمده ارتباط بین مراکز مهم اروپایی بنده شده است.

بزرگ بین المللی و شاهراههای عمده ارتباط
خواهد داشت. برای تامین انکشاف متوازن
مناطق مختلف جامعه اروپایی حکومت بین
دومرد شاهراهها دوسیستم را پیشنهاد نمود:
شاهراهها اروپا و سرک های مو ترور اروپا
دوخط داشته و بدون نقطه تقاطع
خواهند بود. آنها نسبت برابری مو ترور
رو بزرگ ترافیک کمتر خواهند داشت در حالیکه
سرک های مو ترور رو چهار خط به بیشتر داشته
و از میان مناطق برنفس اروپا خواهند گذشت
این سرکها از اسلوواتا دوم و از لیورپول تا
مارسلز امتداد خواهند داشت.

بقیه صفحه ۲۸

عصر نوین

بالزین خواهد پیوستن با میدان های هوایی

بقیه صفحه مقابل

اطلاع دادند. جنرال ذیل که اوضاع روسیه را از عینک سیاه ملاحظه میکرد گفت (آنها) بسان ربه های مواشی به عقب رانده خواهند شد.

چندی قبل چرچیل یکی از سرکرتهای خود گفته بود حتی اگر هتلر مانند شیطان طرف دوزخ هم مارش نمایند در مجلس عوام راجع به او یک تبصره مؤذبانه خواهم نمود.

روی همین طرز تفکر خطابه روز یکشنبه خود را در رادیو فسخ کرد و بیعوض آن بساعت ۹ شب از میکروفون بی بی سی صدای او بلند شد که گفت: هیچکس طرف این ۲۵ سال دشمن آشتی

نپذیرد گوی نیزم نبوده نیست... ممالک اکنون که صحنه تغییر یافته و عوامل عوض گردیده است گذشته مایانام ناگواری ها و حماقت ها و ارازیهای ها خود معدوم شدند و ما فقط یک هدف داریم و یگانه تصمیم و وظیفه غیر قابل فسخ ما اینست که هتلر و تمام نشانه های رژیم نازی را از میان برداریم و ما تا آن حد مبارزه و مجادله میداریم تا به یاری خداوند جهان و جهانیان را از شر این آدم سفاک نجات بدهیم هر انسان و یاهر کشوری که مقابل نازیسم جنگ میکند معاونت ما را دریافت خواهد نمود...

صدر اعظم برتانیه هر نوع کمک لازمه را به استالین وعده داد و به هموطنان خود امیدواری و جرئت و پایداری مداوم را توصیه کرد و افزود که دیگر موضوع پیاده شدن قوای آلمان

در جزایر برتانیه ازین رفت و جنگ باردیگر در قاره اروپا محدود گردید و اینک آلیا نها در دو جبهه به کور دار جنگ افتاده اند. هتلر به ۳-۳-۱۹۴۱ بجنرال بودل فرمان داد. ((برای خاتمه بخشیدن به این جنگ تنها تسخیر سرزمین های وسیع کفایت نمیکند بلکه قوای رزمنده دشمن را ازین برهنه و بطنه روشنگر و بلشویک های یهودی مشرب را

معنا کردن منظور منست... همزمان با این رویداد ها اندکی قبل از چاشت روز یکشنبه فرانکلین روزولت رئیس جمهور اتا زونی از طریق لین تیلفون زیر اقیانوس اتلس با رفیق شفیق خود مستر چرچیل داخل صحبت شد در ضمن گفت (بطور یقین استالین نیز باید امداد امریکا را حاصل کند.)

باقی دارد



بلون شرح



گل شمشاد

پرپر شد

از کریم «میشاق»

به دنبال او رفقای باهمدیگر گفتند:
 - جوانی خوبیست ، آدم شریف و فدا
 کاریست .
 پس از لحظه‌ای خاموشی ناگهان، یکصدای
 خاست :
 - راستی که یک پولیس ترافیک وظیفه
 شناس است .
 • • •
 (شمشاد) در یکی از دهلیز های پیاده رو
 وظیفه اجرا می‌کرد . روزهای گرم تابستان بود.
 ژوندون

... جوانی ... جوانی ...
 (شمشاد) که بنا بر عادت صبح وقت از
 خواب بر خاسته بود ، با سرو صورت تراشیده
 چهره تاز مودریشی پاک آماده رفتن بود .
 او بی آنکه در پاسخ رفقای چیزی بگوید ،
 کمر بندش را بست ، دریشی و بوت هایش
 را یکبار دیگر ستره کرد ، رخسار چالپ و
 آفتاب زده اش را در آئینه دیدولبختد زنان
 از اتاق بر آمد .

سوزنده چندین روز است . که تو عوض ما
 وظیفه اجرا میکنی .
 یکی دیگر از رفقای بالهجه شوخی آمیز
 ادامه داد:
 - دل نسوزانید جوان است ، وقتسی ما
 هم جوان بودیم باجرفقارا می کشیدیم . دیگری
 که پیدا بود گرد بیری به سر و صورتش
 نشسته است آهی ژرف بر کشیده زمزمسه
 کرد :

- شمشاد ، دیگر بس است ، بیش‌ازین
 مارا نه شرمان .
 (شمشاد) که بیک کلاه اش را پاک مسی
 نمود گفت :
 - رفقا این چه گیبا ست که می گوئید ،
 در بین من وشما نیابنداین گیبا باشد .
 یکی از میان رفقای بالهجه امتنان آمیز
 گفت :
 - برادر ، درین تابستان ترقی ، درین گرمای

(شمشاد) باید دریشی رسمی به برمی داشت
 او با وجود گرمای طاقت فرسا به حوصله‌مندی
 ترافیک را رهنمائی میکرد. گاهی به عراده ها
 و گاهی به پیاده ها امکان رفت آمد را میسر
 می ساخت .
 او جوان زیبا و خوش اخلاقی بود و در میان
 همسلکانش چون ستاره می درخشید، با
 وجودیکه بر خورد وی با همه عابرین احترام
 آمیز بود ولی در وقت‌های معین صبح، چاشت
 و عصر ، هنگامیکه کسی از پیاده رو عبور می
 کرد، او به گونه‌ی رسمی تعظیم و احترام می
 نمود که نسبت به وضع عادی‌اش بسی فرق
 داشت . در همین وقت ها نگاه های او کسی
 را در میان عابرین می بالید، وقتی نگاهش به
 (او) می افتاد سراسیمه می شد و با شتاب
 به حالت رسم تعظیم می ایستاد و به کمال احترام
 (او) و دیگران را اجازه عبور می داد .
 روز ها به همینگونه می گذشت مگر (او)
 به این وضع متوجه نمی شد .
 یکی از هم سلکان (شمشاد) که مامور
 مراقبت موظفان بود روزی متوجه گردید که
 (شمشاد) به کسی رسم تعظیم مینماید ولی هر
 چه کوشید در میان عابرین نتوانست
 کسی را که شایسته رسم تعظیم باشد ببیند.
 چند روزی که او مراقبت (شمشاد) بود، می‌دید
 که هر روز در وقت های معین این وضع تکرار
 میشود .
 روزی از (شمشاد) پرسید :
 - توبه چه کسی رسم تعظیم به جا میآوری؟
 (شمشاد) لحظه ئی ساکت بود . بعد
 دیده هایش را به آسمان دوخت ، پس از
 لحظه‌ای کبوتران در میان دیده های او، و آسمان
 حایل شد و او روی بالهای کبوتران نشست
 و به پرواز درآمد . به سرزمین های دور مسافر
 شده به سر زمینهای عشق و زیبایی، به
 سرزمینهای آدمیت و صفایی ...
 هم مسلکش پرسش را تکرار کرد
 با این پرسش خود به شاخه های خیال های
 دل انگیز (شمشاد) آتش زد .
 (شمشاد) که با دستمال سپیدش عرق
 های خود را پاک می کرد گفت :
 روزی خواهی دانست .
 - از کجا می دانم ؟
 - از یک جایی !
 - از کدام جای ؟
 (شمشاد) درین وقت متوجه (او) شلو با
 شتاب سر جایش ایستاده شده رسم تعظیم
 به جا آورد و با کمال احترام (او) و سایر عابرین
 را اجازه عبور داد و بعد به هم مسلکش گفت :
 - اکنون خو، دانستی ؟
 - والله من خو کسی را ندیدم که باید به
 او رسم تعظیم کرد .
 (شمشاد) کمی او قاتش تلخ شدو بالهجه
 رنجش آمیزی گفت :
 - باشد ، روزی برایت می گویم .
 - نه ، نمیشود ، باید همین اکنون بگوئی !!

- بلی ، من خو شله هستم تا که تگو ئی
 رها کردنی ات نیستم .
 (شمشاد) که با دست چپش نوک پروت
 هایش را تاب می داد نگاهها یش را به نگاههای
 او بغیه کردو گفت :
 - تو از من چه می پرسی ؟
 - عجیب آدم است . اینقدر مباحثه کردیم
 باز می گوید چه می پرسی ، می‌پرسم
 که تو به چه کسی رسم تعظیم به جامیآوری .
 (شمشاد) در پیرامو نش نظر انداخت ،
 بعد به هم مسلکش نزدیک شدو آهسته با
 صدای نرم (مثلیکه ترس داشت صدای او را
 کسی دیگر بشنود) گفت :
 - به زیبایی .. به عشق من
 هم مسلکش از شنیدن سخنها ی او خنده
 را سرداد ، خنده های تمسخر آمیز او همچان (شمشاد)
 خنده های تمسخر آمیز او همچان (شمشاد)
 آتش بل کرد . از عصبانیت زیاد تمام وجودش
 می سوخت . هر دم میخواست گلوی او را با
 پنجه های زور مندش چنان بفشارد تا خنده
 هایش جا به جا بند آید . همه چیز به دور
 سرش می چرخید ، دندانها یش را به هم
 می سائید و کلمه هائی از ذهنش می پرید .
 - احمق .. به .. عشق .. من .. می خندد !!
 هم مسلکش که به وضع او پی برد بسا
 شتاب از او دور شد .
 رشته های زمان به هم گره می خورد و
 (شمشاد) روز های دراز هم به نوبت خود و هم
 به عوض دیگران وظیفه اجرا می کردو منتظر
 دیدار (او) می بود . تا کنون هرگز نتوانسته
 بود با (او) هم سخن شود . تنها به تماشایش
 دل شاد می داشت . در اولها اندیشه‌ای هم
 سخن شدن با (او) در مغزش جا نمی گرفت
 و به خود این حق را قایل نبود که با (او) هم
 سخن شود . فقط تماشا یش برای او همه چیز
 بود . رفته رفته این آرزو در ذهنش بارور
 گردید ناروژی با (او) هم سخن گردد . این
 آرزو از یکسو برایش رنج آور بود و از سویی
 لذت بخش . این آرزو دل نا آرام او را نا آرام
 تر ساخته بود . همواره می اندیشید تا چگونه
 با (او) هم گپ شود .
 روزی از روز ها که آفتاب گرم تابستان
 نزدیک به نیمه آسمان رسیده بود . آرزوی هم
 گپ شدن با (او) شمشاد را بیخی بی تاب کرده
 بود . زمان عبور چاشخانه (او) نزدیک می شد .
 (شمشاد) در آن روز از یک چیز بسی دل‌تنگ
 می گردید - از عبور و مرور آدمان زیاد ، او
 آرزو داشت ایکاش غیر از آنان هیچ کس دیگر
 به شهر نباشد . (شمشاد) در میان این حیرت
 ها غوطه ور بود که از دور (او) نمایان شد .
 (او) امروز در نگاه (شمشاد) از زیبای زیباییان
 هم زیباتر به نظر میامد . تنها یک پیراهن نخی
 که زمینش سپید و گلهای نیلو فر در آن نقش
 بسته بود به تن داشت . آستین هایش کوتاه
 بود و دامنش کمی بالاتر از زانو هایش می

خوش رنگ و ساقهای خوش تراشش فرسار
 نماید . روی پیراهن خوش دوختش از خودتکه
 پیراهن ، کمربندی در کمر باریکش به شکل
 گل زیبایی گره خورده بود . قد رسا ، گردن بلند
 سینۀ فراخ ، پستانهای برجسته و اندام موزون
 داشت . بینی کشیده ، چشمهای آهویی ، بالبان
 عقیق رنگ و دندانهای صدفی اش چنان متناسب
 به چهره‌نگ معصوم قهوه‌ئی رنگش نقش شده
 بود که هیچگونه عیبی در آنها دیده نمی شد .
 زلفهای پاک سیاهش تا به کمر افتاده بود ، همه
 چیزش پاکیزه و طبیعی بود ، هیچ آرا یشش
 مصنوعی در او به نظر نمی رسید .
 در حالیکه یک شاخه گل سرخی به دست
 داشت با تمکین گام می برداشت و کم کم به
 دهلز پیاده رو نزدیک میشد . هر چه (او)
 نزدیک تر می شد هیجان (شمشاد) بیشتر می
 گردید . از یکسو تابش گرما و از سوی دیگر
 شدت هیجان و احساسات وجود او را چنان
 گرم نموده بود که تمام بدتش آتش شده بود .
 وقتی (او) به چند قدمی دهلز رسید ، (شمشاد)
 عراده ها را اجازه عبور داد و خود متوجه (او)
 شد . (شمشاد) طوری محو تماشای (او) گردید
 که پس از عبور کمال عراده‌ها ، باز هم دستمال
 یش باز بود و هیچ ملنگت حالش نبود . تا که
 (او) برایش گفت :
 - اجازه می دهید ، نوبت ماست .
 (شمشاد) که به خود آمد به شتاب به
 (او) نزدیک گردید و در برابرش رسم تعظیم
 بلندی بالائی نموده گفت :
 - ببخشید که درین گرمی باعث معطلی شما
 شدم .
 (او) در مقابل این وضع احترام آمیز و حالت
 هیجان زده «شمشاد» با لبخند مهربانانه گفت :
 - پروا ندارد ، ملاحظه چند لحظه به گرمی
 ایستادیم ، گرمی برای شما طاقت فرسا ست
 که ساعتها ایستاده هستید .
 (شمشاد) که در برابر «او» بکلی خود را
 باخته بود . نمیتوانست سخنها یش را مرتب
 کند ، در حالیکه زبانش بندبند می شست
 گفت :
 - وظیفه است .. خدمت .. شما .. خدمت
 مردم است !!
 (او) که به حالت هیجان زده (شمشاد) پی
 برده بود به راهش ادامه داده با مهر بانی
 گفت :
 مردم خدمتگاران را فراموش نمی کنند ،
 این هم از طرف من بیاس خدمت شما ...
 شاخه گل را به سوی او پیش کرد .
 (شمشاد) که تماشای از شوق می لرزیدو
 سراز با نمی شناخت طوری خود را بالای دست
 ترو تازه (او) انداخته گل را گرفت که (او)
 کمی ترسید و به سرعت دور شد ..
 (او) رفت . مگر (شمشاد) نمیتوانست به
 این خوشبختی اش باور کند . به نظر او می

وی شادمانه می خندند .
 دواز خوشی بال کشیده بود . بلا درنگ به دکان
 گل دانی فروش رفته یک گلدانی
 مقبول کاشی استا لفی خرید و طوری گل
 را به طاق بلند اطاقش نهاده که هیچ
 نمیتوانست به یادش آورد که همه این کار هارا
 چگونه انجام داده است .
 فردا باز هم به وقت معین با سرو صورت
 پاکیزه و دریشی مرتب به خاطر دیدار (او)
 بالای وظیفه آمد . بسی می کوشید تا هرچه فعال
 ترو منظم تر خدمتش را انجام دهد . هر دم به
 گوشش صدای دلنواز او طنین انداز میشد .
 هر دم خدمتگاران را فراموش نمی
 کنند .
 ولی (او) امروز صبح نیامد ، چاشت هم نیامد
 و عصر هم نیامد . فردا باز هم نیامد و پس
 فردا باز هم نیامد (شمشاد) دیگر از سواس
 و تشویش خواب و راحتش را از دست داده بود
 وی نمیتوانست از کجا و چگونه سراغ (او)
 را بگیرد . تا به سپیده دم در همانجا ، در دهلز
 پیاده رو ، در گذر گاه (او) منتظر بود و قدم
 میزد .
 در شب چند مین (دریک شب تاریک ، شبی
 که همه چیز را تاریکی هادر آغوش داشت و
 تنها ستاره های در خشان از دور دست هاز
 دل آسمان نیلگون چشمک می زدند و تلاش
 داشتند که تاریکی ها را روشن کنند .)
 (شمشاد) دیوانه وار عرض و طول گذرگاه (او)
 را می پیمود و ساعتها در آنجا جای که
 شاخه گل را به وی داده بود ، ایستاده میشد
 و در اندیشه فرو می رفت .
 در همین حالت بود که چراغ موتوری دیده
 های او را خیره کردو در برابرش متوقف شد
 و در پشت سر آن موتور های زیاد صف بسته
 بودند . وقتی به خود آمد و خوب متوجه شد ،
 دانست که موتور گل پوش عروسی است . از
 برابرش کنار رفت و اجازه عبور داد . در پرتو
 چراغهای داخل موتور به نظرش آمد که کسی دستش
 را به سوی او تکان می دهد . خودش را به
 شیشه موتور نزدیک ساخت ، عروس بود که
 یک دستش به گردن داماد حلقه شده بسود
 و دست دیگرش را بسوی او تکان می داد ،
 به سوی آشنا ، به سوی شمشاد .
 بلی عروس بود . (او) بود ...
 (شمشاد) در همانجا سدر گذر گاه (او)
 در گذر گاه عشقش - خودش را پیر ساخت .
 فقط یاد دیدار (او) و با لبخند دوستانه اش که
 در برابر رسم تعظیم های او در دهن چون
 شکوفه اش نقش می بست شاد می بود . شاد
 می بود از اینکه غمی دارد ، غمی گرمی و خاطره
 انگیز .
 هر کس از حالش می پرسید ، لغتشی
 ساکت می بود و به حیرت می رفت و بعد با
 لبچه غم آلودی می گفت :
 (گل شمشاد پر بر شد !!)

ببینیم خدا

چه میکند

میشد. درباره بهبود هنل شکی باقی نبود هنل بزیدگی علاقمند شده و نیروی بیشتری احساس میکرد او دیگر غیر از علم توانایی حرکت پارتیج و تکلیف و ناراحتی دیگری نداشت سمتی گفت معلوم است که این رنجوری خیلی هابه پاهای مغلرچ هنل ارتباط نداشته است. درپاهای حس و حرکت زیادی پیدا نشده بود اما صحت هنل بصورت عموم خوب بود، شفافیت و روشنایی چشمانش به نسبت روزهای قبل خیلی بیشتر و بهتر شده بود خوشی او چند برابر شده بود و اینرا همه کس در دور و پیش او بشمول خود هنل احساس میتوانست کرد. چنانچه سمتی میگفت او دختر بیرون بود که با فلج شدن پاها در قفس اطاق خواب محبوس مانده بود با آمدن لوسی این مرغ وحشی و صحرانی دوباره با صحراها و باغها و دستها انس گرفت. صحبت درباره او باین ترتیب بین سمتی و والدین هنل آغاز یافت سمتی در اخیر گفت من ترتیب آنرا گرفته ام که هنل به زوها نسبوگ برای آزمایشات بیشتر باید برود آنجا فعلا یک متخصص امریکائی مؤظف است که از گفته من مشاهده آزمایشات اولی به حادثه بیماری او علاقه گرفته جانی باشنیدن این کلمات گفت: هر چه زودتر اما بگذارید انم چه مدتی باید او در زوها نسبوگ بماند سمتی گفت نمیدانم من فوراً رفتی زوها نسبوگ هستم میتوانم او را به زوها نسبوگ ببرم. گریس برسید درین آمد و شد چند مصرف خواهد شد، سمتی جواب داد: خیلی زیاد نخواهد بود بعضی از دوستان من در بیمارستان وشعبه پرستاری هستند که میتوانند در تقلیل مصارف کمک کنند. جانی گفت اگر مصرفی هم شود در مقابل صحت یافتن یگانه دخترمان اهمیتی ندارد من تمام زندگی ام را در این قمار میزنم.

گریس گفت جانی من با هنل مرسوم و آنجا بغانه خواهرم موریل میباشم. آیا تو برای مدتی شرد و خانه را مراقبت و غمخواری میتوانی... برای من پریشان نباشیدن ترتیب خانه را بر این میگم مزرعه که فعلا کار زیادی ندارد تا باران نشود قلبه نمی براید. موآشی قلبلی که مانده سر رشته و مراقبت زیاد نخواهد

هفته یکبار برای آب و غسل دادن میبرم شان و این روزها میتوانم یکشنبه که روز رخصتی است انتخاب کنم. لوسی تنها چیزی بود که هنل برای آن ابراز نگرانی میکرد. اما چون این کارها خود یک ماجرا بود یک تغییر بود او پذیرفت او قبلا هیچگاه در شهرهای بزرگ نبوده و احساس اینکه شهر مرکزی کشورشان را خواهد دید کمی احساس رضایت و قناعت میکرد. او گفت: لوسی مرایاد خواهد کرد چنانچه من عقب لوسی دق و خفه میشوم لوسی هم برای من دلنگت خواهد شد. پدر تو مراقب لوسی میباشی هنل پدر صدای او اینوقت مشوش گشوده و شبیه به یک ناله بود پدرش گفت: هنل بچیم من از او مراقبت و نگهداری میکنم.

بالاخره آنها به بیمارستان رفتند. جانی تنها بود، نامه هایی از گریس زود زود تقریباً همه روزه برایش میرسید اما دیگر گریس نبود که به امید آن به سوی خانه بدود. دیگر دختری بنام هنل در خانه انتظارش را نداشت که لحظه بالخطائی آغوش بروی او باز کند و در بازوانش قرار گیرد او نامه های گریس را از پوسته خانه قریه تسلیم میشد دیگر در خانه صحبت شیرین و احساساتی هنل شنیده نمیشد که همه از خوبی های لوسی حرف بزنند و واقعا هنل دختر عجیبی بود. از رفتن شان حال تقریباً یکماه میگذشت ولی برای او سالی معلوم میشد. آنان بروی توصیه دکترها - گریس و هنل باید برای مدت بیشتری آنجا میماندند. بل های مصارف شان توسط پوسته میرسید اگر چه بل های چندان بزرگ نبود اما بل های حاوی مبالغ کوچک هم برای دهقان ناداری که در ظرف سه سال خشکسالی مصیبت بزرگه چیزش را از دست داده بود گران و طاقت فرسایم بود سمتی در تقلیل مصارف واقعا کمک شایانی کرده بود اما بازم مبالغی با بدسویه و نادیده نبود موآشی فروخته شد و چیزی تمام پس موآشی دیگر خدمتی هم ننیخواست دونوگری که داشتند بعد از نادیده

اجرت شان مرخص شدند تنها حرمان پیرمانده بود او نوگر و وفاداری بود که باین خانه و اهل آن عشق میورزید او به جانی گفت اگر پول هم در بابت نکند همینکه غذای بخورم نمیرباید جایی نمیرود جانی همواره در اندیشه های خود مغرق بود او از لطف هوای بهار و زیبایی مزرعه و اطراف حظ نمیبرد اصلا زیبایی برای او که از خانم و یگانه دخترش دور بود معنی ای نداشت زیبایی عشق و زندگی در گرمی آغوش خانواده برای انسانهای متحسس قابل درک و احساس است کسانی که از عزیزان خود دور هستند چنانچه اندیشه رسیدن به موجودات عزیز که دوست شان دارد نمیتواند مصروفیت و شغلی داشته باشد و زود می آید اگر از محبت خالی باشد حیات حیوانی و گیاهی خواهد بود. زندگی بدون دوستی و وزیدن و دور از محبت زیستن اصلا زندگی نیست. بلکه یک دوره جمادی و حیوانی است و مثل آنست که شخصی در خلای کامل و در حالت بیرونی قرار داشته باشد جانی هم درین مدت کوتاه در غیبت زن و یگانه فرزندش - فرزندیکه از جان خود بیشترش میخواست و برای بهبود او از هیچگونه اینار و فداکاری و قربانی دریغ نمیکرد چنین احساسی داشت جانی خود را دور از زن زیبا و دوست داشتنی مهربان و با عاطفه اش خسروی آب و برگاهی بر معنی درین گایات وسیع می بیند است. او همه چیز را که در خانه داشت آهسته آهسته بفروش رساند و در مقابل بل های که از بیمارستان توسط پوسته برایش میرسید تدریجاً کرد و قتی همه چیزهای قیمتی فروخته شد لوسی آخرین آنها بود. قضاوت جانی همین بود که باید لوسی را تا وقتی که بسیار مجبور نشود و عوزاعتمه قیمت دار در خانه دارد نفروشد. حقیقتاً او چیزهای دیگر مثل دکمه های طلائی استیشر - ساعتی را که از پدر برایش مانده بود پتوس نقره ای گریس - موآشی - قالی - تفنگ های شکاری و غیره همه را فروخت اما از فروش آخرینش یعنی فروش لوسی - به هنل چیزی ننوشت نباید دختر حساس و بیمارش را رنج

میداند او نباید پریشان و ناراحت شود. او به مزارع خالی و قریه بی حرکت و مرده نظر انداخت بوی حیات در آن نشنید و اگر آثار حیات موجود هم بود اقلاً چنین آثاری برای او وجود نداشت او چون زار (چراگاه موآشی) نزدیک خانه اش راه یک قصاب گرایه داده اما از هیچ چیز متأثر نبود ولی دراز دست دادن لوسی (مادبان هنل) تأثیر داشت.

این اسب جزء افراد خانواده شان محسوب میشد و ارتباطی بازنش گریس و دخترش هنل داشت. مادبان هر شب انتظار او را میکشید و جانی قبل از آنکه برای خوابیدن برود بساری طبق فرمایش دخترش خبر لوسی را میگرفت - به قضا در شب های مهتاب او در خیابان ها و اطراف مزرعه قدم میزد در حالیکه لوسی مثل یک سنگ و فادار و تعلیمی او را قدم به قدم تعقیب میکرد و حال این اسب دست آموز که صاحبانش با او و او با اهل خانه انس گرفته بود از دست رفت. امروز اسب فروخته شد امروز عصر و قتی مینز برای بردن لوسی بجهای رابه خانه جانی روانه کرد با رفتن لوسی خانه بش از پیش خلوت - ساکت مرده و خالی معلوم میشد و واقعا این اسب که یک اسب معمولی بود چه تغییراتی در حیات او و دخترش هنل آورده بود همین تفکرات و اندیشه هایش از پیش جانی را نارام و پریشان ساخت فکر میکرد که از دست دادن اسب را چگونه به هنل توضیح داده خواهد توانست. اسبی که هنل را از مرگ نجات داده و به زندگی امیدوار و مایل ساخته بود خوب حال دیر بود اسب از دست رفته و پول آن نیز به حساب شفاخانه (بیمارستان) تسلیم داده شده بود. لوسی به هنل سواری میداد و هنل را از رنج بستر و محرومیت پانداختن نجات داده بود. حیات رابه او دوست داشتنی و خوشمندی ساخته بود در هر مکتوب خود هنل کوچک راجع به لوسی مینوشت و از پدرش می پرسید که لوسی در چه حال است؟ او دستمال دست خود را ذریعه پوسته برای پدرش فرستاده و توصیه کرده بود که آنرا به لوسی بدهد که بسوی او نوشته بودن همه شب دستمال را در بستر باخورد داشته تا بوی سر داشته باشد لوسی حتماً آنرا تشخیص میکند پدر دستمال را حتماً به لوسی بدهد او اینکار را کرده و دستمال هنل را به لوسی داده بود که او آنرا بویس کرد - و در مقابل از جانی نسبت این هدیه گرانبسیا باخشم و ایما و اشارات (دانه حیوانی) خود

داده جواب داد. در اسب بند (انگلی) است میتر
گفت بلی من او را دیدم چانی گفت فرانک چه
واقع شد من خواب بودم که لوسی آمد و مرا
بیدار کرد تازه چشمم گرم شده بود و حال
هم غرق خواب بودم که تو آمدی من هم بیدار
ساختم. معلوم میخوامم باکی ندارد حال که
بیدار شدم اما چرا چه واقع شده خوب من
فوری آمدم طفل ها از گریه و نارامی خود مرا
دیوانه ساختند آنان پریشان و ناراحت شده
اند. خوب بگو چه واقع شده چه واقع شده -
چه میدانم؟ ما او را در اسب بند گذاشتیم علوفه
رذابه اش هم کافی بود و معلوم میشد که
که آرام و جابجا شده و ناوقت شب اولادهایم از
کلکین اطاق شان سرشان را خارج ساختند تا
لوسی را از بالا ببیند دیدند که لوسی رفته آنها

ریخت و خود بطرف خانه اش رفت.
این بار وقتی چانی به بسترش وارد شد
خواب زود تریه سرانگیس آمد او خسته شده
بود اما روحش آرامش یافته بود پس حال
لوسی خانه بود اما باخانه بودن لوسی کار
تصاحب بانجام نمیرسید لوسی فروخته شده
و پول آن نیز تادیه شده بود و پنجاه پوندی که
میتر در بدل قیمت لوسی برایش داده بود
فعلا در پست و در راه بیمارستان بود خوب بپر
حال در همین لحظه هم خدا در آسمان و آن بالا
ها بود و لوسی دوباره بغانه آمده بود صداهای
فرانک میتر صبح وقت که هنوز روشنائی پوره
ندیده بود او را از خواب بیدار کرد چانی چانی
او صدا میزد لوسی اینجاست چانی چشم
های خواب آلودش را با پشت دست ما لش

انتان و شکر گذاری کرده بود - اما این لوسی
خوب و قدر شناس فعلا از دست رفته بود و فروخته
شده بود او برای فروش باقی اموالش هیچ
تاثری نداشت اما برای لوسی واقعا متاسف
بود حال می اندیشید که آیا چگونه برای هلن
توضیح خواهد توانست که لوسی کجاست
و چرا فروخته شده او از فروش بعضی اشیاء
به گریس هم نگفته بود اما گریس زنی مهربان
با احساس با عاطفه و هوشیار بود و خود میدانست
که سعی برای نجات هلن از همه اموال و دارائی
های دنیا پردازش تر است او با این اندیشه ها
نان شیش را خورد و به بستر رفت صدای
خواندن بقیه ها و مرغان شبگرد از دور و پیش
به گوشش میرسید فکر کرد شاید بزودی باران
های موسمی باریدن آغاز کند و اوقاد را خواهد
بود که زمین ها را قوبه کند اگر وقت این کار را
بباید اوقلا تراکتور را فروخته بود ز خدا
شکر گذارم که افلا تراکتور را دارم اما چه معلوم
شاید آبنده مجبور شوم آنرا هم بفروشم
اندیشه اش باز بطرف خدا دور خورد و فکر کرد
خوب خدا خودش عاقبت و نتیجه کارها را بهتر از ما
میداند گفته سمتی بیادش آمد - آنچنان
بالا خدائی هست تا او چه میکنند این تفکرات
و اندیشه ها وقت زیادی او را بیدار نگه داشت
اما بعد با خواب رفت شاید بیستکی اول یا وقفه اول
خوابش بود که دفعتا و بی مهابا بیدار شد و لوسی
پیر مادیان هلن را در خواب دیده بود و شاید
در خواب صدای لوسی را شنیده بود اما حال
بیدار بود اما باز هم صدای لوسی را میشنید
شبیبه بعد شبیه لوسی همین نزدیک ها بود
اما بدون پوشیدن کتی یا جاکت با لباس نازک
خواب سراسیمه و با پایهای برهنه از اطافس
خارج شد همین که نزدیک برنده خانه رسید
دید لوسی آنجاست لوسی نزدیک برنده خانه
رسیده و در حالیکه شبیه میکشید با گردن خود
کتاره های برنده را میخارانند وقتی که او بیرون
برآمد نزدیک بود لوسی پر بازو هایش بالا
شود مثل سنگ که با صاحبش بازی میکند
و بعضا صاحبش را بغل میکند لوسی همچنان
میکرد و تقریبا با زبان اسپانه و حیوانی خود
میگفت که چانی اینست من دوباره خانه آمدم -
شاید کار دستی نباشد شاید به نظر بعضی ها
بد باشد اما بپر حال من خانه آمدم لوسی
سرش را بین بازوان چانی قرار داد و خود را
به چانی میمالید چانی سراسپ را گش کرد
و بوزش را بوسید فکر کرد من عجولت
اسی را نبوسیده ام اما دخترم هلن لوسی را
عزار ها بار بوسیده است هلن با لباس نازک
و لطیفش روی لوسی را با او و پیشم آن بار بار بوسیده
بوسه لوسی را تقریبا مثل بوسه هلن شیرین
و با کیف یافته و ازین کار تعجب میکرد او مادیان
را برای مدتی به قدم زدن دعوت کرد چون
خودش به گردش و قدم زدن نیاز داشت
بعد مقدار آب مثل شبها دیگر برای لوسی
آورد و بعد از آنکه آب را نوشید آنرا در انگیل
(اسب بند) داخل ساخته مقداری علف برایش

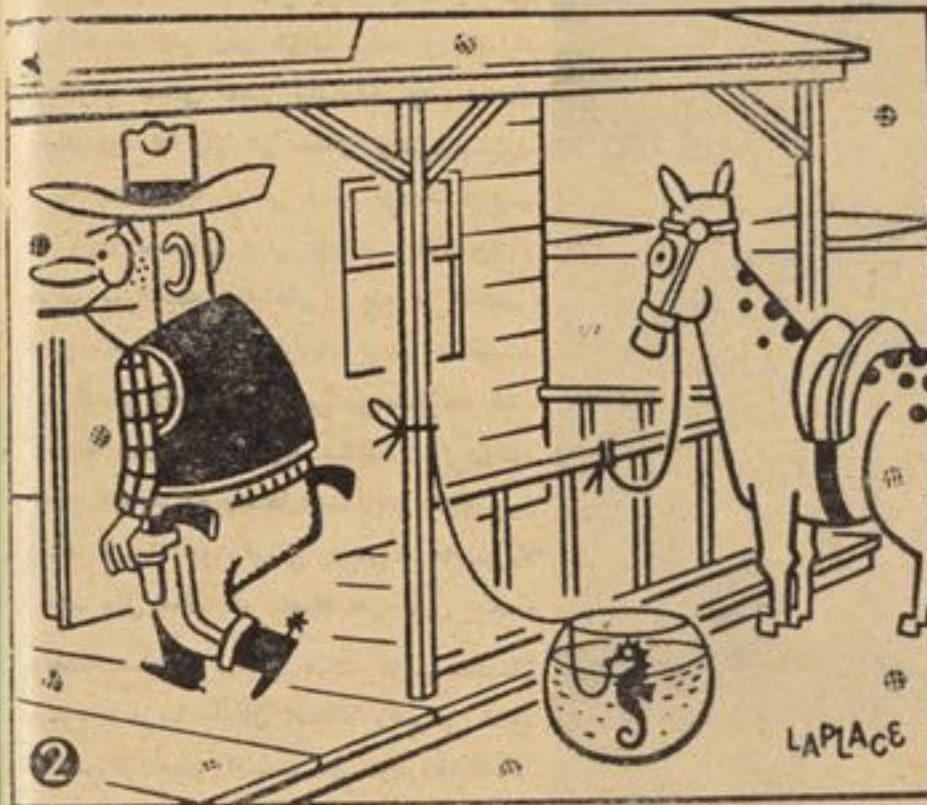
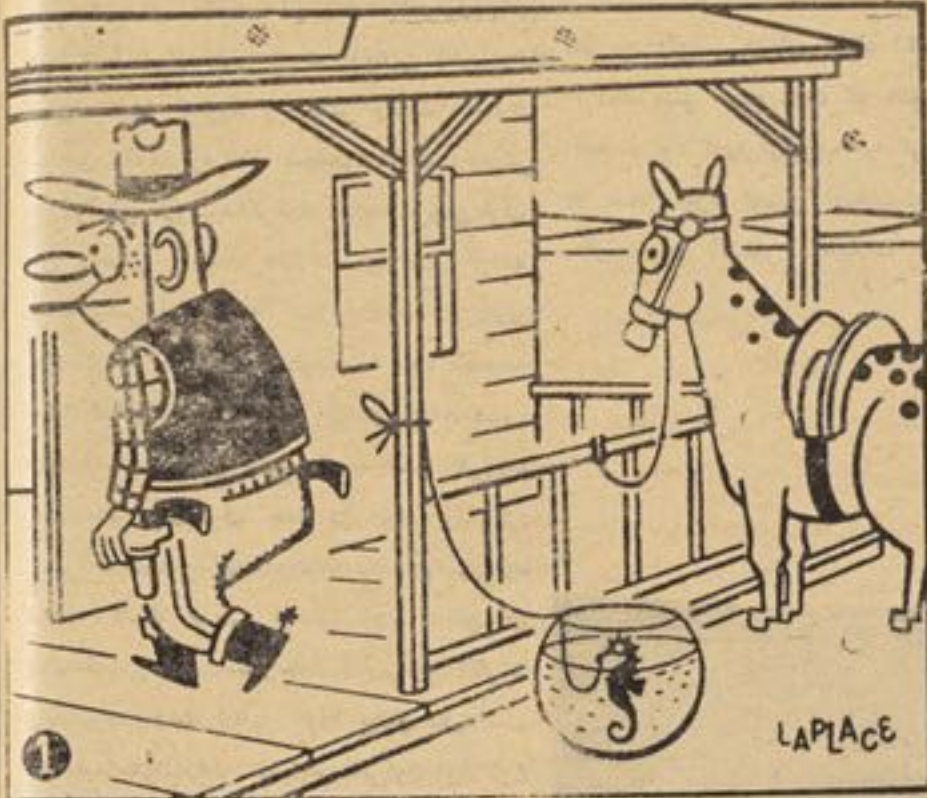


باقیدار

سر گرمی ها

چنداختلاف

ظاهرا این دو شکل باهم مشابه
میباشند اما درواقعیت چندین اختلاف
درآن ها موجود است آنرا در یافت
نمائید و بما بنویسید .



این موسیقیدان کیست

اودر ۷می سال ۱۸۳۳ میلادی در شهر هامبورگ در خانواده موسیقیدان فقیری که بنام شبمحتاج بود قدم بعرضه وجود نهاد گرچه در اوائل زندگی کم مانده بود از بسی غذایی بدیاری عدم رهسپار شود ولی بعدها در موسیقی نامی درخشان و مقامی والا ارزنده یافت پدرش که درارکستر تیاتر هامبورگ کنترباس می نواخت نذر کرده بود اگر دارای پسری شود این نامرا برایش انتخاب نمایدذوق به هنر و شوق به موسیقی در طفولیت دراز اشکار بود بطوریکه در شش سالگی پیانو و بعد مسات موسیقی را از پدرش آموخت در هشت سالگی قادر به نواختن کامل آثار مشکل موسیقی بود و در سال ۱۸۴۳ که سه ساله بود برای اولین بار بسه خلق آثار موسیقی پرداخت و اینهمه ذوق واستعداد و ابتکار بر آن سن سبب شد تا نظر یکی از برجسته ترین موسیقیدانان آنروز آلمان یواخیم ویولونیست مشهور باو جلب شود.

قسمتی از زیبا ترین آثار موسیقی او، در طی همین سالها که موسیقیدان عاشق، رازدرون رازد سینه خود مخفی میداشت بوجود آمدند و سر انجام، وقتی در سال ۱۸۵۶ میلادی رابرت شومان پدر و حیات گفت او روزی از عشق خود پرده برداشت و آنرا نزد بیوه شو مان فاش ساخت و در حالیکه یکی از جدید ترین آهنگهای خود را باو تقدیم میکرد از او تقاضای ازدواج کرد و چون کلارا چاره سال از او بزرگتر بود قبول نکرد، این تنها عشق او بود زیرا از آن پس با وجود شهرت و محبوبیت زیادی که داشت نه عاشق کسی شد و نه عشق کسی را پذیرفت و نه تا آخر عمر ازدواج کرد و سر انجام نیز روز ۱۸ آوریل ۱۸۹۷ میلادی بعد از شصت و چهار سال زندگی مرد آثار او چهار سنقونی، کنسرتی ویولون و غیره میباشد.

شما اسم این موسیقیدان را برای ما بنویسید .

یواخیم، موسیقیدان جوان را در جریان یک کنسرت ملاقات کرد و بتوصیه او بود که روتن از آهنگسازان مشهور آن عصر یعنی فرانتز بست و را بست شومان سر پرستی هنری او را بعهده گرفتند و درین زمان او بیست سال

ابیات ذیل را تکمیل کنید

- بدین خرمی..... بدین تازگی بهار
- بدین روشنی..... بدین نیکو بی نگار
- یکی چون بهشت..... یکی چون هوای دوست
- یکی چون..... بلخ یکی چون بت بهار
- از سر شک ابرهوا از نسیم گل
- درخت از جمال برگ سر کهز..... زار
- یکی چون پرند سبز یکی چون..... خوش
- یکی چون..... خوب یکی چون رخا ن یار
- ندرو عقیق روی..... سپید رخ
- گوزن سیاه چشم..... ستیزه کار
- یکی خفته بر پرند یکی خفته بر.....
- یکی رسته از نهدت یکی..... از حصار

پیدا کنید



حیوانی را در بین این دایره می بینید ولی حیوان میخواهد خود را از این دایره خارج کند شما به او راهنمایی نموده از آنجا بیرون سازید و به ما بنویسید که زمین کدام حروف خارج میگردد .

این تکت پستی در کدام سال به چاپ رسیده است ؟



این تکت پستی که به مردی از مردم نیوزک بنام «رابرت بیراک» که کلکسیون تکت پستی داشت دوورقه پستی که شامل صد قطعه بود برای نگهداری خرید وقتی که مدت اعتبار این تکت به پایان رسید بخرید و فروش آن به بورس افتاد این مرد متوجه شد که تمام تکت های او اشتباهی است با این ترتیب که عکس طیاره بارنگی جداگانه چاپ شده در حالیکه بقیه تکت های بازار برنگ دیگری بود همین اشتباه سبب شد که امروز هر یک از تکت های رابرت بیراک ۱۵۰۰۰۰ هزار دلار خرید و فروش شود مالک این تکت ها مدت ها پیش مرده است .

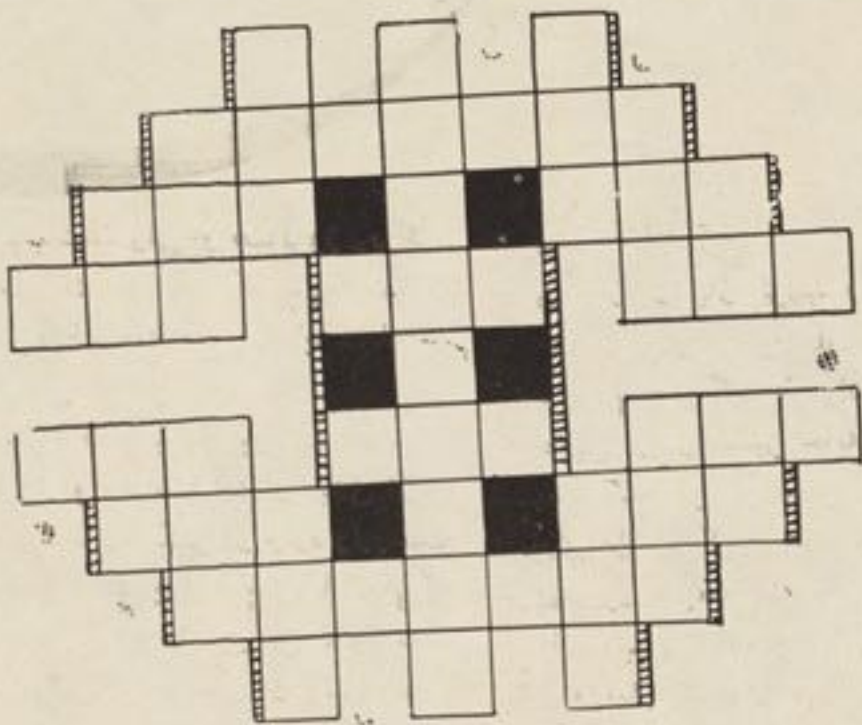
شما بگوید که این تکت پستی در کدام سال وبخاطر چه بچاپ رسیده

مرتب صفحه : صالح محمد اکپسار

این جدول را خودتان طرح کنید

خوانندگان عزیز!

- ۱- الف، ب، ن، د، و، ل، خ، س نمره ۵ - ض، گ، چ، ث، ذ هر کدام
- ۲- ت، ح، ز، ش، ص، ع، ف هر پنجاه نمره
- ۳- ق، ز، ک، ج، ط، ظ، غ، م، هر ماطرح های ارسالی شما را درجه بندی نموده طراح درجه اول دوم سوم
- ۴- ه، ی، پ، ذ، ژ هر کدام چهل راعرفی خواهیم نمود .



حد اکثر وقت برای طرح این جدول: هفته بعد از انتشار مجله است لطفا طرح خویشرا هرچه زود تر به آدرس مجله بفرستید .

درین شماره بعضی جدول های عادی که همیشه درین صفحه بنظر تان رسیده است جدول جدیدی نشر میکنیم که شرح ندارد ومعنی آن اینست که فقط خود جدول رسم شده ولی طرح نگردیده است. ما طرح این جدول را بعهد شما میگذاریم ولبته علاقمندان جدول خوب میدانند که طرح جدول به مهارت طرح کنندنده بستگی داره همانطور یکه یکنویسنده چیره دست دربارہ یک مطلب معین نوشته بخته وپس مغزی مینویسد ونوشته نویسنده مبتدی نمی تواند به همان زیبایی باشد طرح جدول هم به اندازه دانش ووقت طرح کنندنده ارتباط دارد. حال ما این جدول را در برابر شما قرار میدهم تا بذوق خود آنرا طرح کنید ولبته چندنکنه رابایست رعایت نمائید .

۱- تکرارحروف مانعی ندارد ولی ازتکرار کلمات در ستون های مختلف اجتناب کنید

۲- بکشید کلمات داخل جدول مفهوم ومعنی درستی داشته واز کلمات متداول باشد، چه بهتر که از اسما ی شخصیت معروف، مجلات ویا چیز های معروف استفاده کنید .

۳- کلمات بی معنی ویا ناقص را حتی الامکان ننگانید .

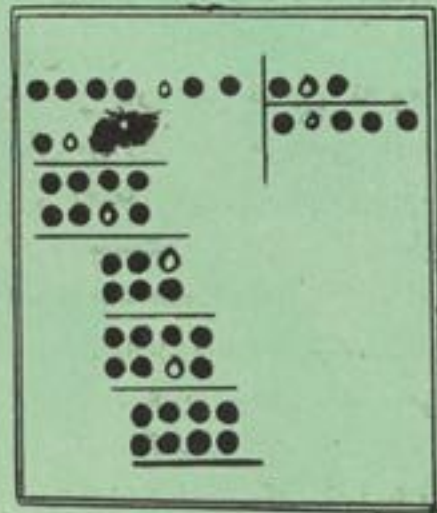
اکنون که این مطالب برای تان روشن شد باید بگوئیم که طرح های ارسالی شما را وقتی که در یافت نمودیم در صورتیکه نکات بالا را رعایت کرده باشید با اساس حروفی که استعمال کرده اید نمره میدهم هر طرحی که مجموع نمراتش بیشتر ازهمه باشد بعنوان طرح درجه اول انتخاب و همراه باعکس طرح کنندنده باین جدول مجددا نشر میکنیم تا سایر خوانندگان به حل آن پردازند البته کسانیکه بدرجه دوم وسوم هم قرارمیگیرند جدول شان نشر میگردد ولی از نشر عکس شان خود داری خواهیم کرد زیرا امتیاز مذکور راتنها به طراح درجه اول قابل شده ایم. باید تذکر بدیم که امتیازات ازروی نمره کلمات سنجیده میشود، اینک نمره هر کلمه رانشر میکنیم

این شعر را منظم ساخته و بگوئید شاعرش کیست

بهار است وما شاخه پراز گل رابایک دنیا سعادت بشما تقدیم مینمائیم امامیدانید که بار بهار چندین برگهای شکوفه راپرا گنده نموده واز هم پاشیده شده است که در هر گلبرگ آن یک کلمه تحریر گردیده است که از تنظیم آن شعر یک شاعر بوجود می آید شما این شعر رابرای ما بانام شاعرش بفرستید .



اعداد نامعلوم



یک عدد هفت رقمی بایک عدد سه رقمی تقسیم گردیده است اما نسبت چپه شدن رنگ بعضی اعداد ازپسین رفته است آیا شما میتوانید که اصل اعداد را دریافت نمایید ونا گفته مانده که چندین عدد پنج از آن باقی مانده است اصل اعداد را بما بنویسید

دوزن در زندگی اش

بعد روز یکشنبه یی، که از قدم زدن بر گشتیم جدی با احساس عجیبی بسوی تونی دید و گفت: «تو باید با این پیراهن زنده بیرون بروی.» البته این اشتباه خودم بود. یا دم رفته بود تا پیراهن های تونی را از کالا شویی بیاورم و او تنها يك پیراهن پاك داشت که برای روز دو شنبه اش مانده بود. ولی يك پیراهن پنبه یی از یکی از روك ها یافت و آن را پوشید. در حالیکه خود را نزدیک آئینه خم و چم می کرد گفت: «سابق که این پیراهن را می پوشیدم در سرك ها دهن دخترها بازمی مانده و من نیز به پوشیدنش موافقت کردم.» اکنون، در حالیکه جدی پایشانی ترش بطرف مامی دید، مسخرگی نبود من احساس کردم که زن خوب برای خانه و آشپزی نیستم. زمانیکه او رفت با چشمان پراشك بتونی گفتم: «جدی فراوش کرده که من تمام روز کار می کنم.» او شانه هایش را بالا زد: «مقارن نباش. او همیشه عادت داشت تا برایم کار کند و حالا بزودی این عادت از سرش نمی رود.» ولی این کار بمن بسیار سخت تمام شد. شام دیگر غذای که تونی دوست داشت پختن و آن را در داش ما دم

تا گرم باشد. ولی او همانروز دیرکرد و بعد از يك ساعت کمی پریشان شدم. ولی بعد دیدم که با عجله از زینه ها بالا شد. «بیخوش وقت بیادم نبود.» بعد رویم را بو سید. ادامه داد «جدی ازمن خواست تا دستگیر در واژه رادرسرتم و بعد يك پیا له چای با کیکی که پخته بود برایم داد. و من نخوا سم احساسش را جریحه دار بسازم.» «احساساتش» در حالیکه نان خراب شده را پیش رویش می گذاشتم زیر لب غم غم کردم. حتی فکر نمی کردم که تونی در پایین خانه با جدی باشد. به این ترتیب می دیدم که جدی دست بازی در زندگی ما دارد. احساس کردم که بدم افتادم. گلویم پر از بغض شده بود. بعد تر برای اینکه وضع را بدتر کرده باشم ساعت سر میزنی را که کنار ما قرار داشت و هر صبح بازنگش ما را بیدار می کرد، متوقف ساختم. تونی با لحن خواب آلود گفت: «فرق نمی کند ما خود بخود بیدار خواهیم شد.» صبح ناوقت از خواب برخواستیم با عجله بدون اینکه به سر و وضع خانه برسیم آنجا را ترك کردیم. آنروز بکارم خیلی مصروف بودم و زمانیکه خانه برگشتم مانده و خسته بودم و با قلب پریشان یا دم

از وضع خانه آمد. در واژه را باز کردم. و حیران ماندم. اتاق پاك تراز آن بود که من دیده بودم چیر کت خواب در ست شده بود و در آشپز خانه ظرف ها شسته شده بود. با حیرانی در واژه الماری را باز کردم همه چیز تغییر خورده بود... بعد همه چیز را فهمیدم باشتاب و عجله به پایین برگشتم جدی و بیل مشغول خوردن نان شب بودند. من بدون توجه فریاد کردم: «تو در اتاق ما رفتی؟» جدی سعی کرد با خوش رویی بگوید: «بلی شیلا صبح دیدم که شما به عجله از خانه بر آمدید. سعی کردم باتو کمک کنم. چرا چه شده؟» صدای بلند شد «چه شده» باز چیخ زدم. «تو کار دیگر نداری که به اتاق های من وارسی می کنی. او لین بار بود که ما کمی دیر خوا بیدیم. و دیگر لازم نیست من خودم کار هایم را انجام میدهم.» بیل داخل صحبت شد. «شیلا عزیز جدی فقط سعی کرد بتو کمک کند.» «تو اشتباه می کنی. تونی شوهرم است نه طفل خورد کسی دیگر.» برگشتم و بسوی اتاق رفتم و در همین موقع تونی داخل شد و فکر میکنم همه گپ ها را شنیده باشد. به همین سبب با گنگسی پرسید:

«چه شده است؟»

«از خواهر بزرگت پر سنان کن!»

«وقتیکه تونی بالا آمد. با لحن تهدید گرانه گفت:

«تراچه شده جدی فقط سعی نمود بتو کمک کند.»

«همیشه همین گپ اس.»

«او بدون اجازه اتاق ما را باز و داخل آن شده است.»

«خانه خودش است.»

«او نگفت که ما می توانیم مستقل زندگی کنیم؟»

بعد هر دو ما هیچ گپ نزدیم. و آن شب را روی بستر بدون اینکه باهم تماس کنیم خوا بیدیم. روز بعد

سرم به شدت درد می کرد. تونی يك کلمه هم گپ نزد و حتی بد و ن بو سیدم خانه را ترك گفت.

با آنهم به کار رفتم و لی تمام روز سرم در دمی کرد و روی قلبم با سنگینی فشار وارد می کرد. من متحمل جنگ و منا قشهر با تونی نداشتم لذا هنگام نان چاشت کمی سبزی و غیره خریدم تا شور با ی ترکاری که خیلی آنرا دوست داشتم بیزم. سعی کردم بعد همه چیز را با آرامش حل و فصل کنم.

ولی آنشب هنگامیکه تونی بخانه آمد صدای زمزمه ها و سپس بسته شدن در واژه را شنیدم و بعد سکوت همه جا بال گسترده.

در حالیکه گاز زیر دیگ شوربازا خاموش می کردم قلبم را خالی احساس کردم.

تونی بدون رفته بود که جدی و بیل را ببیند و حتی مرا ندیده بود.

وقتیکه بالاخره آمد بوی بیراز دهانش شنیده می شد.

پر سیدم:

«نان؟ و یا اینکه خورده ای؟»

گفت:

«شیلا اینطور گپ نزن. جدی مرا خواست تا معذرت بخواهد من برایش و عده دادم که بعد از نان خوردن پایین خواهم رفت...»

باقی دارد

قصه‌ای از غصه‌ها

میدانید اطلاع یافتیم که زنو-
فرزند دارد. ای وای... چقدر خود را
درمانده و بد بخت احساس می‌کردم
وقتی این موضوع را با او در میان
نهادم. دیدم باوقا حت تمام و پرروئی
چنین گفت:

اگر تو خوش باور نمی بودی با
این زوری همراه اشنا نمیشدی.
درمرا شما که احساس دارید و عوا-
طف آدمیت در شما زنده است بهتر
میدانید و می فهمید که ازین حقه
بازی و طراری در آن لحظات چقدر
احساس نا راحتی کردم چاره نبود
موضوع را با شما در میان گذاشتم
که زین مورد زهنمایی ام کنید.

م.ت از شهر نو
خواهر عزیز!

چه خوب است که یادیده باز
اطرافتانرا بنگرید و چهره هایی که
را که هر آن لحظه با تغییر ما هیست
شمارا در دام می اندازد دقیقانه
بررسی کنید.

ساحه معاشرت و حلقه مهمانی
هارا محدود و محدود تر سازید در باره
مشکلیکه اینک سر راه شما سبیز

گرفته است ب فکر ما بهترین رانجات
ازین سر گردانی فراموش کردن
«او» است و بس.
بامید موفقیت.



کوهستانات پر برف آلپ در اروپا زیبایی و شهرت خاص دارد

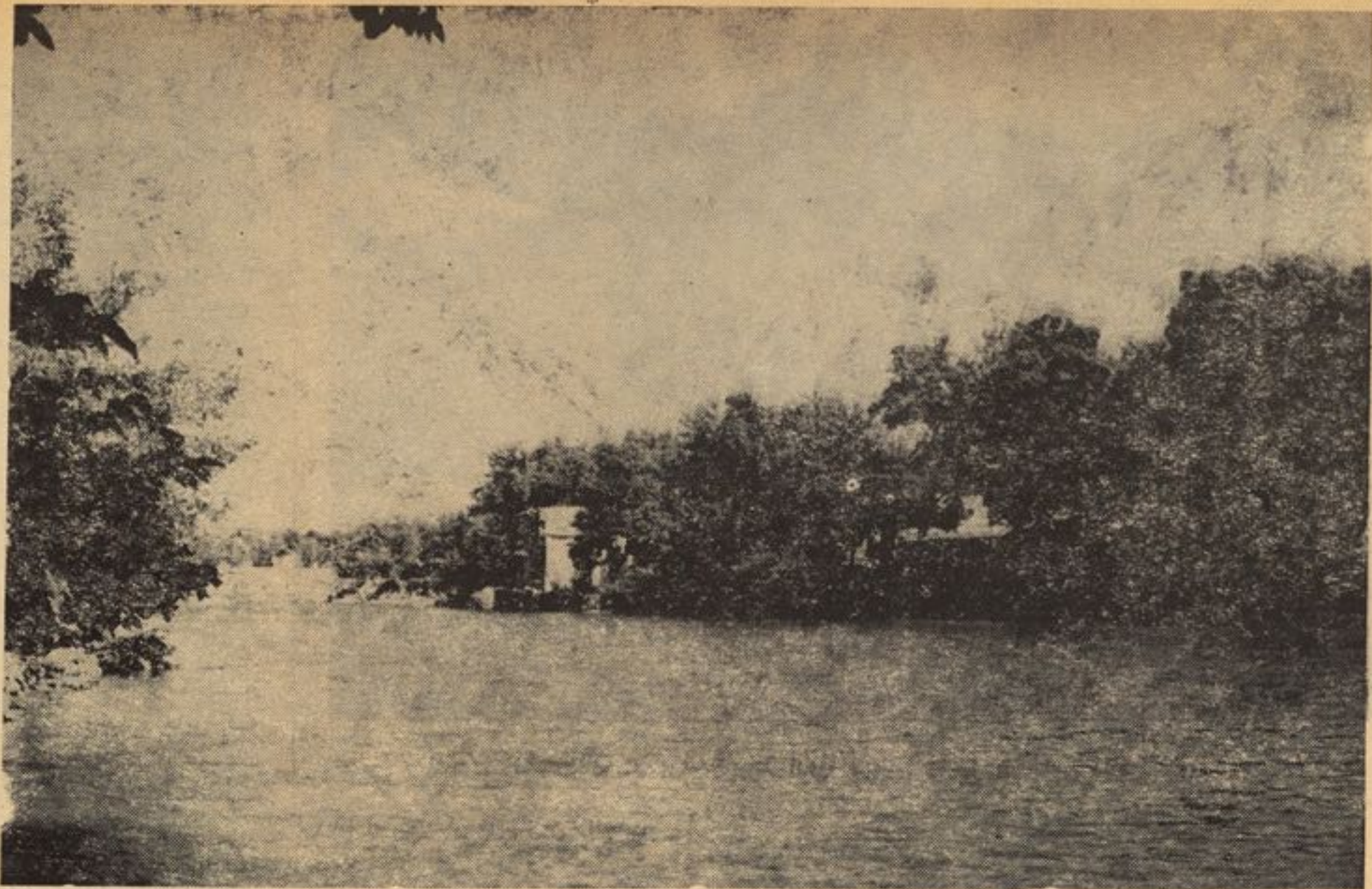
کشور ۲۰۰۰ نفری

شهر صنعتی لیختنشتین است بزرگترین
مرکز ترانسپورتی، سرکها و بزرگترین
استیشن قطار لیختنشتین و مرکز خط قطار
آستریا و سویز لیند میباشد. بادهای «فوهن»
دول بزرگی را در حیات اجتماعی و اقتصادی
لیختنشتین بازی میکند این باد، هوای خشک
و گرم را با خود آورده هوای این کشور را معتدل
میسازد و برای زراعت خیلی مفید واقع میشود.
باغات بصورت کم و بیش با میوه جات سیب،
ناک و آلو اطراف منازل را احاطه کرده اند.
دهات با آنکه خیلی سرسبز اند سبزیجات از
قبیل کرم، فاسولیه، نخود، پالک و جواری
برای خوراکی حیوانات گشت میشود.
گندم بعد از جنگ جهانی دوم درین
سرزمین عمومیت پیدا کرده ولی باز هم مقدار
آن کم و لیختنشتین مجبور است که گندم وارد
احتیاجات خود را از خارج وارد کند. بسیاری
سرمایه کشور را توریست تشکیل میدهد.
کوههای بلند «۲۵۷۳ متر» وادیهای سرسبز
و شاداب، هتل‌های مقبول و عصری و ارزان
(تقریباً سه چند نسبت به ممالک همجوار
لیختنشتین و سویز لیند ارزانتر) سرمایه‌مندی
این کشور محسوب میشود.
با یتخت لیختنشتین که با کوههای بلندی
احاطه شده است کوه (سه‌خواهر) از مهم‌ترین
آن بوده و اکثراً مسابقات سپورتی زمستانی در
همین محل اجرا میگردد در دامنه این کوه قصر
تاریخی که بین سالهای ۱۵۲۳ و ۱۵۲۶ بنا
یافته است وجود دارد که در آن بهترین آثار
تاریخی مکتب هاندی، اسلحه قدیمی و دیگر
آثار کلتوری قدیمه جمع آوری گردیده است.
زبان رسمی این کشور کوچک آلمانی و واحد
پولی آن فرانک سویسی میباشد که معادل به
صدسنت است. نود فیصد جمعیت این کشور
را کاتولیک تشکیل میدهد. آیداد ملی سالانه
یک نفر به ۱۷۰۰۰ دلار میرسد روز ملی
لیختنشتین مصادف به (۱۶) آگست میباشد.
لیختنشتین از رهگذر اقتصادی و سیاسی با
سویز لیند وصل است.



چه فکر میکنید از باران گر یخته، ترسیده و یا کمین کرده است؟
هر چه باشد برای عکاس یک حساس است!

تو ش
و نش
باشند
است
ناپذیر
تعداد
ها را
همین
سوی
این
که:
نی
بر
کافی
دیده
پار
است
چهار
بود
پیدا
سالت
ونقل
کسار
ودلیر
رزمک
به ک
افغا
اند
شد
زنی
او نا
کالاس
میتدا
تجار
باشد
هر



فروش آبهای مست سیلاب داشتگی گلپهار

رقص آبهای شتابنده

دروادی های خموش توت و تلخان منبع کالوری و قوت

پنجشیر است یا پنجهیر؟

ها را می آراند و توت فراوان آن به نام ابراهیم خانی، کبودک، سفیدک، شیر توت، خودی، چلگری، بیگمی یاد میشود که شیرین ترین آنها بیگمیست. انواع مختلف سیب و زرد آلو نیز یافت میشود زمین های

تنگ و سر سبز دیگری نیز در آن امتداد چون زنجیرها بهم پیوند یافته اند.

در این دره های شاداب چشمه های سرد و شفاف چون پاره های الماس سینه های کوه ها و آغوش سخره

می ساید و گرد شیری که سرده هوا می باشد و از سالیان درازی چون مار افسون ناپذیری دست در دست دریا های شتل و غور بند دانه و عظیم و باشکوه راه آبهای بیکران را پیش گرفته است که علاوه بر آن دره های

دره پنجشیر از نیلاب تا انجمن به طول ۱۲۰ کیلو متر افتاده است. دریای خروشان پنجشیر از سرچشمه شتابان و پر تلاش به سوی دامنه ها می شتابد امواج کف آلود آن بادگیری تن به سخره های عظیم بستر خود

بدهد ولی توام باوی تینالیز از کف اوناسیس بدر رفت. در سال ۱۹۵۹ علیه اوناسیس نسبت به طلاق خود اقامه دعوی کرد و بعد از یک سال دعوی بالاخره محکمه قرار خود را علیه اوناسیس صادر کرد و طلاق یکطرفه به ملامتی وی صورت گرفت و متعاقب آن او ناسیس همخوا به ماریاکالاس

سر شمار خود مانع راز جلو خود بر میداشت.

خودش به پاسخ این سوال خود که چگونه شوهر ماریاکالاس را از بهر پرداخت یک میلیارد دلار مجبور ساخت تا ازین جا برود حیوانی ناگزیر شد میدان را ترک

با میلیارد های که میدهم باید این پیرمرد خود را گم کند

بهمه حال در پایان کشتی سواری زندگی دوخا نواره مواجهه بخطر بود. اوناسیس این سوال را مطرح کرد که با چه مقدار پول شوهر ماریاکالاس از نظر ناپدید خواهد گشت. اوناسیس همیشه عادت داشت وقتی مشکلی رخ میداد بیاری پول

بقیه صفحه ۹

اناسیس وز نهایش

دریانوردی اوناسیس و ماریاکالاس بیگدیگر نزدیکتر و صمیمی تر شدند ولی آنچه علیه او ناسیس اتفاق افتاد این بود که تینا زن اوناسیس ازین برخوردارها مظنون شد.



تو شکن یعنی پشته های محکم و نشیب های تند که به زوربازوی باشند گان آنجا مز روعی گر دیده است از سالها گواه نبرد شکست ناپذیر مردم آن دره ها ست. کثرت تعداد نفوس و کمی زمین راهشهرها را فراختر باز کرده است و از همین رو گروه های انبوه مردم به سوی شهرها سرا زیر شده اند. این ضرب المثل آنجا مشهور است که: از پنجشیر با شی و در پنجشیر نی چون قطعه های کو چک زمین پر سنک و ریک اندود آن نان کافی برای باشند گان آنجا تهیه دیده نمیتواند ما لداری نیز تا حدی بار زندگی را به دوش برداشته است.

در پنجشیر قبلا حقد هقان چهاریک محصول از خورده مالکها بود، چه آنجا مالک بزرگ هزارجریبی پیدا نمیشود. و از آن پس پروژة سالنک، پروژه نگرهار، ماهی پر و نقلو بازار خورده مالکها را نیز کساد کرده است و جوانان پر زور و دلیر پنجشیر در قافریکهها و رزمگاههای ماشین قهرمانان نهرست به کار زده و در جریان تولیدی افغانستان سهم شایسته داشته اند.

از روزگار باستان کر باس بافی در میان خانوادهها رواج زیادی داشت بدانجه که عمو ما لباس خود را از آن تهیه می کردند و در پهلوی آن بزویا برزو و چکن و گلیم نیز از ارزشی نبود. و این است که تمام توجه خود را بسوی خانواده کنیدی معطوف ساخت. اونا سپس فکر میکرد که ایسن خانواده حادثه جوی کنیدی بالا خره یگروز سوار کشتی کریستانا خواهد گردید. اصلا این شخص برای جلب چهره های معروف همه جور اشخاص رایک وقتی مهمان کشتی خود شس کرده بود. مثلا یک وقت ونستون چرچیل مهمان وی بود. او ناسیس شخصا بتلون چرچیل راپاک واتو میکرد. همین اونا ناسیس بود که گریتار گارو تقریبا نیم هالیوود را مهمان کشتی معروف خود ساخت بهمین ترتیب کنیدی هارانیز دعوت نموده در مورد همین دعوت یگروز به یکتن از دوستان خودش گفته بود که یکبار بران شدم که ثروت خود را در راه زنی بر باد کنم ولی دریغ که من خیلی ثروتمندم و به آرزوی خود توفیق نیافتم.

مردیونانی برسم تحفه و داغ یک گردن بندوزین مرکب از طلا و الماس را به ژاکلین تقدیم کرد. این هدیه ژاکلین تقدیم کرد. این هدیه ژاکلین را سخت متحسس ساخت. اتفاقا چند هفته ازین جریان نگذشته بود که شوهرش دره الاس کشته شد. اونا سپس رفت واشنگتن و در مراسم سوگواری شوهرش سهم گرفت. در حالیکه هیچکس حتی تصور کرده نمیتوانست که انگیزه اصلی مسافرت اونا سپس به امریکا چیز دیگر بود. و وقتی مراسم سوگواری پایان یافت کسی دیگر به اونا سپس اعتنا نسی نکرد زیرا دزین مراسم صدها تن دیگر نیز حضور یافته بودند که سزاوار پذیرایی و استقبال دیده میشدند. تا اینکه تابستان سال ۱۹۶۸ فرا رسید. و چاشت روز عید نوئیل ژاکلین و او ناسیس، این جفت نامتناسب در رستوران یونانی، نیویارک بنام مایکتوس بصرف غذا پرداختند. ولی این ملاقات بهمین جاپایان نیافت بلکه این هنر دو در رستورا نهایی لوکس دیگر منبهاتان دیده شدند تا اینکه سرحد شان به جزایر سکور پیون ویونگفرن رسید

مردیونانی برسم تحفه و داغ یک گردن بندوزین مرکب از طلا و الماس را به ژاکلین تقدیم کرد. این هدیه ژاکلین تقدیم کرد. این هدیه ژاکلین را سخت متحسس ساخت. اتفاقا چند هفته ازین جریان نگذشته بود که شوهرش دره الاس کشته شد. اونا سپس رفت واشنگتن و در مراسم سوگواری شوهرش سهم گرفت. در حالیکه هیچکس حتی تصور کرده نمیتوانست که انگیزه اصلی مسافرت اونا سپس به امریکا چیز دیگر بود. و وقتی مراسم سوگواری پایان یافت کسی دیگر به اونا سپس اعتنا نسی نکرد زیرا دزین مراسم صدها تن دیگر نیز حضور یافته بودند که سزاوار پذیرایی و استقبال دیده میشدند. تا اینکه تابستان سال ۱۹۶۸ فرا رسید. و چاشت روز عید نوئیل ژاکلین و او ناسیس، این جفت نامتناسب در رستوران یونانی، نیویارک بنام مایکتوس بصرف غذا پرداختند. ولی این ملاقات بهمین جاپایان نیافت بلکه این هنر دو در رستورا نهایی لوکس دیگر منبهاتان دیده شدند تا اینکه سرحد شان به جزایر سکور پیون ویونگفرن رسید

زاد آغوش ماریا کالاس میدیسد احساس شامهانی میکرد ولی طوریکه خودش اعتراف میکند عشق هما نند وصیت خط است و بزعم سر مایدار یونانی فقط بخش آخرش قابل اعتبار دانسته میشود. و به این ترتیب بالاخره روزی فرا رسید که مایار کالاس دیگر برای اونا سپس حایز شد که شهرتش در تمام ستمیزهای دنیا نسبت به صدایش وسیعتر بود. او ناسیس با بدست آوردن ماریا کالاس انقدر خود را موفق و مغرور میبنداشت مثل اینکه دریک نبرد عظیم تجارتنی پیروزی بزرگ بدست آورده باشد.



قبل از مراسم تدفین ژاکلین با کریستانا دختر اونا سپس دیده میشوند.



غر سی، سنگ اندازی و بزکشی از ورزش های محلی مردمان پنجشیر بوده کوه نور دی بنا بر نیاز مندی های طبیعی جزو امور عادی مردم شده است و از ورزش های نهایت معمول آنجا شناور است. در سرما های جان فرسای پر برف فلاخن جنگی میان دو یا چند قبیله تماشا میست. گلوله های برف که با فلاخن ها به سوی گروه مقابل پرتاب میشود چون توته های پولاد سخت و سفت ساخته میشود.

کاسنی، سنگ انگورک، برگ تاک پیاز، داتوره، زرد و بومی دانه هنوز هم یگانه وسایل تداوی شکستگی ها و زخم ها و بیماری های گوناگون به شمار میرود. میان بیش از شصت هزار با شنده پنجشیر یک مکتب متوسط، دو مکتب ابتدائی پسرا و دو مکتب دهاتی دختران و چند مکتب دهاتی دیگر نور افکن های معارف امروزی را در آنجا می سازد که بیش از چهل سال به اینسو این بنیاد ها گذاشته شده است.

یکی از میمیزات سرود های مردم پنجشیر تندی و رقص انگیزی آن است که در مراسم عروسی و شادی جوانان بدون هیچ تفاوت با هم به گرد شخصی که خوشخوان و دایره دست است گرد می آیند.

بیت گوی که در میانه قرار دارد ترانه های پدران شان را با همگی از بر دارد و با آواز خوش و همنوایی دف میخواند و می رقصد و دیگران با کف زدن مو زون او را همراهی میکنند. مقدمه این بیت گوی قوشق خوان نیست که سرود های دو گانه بی میباشد که به رقص و مستی و بیت گویی می انجامد.

این بیت گویی ها غالباً به صورت مسابقه هم در می آید طوری که خوشخوان های دو قبیله با انبوه مردم در برابر هم قرار میگیرند و مسایل دینی را موزون و با آواز خوش از هم می پرسند و از طرف جواب می خواهند این مسابقه ها تا سپیده ادامه می یابد.

در میان فریاد های عاشقانه کو هستا نیان پنجشیر دو بیتی هارا میشود سراغ کرد که در کنار چشمه سار ها و بر فراز چراگاه ها گاهی که کبک ها قهقهه میخندند و خیال دو شیزگان دامن دامن گل سحرایی به خانه می آرند، دو بیتی هایی را زمزمه میکند. که سنگ گردی نام دارد و این گاهی سروده میشود که دلدا دگان در پناه خر سنگ ها خود را پنهان می سازند و به صورت سوال

اناسیس

و جواب آرزو ها و امیال طبیعی خود را در دامن بهار و به گوشت عشق شان می ریزند.

الهام بخش شان جلوه های طبیعی و مظاهر مادی زندگیت. بطور نمونه دو بیتی های دوشیزگان آن سامان را می شنوایم:

شیرین یار جان سیم تنم ساخته ای

بی دانه مرا در قفس انداخته ای

گفتم بروم به شهر ها دانه خورم

سیماب شوی که بسی پر م ساخته ای

شیرین یارم از مه دلت پسر باشد

رنگت به مثال غنچه گل باشد

مردم چغل اسراس و دروغ میگویند

کار من و تو صبر و تحمل باشد

تو دور و مه دور، هر دو چو دور افتادیم.

دو آهن سرخ در تنور افتادیم

همسایه بودیم گری، گری میدیدیم

از دیدن هر گری چه دور افتادیم

بهار پنجشیر

آبهای سیمگون و موج زان
از هوا مرغایان بالک زان

بهار در فصل بهار
ای بخت سیمین عدل

کوهسار خوشنما و دلکشست
از فراز دره ها آید بگوش

بهار در فصل بهار
دیدن باغ و بهار

لاله و سیسنبه است و شنبلیله
چیره اشجارش آید در نظر

بهار در فصل بهار
است خوب و خوشگوار

کوه شنگر است و دریا پر غرورش
میخراشد هر طرف تنگ زان

بهار در فصل بهار
است ایسام بهار

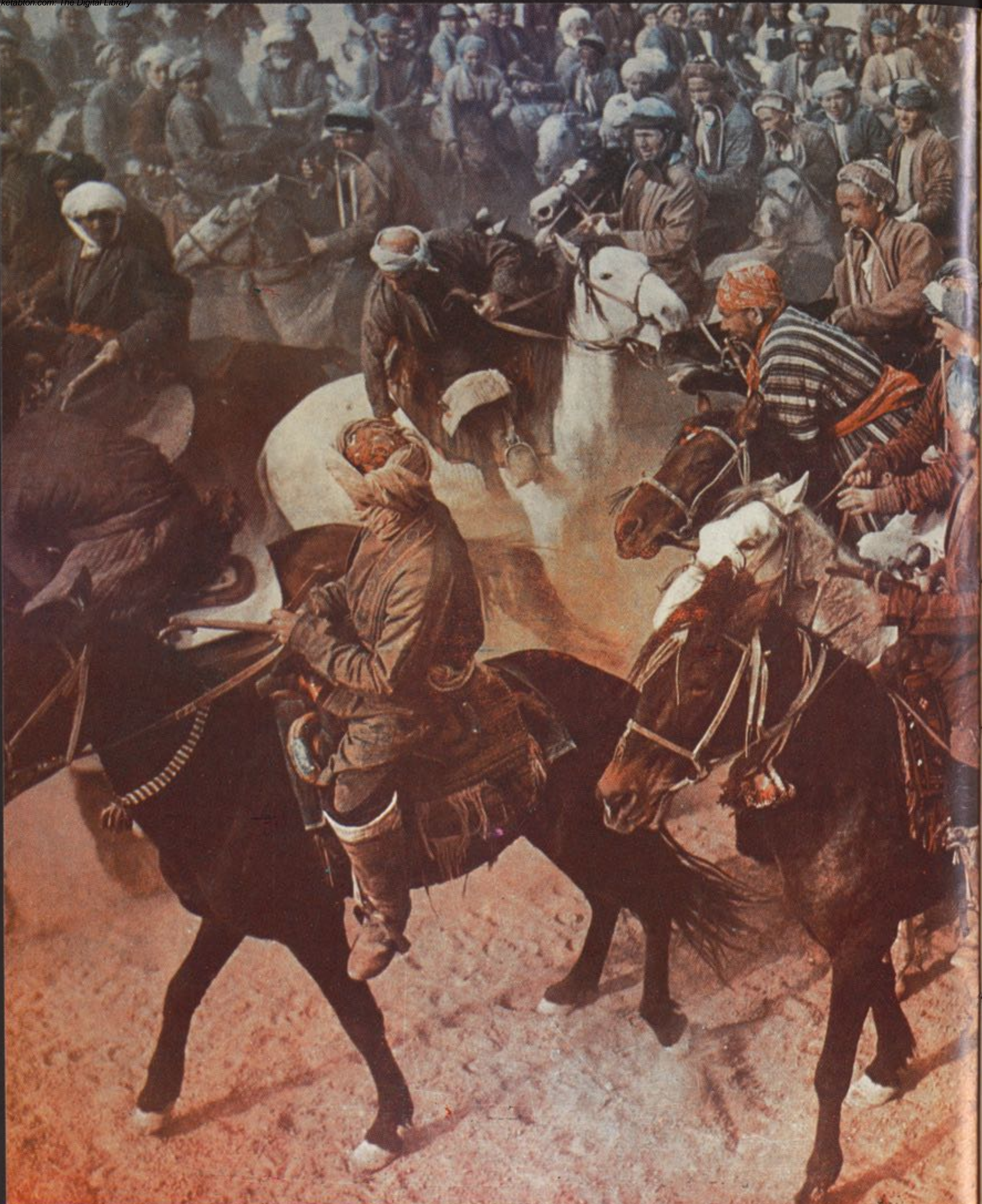
(محمدقلی فروزی)

بلاخره حادثه اتفاق افتاد که بزعم امریکائیان آن راتهبوع آورو مطبوعات آن کشور تراژیدی جدید کنیدی خواندند و مردم امریکا از خلال مطبوعات میپرسیدند ژاکلین آخر این چه کاری بود که کردی. حادثه مهم اینهمه تبصیره روی آن صورت گرفت عبارت ازین بود که ژاکلین با اونا سیس ازدواج کرد.

اونا سیس دیگر روی خوشبختی رانید

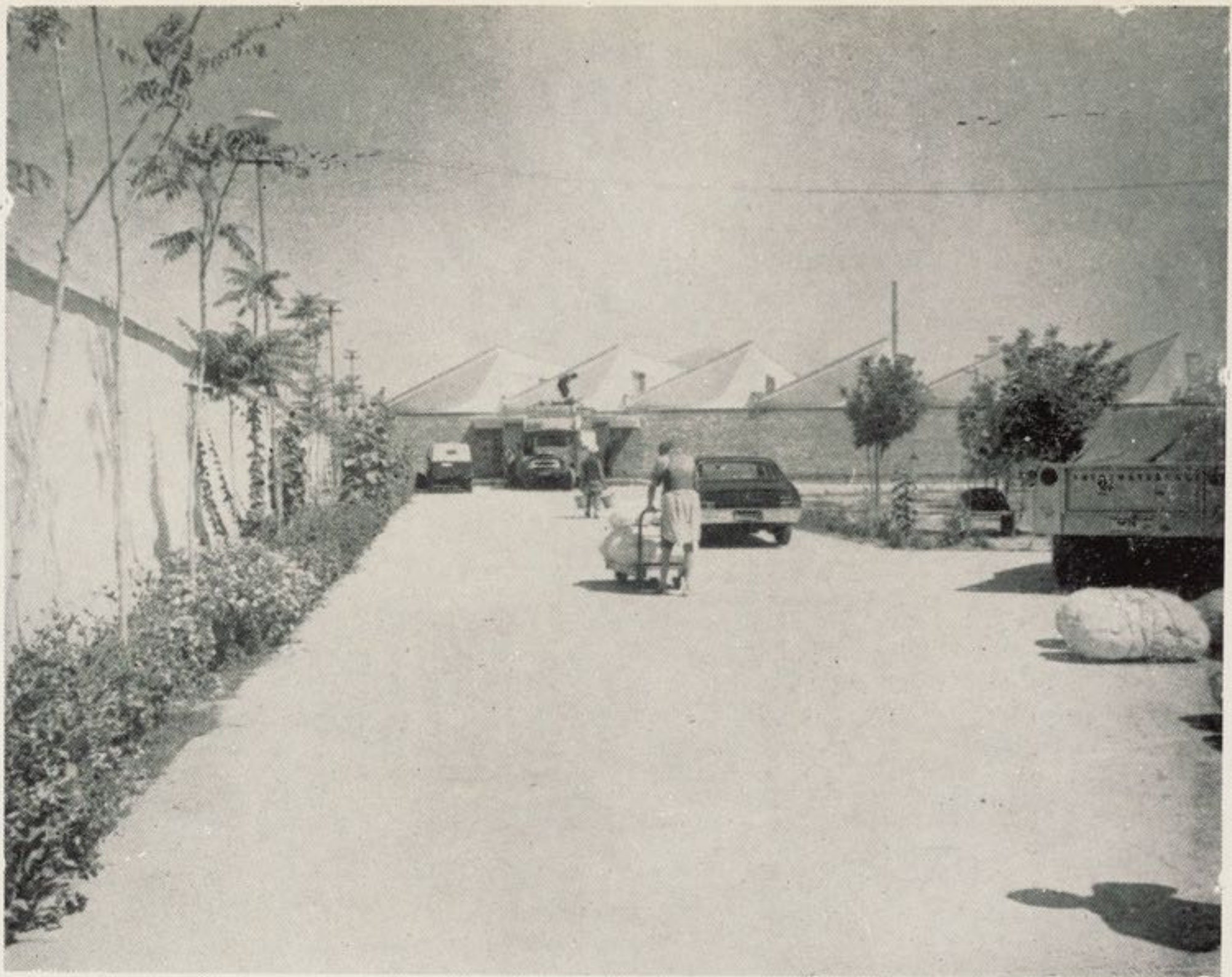
پیر مرد یونانی که قبل از ازدواج با ژاکلین هر روز یکصد هزار دالر بر پیمانانه ثروتش افزوده میشد سیس هدایا برایش تقدیم کرد که سه سال بعد از ازدواج ژاکلین هدایای وی بهره هابالغ میگردید که ازان جمله یکصد و بیست دستبند (پنجگانه حلقه آن با الماسهای درشت ترین یافته بود) یکصد جوره گوشواره، سه صد عدر طوق گردن، و در حدود یک هزار حلقه انگشتر بیشتر قابل یادآوری می باشد گذشته ازان سرمایه دار یونانی به شرکت هوا پیمای یونانی بنام المپیک که کاملاً متعلق بخودش بود دستور داده بود یک طیاره هفت صد و هفت شرکت را همیشه در اختیار همسر زیبای او هوسرانش بگذارند، درین طیاره همیشه بیست عدر بکس کالا نیز نهاده میشد که این فقط عادت ژاکلین بود و گرنه

بقیه در صفحه ۶۳



صفحه ای از تفریحات مردم ما : بزکشی سپورت دلاوران ونیرو مندان درجهان شهرت بی نظیری یافته است . (لطفا صفحه ۳۶ مطالعه شود)

بزرگم
نوعات
خواه
نوعات
کاری
مه
مبارت
میس
سبختی
زدواج
دالر
دسپیل
سه سال
به
یکصد
سه
تزیین
سه
یک
لی
از آن
موا
کاملا
بو
گت را
لی
همیشه
همیشه
گرت



قره‌قل که یکی از اقلام مهم صادراتی کشور ماست اکنون متکی با ساسهای فنی بخارج صادر می‌شود. عکس سورت خانه قره‌قل رانشان میدهد.

بقیه صفحه ۳۵

دیدهنری

کوستا حجلوانه در چوکی جابجا شد و وجودش را افتخار پر کرده ایوان روبه کوستا نموده بشوخی گفت: خوب دگه... پس حالاتوکلان آدم هستی... بعد ازین وقتی که بخوایم باتو گپ بزیم باید قبلا وقت ملاقات بگیریم.

همچنان دوشیزه کوستا دنیکا ازینکه میدیدشوهر آینده اش قهرمان داستان ریک نویسنده مهم است بخود می‌بالید.

خریستاکف داستانش را قرائت کرد ولی چون داستان طولانی بود این سه دوست فقط عصاره اشرا بخاطر سپردند در داستان ازیک مرد جوان سخن رفته بود که در طول روز بخاطر

رفاه مردم کار می نمود، وشام ها کتاب های نویسنده گان معروف چون دوما، موپاسان، ژرژساند وخریستاکفی خریستاکف مطالعه میکرد. شب ها این جوان بااندیشه های گوئه گون دست وگریبان بود... آیا در کیهان درسیارات دیگر زندگی هست؟؟... چرا جهان در بحر آلام دنیایی غرق میشود...؟؟ آیا مدیر فابریکه در فکر این نیست که کار گران روشنفکر را اخراج نماید؟؟ این سوال هادل نازک جوان جوینده را می فشارد وجوابش را از کتاب ها نمی یابد این جوان از دیگران که چیزهای جزیک توده خاکستری رنگ نیستند مجزا بوده باهمه بشکل الهام صحبت میکند.

بالاخره این قهرمان شما یسته پدرش بازی تقدیر، در مجلس دوشنر گان متجاوز قرار گرفته صرف در ظرف دوماه اخلاق خویش را لکه دار میسازند، به اثر این حادثه اودرمورد

عصر خویش دچار تردید شده، ثروت معنوی روز گارها رامورد تجدیدنظر قرار میدهد.

با ختم این داستان محفل هنرم پایان رسید اما کسی برای نویسنده ابراز احساسات نکرد صرف جوانانی که نو پشت لب سیاه کرده بودند اندکی کف زدند. سلمانی از فرصت استفاده نموده پایک خیز خود را روی ستیج رسانید تا کمپوز جدید خود را که زیر عنوان عشق آبیاری کننده نوشته بود قرائت کند، اما حاضرین وقتی که او را دیدند سیل آسا خود را بطرف دروازه ها رسانیدند و در ظرف شش ثانیه سالون خالی شد. وقتی که سه رفیق مادر بیرون تنها شدند دوشیزه کوستا دنیکا روبه کوستا نموده گفت.

بیشرف... تو قسم میخور دی که قبیل ازین بادخترها رابطه نداشتی کوستا در حالیکه مایوسانه تلاش میکرد از خود دفاع کند گفت:

گوش کن عزیزم... من که قهرمان داستان اونیستم... هیچکس دیگر قهرمان داستان اونیست... این فقط دید هنری وتحلیل شخصی او بود. کوستا دنیکا گریه کنان سخنش را برید:

— آن دختر متجاوز چطور...؟ کوستا دنیکا حلقه نامزدی را از انگشتمش کشیده بزمین زد وهق هق کنان دور شد. ایوان هم بانگاه های پراز شک وبدبینی بطرف کوستادیده گفت:

— تف به آدم های دورو... ماجرا های مخفیانه ای دارند ولی در ظاهر از خود مرد مقدسی میتراشند. کوستا خاموش بود، قلبش پشت می تپید... مشت های خود را گره کرده خشمگینانه براه افتاد تا آقای نویسنده خریستاکفی خریستا کف را ملاقات نماید و دید جدید خویش را نسبت بد نشا نش دهد.

پایان

عکسها



رندھیر کپور در آغوش پد رشن راجکپور

صدفها- معیار تعیین عمر زمین

شب و روز به تغییراتی معر و ضس میشوند این تغییرات تخمینات منجمین را که ۴۰۰-۳۵۰ میلیون سال قبل سال سیاره ما ۴۲۵ روز بوده است تأیید میکند نتایج بدست آمده از مطالعه وسیع تغییرات ثبت شد بروی صدفها زیر محاسبات دقیق دانشمندان قرار گرفت و دانشمندان اعلان کردند که روز سال شمسی در هر ۵۰۰۰۰ سال یک ثانیه در از تر میشود .

صدف ها را که تقریباً ۷۰۰ میلیون سال قبل بوجود آمدند با آنها به اصطلاح عمرسنج زمین گفته میتوانیم از مطالعه صدفها، داکتر بوریس سو کولو ف عضو اکادمی علوم اتحاد شوروی نتایج دلچسپی بدست آورده است موصوف میگوید که ساختمان اسکلتی بیرونی صدفها تغییرات روزانه را ثبت میکنند بدینمعنی که خطوط روی صدف در

چشمه‌ها بر نگه‌های مختلف

تیم تفحصاتی جیو لوجیست ها در شرق دور اتحاد شوروی چشمه های آبهای را کشف کرده اند که دارای رنگهای مختلف هستند بطور مثال نزدیک قریه سو شان چشمهء موجود است که تأثیر شفا بخش داشته و آب آن رنگ سرخ دارد . شکار چیان محلی مشا هده کرده اند که آهو آنو خو کہا به آب این چشمه که شکل یک سا توریم را برای این حیوانات گرفته خود را شستشو میدهند . آبهای بعضی دیگر این نوع چشمهها میکند .



خرس سیاه

رنگموی و جلد این نوع خرس نسبت به خرسهای دیگر سیاه تر است و به سهولت میتواند بدرختها بالا شود. وزن خرس سیاه بین ۲۰۰-۲۵۰ پوند میباشد و در تابستان در سرایشی تپه های جنگلزار بود باش می نماید خرس سیاه روز رادر استراحت میگذراند و از طرف شب زمانی که هوا خوب تاریک شود می برآید و به جستجوی غذا میپردازد. غذای خرس سیاه نظربه موسمهائی مختلف سال فرق میکند. در تابستان بیشتر میوه میخورد . خرس سیاه از انواع خطرناک خرس بشمار میرود این خرس گوسفندان و بزها را می کشد و حتی گاهی برانسانها حمله میکند خرس سیاه در تیر ماه به جفت گیری شروع میکند .

زوج ایده آل در مسابقه تینس بین المللی . کریس ایو رو جیم کو نورس یک جفت موفق در مسابقه تینس بین المللی . اینان در یک مسابقه بین المللی در فلو ریدا به فاینل رسیدند و با حراژ مو فقیت برنده یکنیم میلیون دلار گردیدند .

از: فرید دهناد طهماس

دختر مسلول

در نیمه شبی

هر جا سکوت بود

هر سو چراغهای منازل خموش و تار

در آسمان بی سرو بر بای نیلگون

روشن ستاره های قشنگ شب بهار

تنها میان خانه همسایه نور شمع

روشن نموده بود فضای اتاق را...

از پشت سیخ های سیه فام پنجره

معلوم بود بستر مسلول دختری

پروین نامید که در باغ سینه اش

پرورده بود تخم الم را ویاس را

بارنگ زعفرانی و اندام لاجرش

با صد هزار درد...

افتاده بود زار ببالای بسترش

آن دختر جوان

بر می کشید ناله جانگناه راز دل

می گفت: مادرم!

این سرفه هامرا چقدر رنج میدهد...

وانگاه باز تخ و آواز سرفه اش

بیرون همیشدهمه خون از گلوئی او

آن مادر ضعیف تنش بادو چشم یاس

می دیدم می گریست به زردی روی او

می گفت: دخترم.

بر وین من! امیدم! چاره نیست

نیست

وانگاه قطره های سرشک ازدودیده اش

پائین همی چکید...

یکساعتی گشت:

آنگه صدای دختر مسلول وینوا...

آهسته تر خموشی شب را شکست و گفت:

مادر! مرا ببخش...

دیگر سکوت شد.

اما صدای بی سروبی پای مادرش

ببجد در فضای اتاق و بلند گفت:

پروین...

پروین من! تو مردی رفتی ازین جهان!!!!

پروین! مرده ای؟

پروین... و...

این گفت و خود فکند ببالای مرده اش

بایهار فصل میله آغاز می یابد

میله یکی از رسوم و تفریحات سالم و نشاط انگیزی است که از دیر زمانی بین مردم سرزمین ما موجود بوده و با گرم شدن هوا و عده زیادی از مردم روزهای اخیر هفته و رخصتی های خود را می خواهند به گوشه ای بیرون در شهر و خارج از منزل بگذرانند. عده ای با رفقا و دوستان، عده ای با فامیل و فرزندان و عده ای با خویشان و اقوام و وسایل لازم را مهیا کرده راهی بشه ها، باغها و مناطق ودانه های کو هستند و یا کتاره های دریا میگردند تا ساعتی را روزی را دور از بهاوی سپهر، فارغ و بی خیال از مشکلات و گیرو دار زندگی در دامان طبیعت بسر آرند و این که با بهار سال نو با گل و سبزه میروادی ها و دامنه ها از

عطر گل و شگوفه هارنگین اند مردم دسته دسته و جوقه جوقه به این طرف و آن طرف در مناطق خرم و پراز گل و سبزه زار ها میروند و استراحت و تفریح میکنند، میگویند و میخندند تا خستگی و کسالت جسمی و روحی یک هفته کار و تلاش را جبران کرده خود را با شور و انرژی تازه و روحیه قویتر برای کار و فعالیت هفته دیگر آماده سازند.

برای رفتن به میله باید قبل از همه محل و مکانیکه باید رفت در نظر گرفته شود، سپس با در نظر داشت جا و محیط، وسایل لازم برای بردن آماده گردد، هر قدر لوازم سبک و مختصر باشد بی درد سرتر است. اگر از غذاهای سرد و ساده استفاده شود هم با بختن غذا و وقتان

که چرا هنوز هم بسیاری از مردان ما از بزبان آوردن نام زن ننگ دارند و به جای کلمات زن، خانم و میرمن کلمه ای نامفهوم سبیه سر، عیال داری کوچ، و... و حتی حیوانات را ذکر میکنند برای شما نوشتیم تا لطفاً بد این دسته از مردم بگوئید که آیا دختری مینویسد:

روزی در یکی از سرویس های مزدحم شهری بودم که خانم چادری پوشی با دو طفلش به سرویس داخل شده در پهلوی من ایستاد. مردی که با او همراه بود به عقب سرویس رفت چند استیگاه بعد همان مرد در حالیکه از سرویس پیاده شده بود چنین صدای زرد صبر کو حیواناتم پائین نشدند سعقدش همان خانم و دو طفل بود.

باور کنید از شنیدن «حیوانات» کم بود شاخ بکشم بقدری عصبانی شدم که نزدیک بود فریاد بر آوردم و مشاجرہ کنم. بهر مشکلی بود خشمم را فرو خوردم و خاموش ماندم. در حالیکه از شدت تأثر سرم گیج میرفت در ایستگاه مطلوب پیاده شده به خانه رفتم و فتم این که با خود میاندمیشیم

پاسخ های شما

لوگر - آقای نثار احمد نوری، همکاری و مکاتبه دوستان از نهایت آرزوی ماست. به امید نامه ها و مطالب جالب و متنوعتان.

کابل - پیغله فریده دهناد طهماسی:

شعر زیبای ارسالی تانرا در همین صفحه مطالعه کنید.

کابل - آقای محمد انور نیسان: امید است در آینده مطالب بهتر و شیرینتر برای ما بفرستید.

کابل - آقای محمد شریف رهسپار: از احترامات و صمیمیت تان تشکر خدا کند ازین پس با فرستان مضامین و گفتنی های جالب همکاری تانرا ادامه دهیم.

کابل - آقای سید عبدالله عنبری: شعر (عزم شا عرانه) شما رسید از آنجا یک سه ستون شعری درین صفحه محدود گردیده توانستیم نشرش کنیم امید معذرت ما را پذیرفته و همکاری تانرا با فرستان مطالب دیگر داده دهد.

دستگاه تولید بخار بموسسه صحت طفل اهدا شد



يك دستگاه توليد بخار از طرف هيأت تسول ها در افغانستان به موسسه صحت طفل اهدا شد .

شاعلي جوزف پتر كنزي رئيس هيأت تسول ها به تاريخ يكشنبه ۳۱ حمل، در حالیکه چندتن از قنصل های خارجی مقیم کابل و دکتوران مؤسسه صحت طفل حاضر بودند، دستگاه توليد بخار را به دكتور حسين رئيس موسسه صحت طفل اهداء کرد.

این آله که از طرف هيأت قنصل ها اداره ملل متحد در کابل تهیه شده است ساخت يك کمپنی آلمانی میباشد .

يك منبع موسسه صحت طفل به خبر نگار ژوندون گفت این آله برای تداوی امراض مختلف جهاز تنفسی و مخصوصا بیماری ضيق النفس اطفال بکار میرود و نقش عمدتاً در تداوی چنین بیماری های اطفال ایفا میکند.

(دروازه بلخ)

از آثار گرانبای تاریخ کهن کشورها



از باوم شونده ون برای شما انتخاب می شود

توضیح

راپور صفحه ۱۵ متن مصاحبه ایست که در شهر میامی ایالت فلوریدا به زبان انگلیسی با مرمن نفیسه عباسی مدیره مجله مرمن بعمل آمده و ما آنرا به دري ترجمه و تقدیم نمودیم. و هتبع آن نشریه امریکایی «انچن سال زن» در امریکاست چون در اصل صفحه این توضیح از چاپ مانده است در اینجا تذکره شده.

اناسیس

اکثر اوقات حتی سر آنها را نمسی کشود .

به این ترتیب نخستین سال زردواج ژاکلین برایش بیست ملیون دالر تمام شد .

درین میان پیرمرد یونانی کماکان به توسعه امپراطوری خود ادامه میداد و بهمین لحاظ بانظامیان بر سر اقتدار این طرح اشنایی ریخت تا اینکه در جنوری ۱۹۷۳ پسرش الکساندر در حادثه هوایی هلاک گردید .

اناسیس در عین حال انسان عجیبی نیز بود. وی میل داشت دخترش با مرد ملیو نری ازدواج کند.

ازین لحاظ دخترش ناگزیر شد از شوهر دلخواهش طلاق بگیرد و بعد هم دست بخود کشی زد. همچنان

همسر اول او نا سیس تینا که فعلاً همسر رقیب او نا سیس نیار کوس بود مانند خواهرش اوجینا بشکل اسرار آمیزی زمین رفتند بالاخره از رهگذر تجارت حمل و نقل مواد نفتی دیگر نفع سر شار نصیبش نمیشد زیرا تعداد تانکرها در جهان روز بروز بیشتر میشود تا اینکه در او ناسیس علایم بیماری طاری گردید.
من مرد فریب خورده ای در جهان هستم
در حالیکه او تا سیس در بستر بیماری رنج میبرد و روزهای اخیر زندگی خود را عقب میگذاشت ژاکلین در نیویارک بسر میبرد و بجای او دخترش کریستانا بر بالین پدرش نشسته بود.
پیر مرد یونانی در سالهای اخیر حیاتش پیوسته میگفت من در واقع امر بالاخره یکتن از فریب خورده گان روزگار میباشم و بس .

استش

ژوندون

رئيس تحرير : محمد ابراهيم عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مہتمم : علی محمد عثمان زاده .
تلفون دفتر رئيس تحرير ۲۶۹۴۵
تلفون منزل رئيس تحرير ۲۲۹۵۹
تلفون دفتر مدير مسؤل ۲۶۸۴۹
تلفون منزل مدير مسؤل ۲۳۷۷۳
تلفون ارتباطی معاون ۱۰
تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴
سرچوبورد ۲۶۸۵۱
آدرس : انصاری واپ
وجه اشتراك :
در داخل کشور ۵۰۰ افغانی
در خارج کشور ۲۴ دالر .
قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

دولتی مطبعه

بهار پر گل
در
مودبھاری
این شماره



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**